



خدا مهرجو

مباحثی پیرامون خداشناسی

مهندس ابراهیم حنیف‌نیا





سرشناسنامه	: حنیف نیا، ابراهیم
عنوان و نام پدید آورنده	: گامی به سوی خدا / ابراهیم حنیف نیا
مشخصات نشر	: گرگان؛ نوروزی، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۲۲۵ ص
شابک	: 978-684-151-264-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: خداشناسی
موضوع	: مباحث—خداشناسی
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ د ۷ ح / ۴۳
رده بندی دیویی	: ۷۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۴۰۹۶۴
کد پیگیری	: ۲۲۴۰۶۵۴

نام کتاب:	گامی به سوی خدا
مؤلف:	ابراهیم حنیف نیا
ناشر:	نوروزی
نوبت چاپ:	اول-۱۳۸۹
شمارگان:	۲۰۰۰ جلد
چاپ و صحافی:	نوروزی
شماره شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۱۵۱-۲۶۴-۶
قیمت:	۳۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی: انتشارات نوروزی

گرگان: خیابان شهدا، لاله ۲۲ - تلفن: ۲۲۴۲۲۵۸
www.entesharate-noruzi.com

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	پیشگفتار
۱	اهمیت خداشناسی
۲	۱- عالی ترین دانش ها
۳	۲- عبادت خدای واقعی
۳	۳- شوق بندگی
۴	۴- نورانیت روح و جان
۵	۵- هدف خلقت
۷	آثار اعتقاد به خدا
۷	انسان بی خدایعنی هیچ
۹	۱- آرامش و قرار
۱۳	۲- امیدواری
۱۷	۳- لذت عبادت و بندگی
۲۰	۴- سازندگی و پرهیز از گناه.
۲۳	۵- پویایی و حرکت
۲۵	۶- وحدت و اتحاد

(الف)

۲۷	هیچ دلیلی برانکار خدا نیست
۲۸	۱- انکار خدا ، خلاف غیر قابل دفاع
۳۲	۲- انکار خدا ، انکار هستی
۳۵	تنها دلیل انکار خدا
۳۵	پاسخ ۱: خدا به حس در نمی آید
۳۷	پاسخ ۲: ندیدن دلیل بر نبودن نیست
۳۸	پاسخ ۳: ظرفیت محدود بشر
۴۱	معرفت صنع خداست
۴۴	- شواهدی از کلام وحی
۴۸	- عجز بشر در شناخت خدا
۵۳	معرفت خدا در عالم ذر
۵۶	۱- آیه ذر و میثاق
۵۸	۲- آیه فطرت
۶۱	دنیا فرصتی برای آزمونی دیگر
۶۲	صحنه آزمون
۶۵	علت فراموشی معرفت فطری
۶۵	نکته ۱: پرنده ای در قفس تن.
۶۸	نکته ۲: اختیار انسان
۷۱	نکته ۳: معرفت فطری قابل تکرار است
۷۵	فطرت چیست؟
۷۵	- معنی فطرت
۷۷	- دیدگاه های نادرست از فطرت
۸۰	- عوامل فطرت پوش

۸۳	جلوه های فطرت
۸۴	۱- فراگیر بودن
۸۶	۲- تحقیقات روانکاوی
۸۸	۳- تجربه در گرفتاری ها
۹۰	۴- گرایش به معبود های باطل
۹۳	وظیفه انبیا در معرفت خدا
۹۶	معرفت بسیط و مرکب
۱۰۱	تفاوت راه انبیا و بشر در خداشناسی
۱۰۹	راه های یادآوری خدای فطری
۱۱۰	۱- انفس
۱۱۱	- راز خود شناسی
۱۱۴	۲- آفاق
۱۱۷	- خواستگاه تعقل و تفکر
۱۱۸	۳- حجت عقل
۱۲۱	- شرط رهنمونی عقل
۱۲۲	- حد واجب عقل در خداشناسی
۱۲۶	- اتمام حجت با فطرت.
۱۲۷	۴- بلا
۱۲۸	- عامل رهائی از غیر خدا
۱۳۰	- کشتی نشستگان
۱۳۴	۵- فقر
۱۳۴	- غرق فقر و فاقه
۱۳۶	- آیین غنای حق
۱۳۸	- همه هر چه داریم از اوست
۱۴۰	- سینی نیاز

۱۴۱	- بی نیازی در نیاز
۱۴۳	- رمز نیاز
۱۴۴	۶- تحولات و تطورات
۱۴۵	- چهره های تحوّل.
۱۴۷	- طور مصنوعیت
۱۴۸	- به سوی محول الحول والاحوال
۱۴۹	- برای منکران مغرور
۱۵۱	۷- اطاعت و بندگی
۱۵۱	- نقش عبادات
۱۵۴	- رابطه اخلاق و معرفت
۱۵۵	- انقطاع به سوی خدا
۱۵۷	- شهد دلپذیر بندگی

اثبات یا تذکر وجود خدا ۱۵۹

۱۶۳	راه های خداشناسی
۱۶۴	راه عقلی
۱۶۶	۱- برهان نظم
۱۷۱	۲- برهان هدایت
۱۷۶	۳- برهان علیّت
۱۸۲	۴- برهان حرکت
۱۸۷	ویژگی های خداشناسی عقلی
۱۹۱	راه وجدان
۱۹۳	- بیان معرفت وجدانی
۱۹۴	- فرق ادراک مفهومی و شهود وجدانی
۱۹۵	- شأن پیامبران
۱۹۶	- دستاوردهای وجدان خدا
۱۹۹	- رابطه عرفان و عبودیت
۲۰۰	- حجاب ها و موانع وجدان خدا

۲۰۱	– بلایا رافع وجدان محجوب
۲۰۳	– معنی لقاءالله
۲۰۴	– مرگ لقاء همگانی خدا
۲۰۷	ویژگی های خدانشناسی فطری

پیش گفتار

بی شک، اعتقاد به وجود خدای متعال، نقشی بنیادین در سر و سامان دادن به حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها ایفا می‌کند و ضامن سعادت واقعی آن‌ها در دو سراسر است.

معرفت توحیدی، آن چنان کارآمد و اثرگذار و کمال آفرین است، که تابش انوار تابناک آن همه زوایای وجود آدمیان را غرق در نور و صفا می‌کند. معرفت خدای متعال، گنج پنهانی است که کشف آن، هدف خلقت را معنی می‌کند^۱ و به زندگی شور و نشاط می‌بخشد و آدمی را به اوج عزت^۲ و شرف عروج می‌دهد.

حساسیت این مسئله به قدری است، که شناخت حقیقی خدا، به عنوان شاخص‌ترین ویژگی پیروان راستین امامان معصوم و حماسه ساز شیعه مطرح گشته است. چنانکه در روایت چنین آمده که، مردی بر حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وارد شد، حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: از محبین و پیروان شمایم (مِنْ مُحِبِّیْکُمْ وَ مَوَالِیْکُمْ). امام علیه السلام فرمود: ما دوستان گوناگونی داریم، تو از کدام یک هستی؟ (مِنْ أَىِّ مُحِبِّیْنَ أَنْتَ) آن مرد سکوت کرد و نتوانست چیزی بگوید.

۱- کُنْتُ كَثْرًا مُخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُغْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخُلُقَ لِكَيْ أُغْرَفَ (بخار / ج ۸۷ / باب ۸۱ / حدیث ۶ / ص ۱۹۹)

۲- فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً (سوره فاطر / آیه ۱۰)

سَدیر، که یکی از یاران نزدیک امام ششم بود، عرض کرد:

كَمْ مُحِبُّوْكُمْ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ؟

ای پسر رسول خدا! مگر دوستان شما چند دسته‌اند؟

حضرت فرمودند: سه دسته‌اند.

۱- دسته‌ای که فقط در ظاهر ما را دوست دارند.

۲- دسته‌ای که فقط در پنهانی دوستدار مايند.

۳- دسته‌ای دیگر در ظاهر و باطن به ما دوستی می‌ورزند.

سپس، آن حضرت به شرح حال و ویژگی‌های هر دسته به طور مجزاً پرداختند و فرمودند: ... دسته سوم بهترین دوستان و پیروان مايند، که انواع بلاها به سوی آن‌ها روان است و به سختی‌ها و گرفتاری‌ها و فقر و فاقه آزمایش می‌شوند ... آنگاه که مرد گفت: من از دسته سوم هستم! حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

برای آن‌ها که جزو گروه سوم هستند و در آشکار و نهان دوستدار مايند علامت‌هایی هست که بدان شناخته می‌شوند!

مرد گفت: آن علامت‌ها کدامند؟

حضرت فرمود: چندین علامت است که:

أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ.

اولین آن علامت‌ها این است که، آنان توحید الهی را آن‌گونه که شایسته است فراگرفته‌اند.^۱

نیز معرفت‌الله، یکی از بارزترین صفات حمیده یاران راستین امام عصر عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

۱- بحار / ج ۶۸ / ص ۲۷۵ و ۲۷۶

آنان که مشتاق بوئیدن عطر دلپذیرِ یگانه گلِ گلزار هستی‌اند و می‌خواهند در رکابِ پرافتخار آن خورشیدِ فروزانِ زندگی به سر برند، هیچ گریز و گزیری از آن ندارند. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه فرمودند:

رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَ هُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ
مردان با ایمانی که خدا را آن‌گونه که حق است شناخته‌اند، آنان یاوران حضرت مهدی در آخر الزمان هستند.^۱

ذخیره‌های پر بهائی از علوم و معارف ناب و حیانی، در کلام قرآن و معصومین پاک به جای مانده، که تمسک و بهره‌وری از آن‌ها، دریچه‌های پر نوری از معرفت خدا را بر روی ما می‌گشاید. چشیدن لذت واقعی از این نعمت بزرگ و طی این طریق با طراوت، جز با وساطت و دلالت معصوم (کتاب معصوم و امام معصوم، قرآن و عترت)، امری دشوار و بلکه محال می‌نماید.

بزرگان پاک‌نهاد ما از دیرباز تا کنون، گام‌های بزرگی در این راستا برداشته‌اند امید که نوشته حاضر در حدّ " گامی به سوی خدا " مؤثر افتد و مورد قبول درگاه خدای سبحان قرار گیرد.

باشد که خدای متعال، ما را در شمار یاوران واقعی آن امام عزیزی قرار دهد که تا نیاید، زمین احیا نگشته، زمان به کام نمی‌گذرد.

آن عدالت‌گستر راستینی که با ظهورش، شکوفه‌های زیبای عدالت و یکرنگی را بر شاخه‌های پژمرده از ظلم و بیداد خواهد نشانید.

همو که جهان تفتیده در جهل را، به گلستان با طراوت علم و معرفت بدل خواهد نمود و ندای پر شکوه " يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً " را بر بلندای بام گیتی طنین افکن خواهد ساخت، امام مهدی روحی و ارواحنا لتراب مقدمه الفدا.

۱- الزام الناصب / انتهای ج ۲ / کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان / ص ۱۵ / نوشته گنجی شافعی

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ

وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ

و اجعلنا من اعوانه

و انصاره و شيعته.

۱۳۸۰/۱/۲۷

گرگان - ابراهیم حنیف نیا

اهمیت خداشناسی

در بین همه علوم و معارف دینی، معرفت خدا از پرشورترین و اساسی‌ترین معرفت‌هاست. شناخت خالق هستی، زیر بنا و جهت دهنده همه دانش‌هاست.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ

«ابتدای دین معرفت خداست.»^۱

اگر انسان به خدا معرفت نداشته باشد، و یا در این معرفت ضعیف باشد سایر اعمال و حرکات او هم در زندگی از هدف و آرمانی والا برخوردار نخواهد بود. هر معرفتی بدون این معرفت، ناقص و بی‌فایده است. علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَمَلَتْ مَعْرِفَتُهُ

یعنی: «کسی که خدا را شناخت، شناخت او کامل است.»^۲

این خداشناسی است که به همه رفتار و افکار آدمی شکل می‌دهد، و آن‌ها را ارزش می‌بخشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَا تَعْبُدُونَ، حَتَّى يَنْفَعَكُم مَّا تَحَرَّكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ
بِعِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ

۱- نهج البلاغه / خطبه اول

۲- میزان الحکمه / حدیث ۱۱۹۳۴ / به نقل از غررالحکم ۷۹۹۹

« معرفت خدایی که می‌پرستید در دل جای دهید، تا عبادت به جوارح و اعضاء برای شما سودمند باشد.»^۱

در آیات و روایات، تأکید زیادی بر این شناخت شده، و به انحاء مختلف بر اهمیت آن پا فشرده شده است. این همه اصرار، به خاطر این است که آدمی از نتایج پر ثمر و دلپذیر ناشی از این گوهر گران‌بها محروم نگردد.

« لَذَّتْ هر علمی به قدر شرف آن علم است، و شرف هر علمی به قدر شرافت معلوم است پس اگر در معلومات، چیزی باشد که اشرف و اجلّ و اعظم از همه باشد، علم به آن هم الذّهْمة علوم و اشرف و اکمل آنها خواهد بود.»^۲

اینک به برخی از جلوه‌های معرفت خدا اشاره می‌کنیم، تا اهمیت آن آشکارتر شود:

۱. عالی‌ترین دانش‌ها

اگر همه دانش‌ها و معارف دینی را به درختی تشبیه کنیم، بدون شک ریشه این شجره پاک همان "معرفت الله" است، که همه علوم دیگر باید از این ریشه تغذیه کنند.

مردی به خدمت رسول خدا آمد و پرسید: ما رَأْسُ الْعِلْمِ. عالی‌ترین دانش کدام است؟

حضرت فرمودند: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقٌّ مَعْرِفَتَهُ.

« شناخت خدا آن‌گونه که شایسته اوست.»^۳

۱- تحف العقول حکمت ۱۵۰

۲- معراج السّعادة ملا احمد نراقی ص ۵۷۳

۳- بحار ج ۳ ص ۱۴

هم‌چنین از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ.

«شناخت خدای سبحان، عالی‌ترین شناخت هاست.»^۱

۲. عبادت خدای واقعی

اگر خدای خالق هستی شناخته نشود، ممکن است به جای او خدایان دروغین فکری، یا جسمی و بت پرستیده شوند. چنان‌که امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که، چرا معرفت خدا واجب شده فرمودند:

«به دلایل مختلفی، از جمله اینکه: اگر اقرار و معرفت به خدا، بر همه واجب نمی‌شد، ممکن بود به خدایان زیادی اعتقاد پیدا شود. در این صورت، به سوی خالق هستی هدایت نمی‌شدند، و هر انسانی غیر از خالق واقعی خود را می‌پرستید و عبادت می‌کرد...»^۲

۳. شوق بندگی

شناخت خداوند قادر مهربان، با آن همه صفات جمال و جلال، شور و شوق بندگی را در آدمی برمی‌انگیزاند و او از اینکه چنین خالق را می‌پرستد، و به او تکیه دارد، به خویش می‌بالد و از عبادت او نشاط می‌گیرد. اگر معرفت اوج گیرد به جایی می‌رسد که عارف نمی‌خواهد یک لحظه از خالقش جدا شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ عَيْنٍ
لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ

۱ - میزان الحکمه / حدیث ۱۱۹۳۵ / بنقل از غررالحکم ۹۸۶۴

۲ - بحار ج ۳ ص ۱۱ حدیث ۲۳

«کسی که اهل معرفت است، جسمش در بین خلق، ولی قلبش پیش خداست. اگر دلش لحظه‌ای از یاد خدا غافل شود، به خاطر شوقی که به سوی او دارد جان می‌دهد.»^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا. وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَكْلًا عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُونَ بَارِجِلَهُمْ، وَلَنَعَمُوا اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ، وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

یعنی: «اگر مردم بدانند چه فضیلتی در شناخت خدا نهفته است، هیچ‌گاه بدانچه خداوند از شکوفائی زندگی دنیا، به دشمنان خود داده چشم نمی‌دوختند و دنیای آن‌ها از خاک زیر پایشان پست‌تر بود. و مانند کسی که در باغ‌های بهشت همراه اولیاء خدا در لذت دائمی است، از نعمت معرفت خدا بهره‌مند می‌شدند و از آن لذت می‌بردند.»^۲

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

۴. نورانیت روح و جان

علم نور است (اَلْعِلْمُ نُورٌ) و خداشناسی بهترین علم هاست. بنابراین، علم "معرفت الله" تاریکی‌های وجود آدمی را در می‌نوردد، و روح و جان را نورانی می‌سازد. نورانیت درونی و روح، روشنائی جسمانی را به همراه می‌آورد و در چهره ظاهر می‌شود.

۱- بحار / ج ۳ / ص ۱۴

۲- روضه کافی / ترجمه رسول محلاتی / ج ۲ / ص ۵۸

آری، اگر معرفت خدا معرفتی راستین باشد، عارف نورانی می‌شود، و او می‌تواند چراغ راه خود و دیگران باشد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی، پس از اینکه معرفت خدا را بالاترین نعمت‌ها و لذت‌ها می‌شمارد، می‌فرماید:

«إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَمْسٌ مِنْ كُلِّ ، وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَخَدٍّ ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ .»

یعنی: « معرفت خدا، انیس هر وحشتی، و همدم هر تنهایی، و نور هر تاریکی است.»^۱

۵. هدف خلقت

خداوند انسان را برای عبادت آفرید. البته کمال انسان و هویت انسانی او در پرتو عبادت و بندگی نمایان می‌شود. همه انبیاء فرستاده شده‌اند، که انسان خدا را عبادت کند:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.»

« و به تحقیق در بین هر امتی رسولی را فرستادیم، تا خدا را عبادت کنند و از طاغوت دوری گزینند.»^۲

از آنجا که اعمال و رفتار آدمی را همان افکار و اندیشه‌های او شکل می‌دهد و می‌دانیم هر کس آن گونه عمل می‌کند که می‌اندیشد. علیهذا، عبادت خدا وقتی به خوبی تحقق بخشیده می‌شود که از زیر بنای فکری و شناختی استوار و مطلوبی برخوردار باشد.

۱- همان

۲- نحل / آیه ۳۶

آری، عبادت واقعی خدا، با معرفت و شناخت او میسر است. به همین دلیل در بعضی تفاسیر ذیل آیه:

« وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ »^۱

به جای " ليعبدون "، " ليعرفون " معنی شده است؛ یعنی جن و انس را نیافریدم مگر برای معرفت.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که: روزی امام حسین علیه السلام بر اصحاب خود وارد شد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ وَاللَّهَ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِّنْ سِوَاهُ...^۲

یعنی: « ای مردم، به خدا قسم خداوند خلق نکرد بندگان را مگر اینکه او را بشناسند. پس هنگامی که او را شناختند عبادتش کنند؛ و بدین ترتیب، با عبادت خدا از عبادت غیر او بی نیاز گردند. »^۲

۱- جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت - ذاریات / آیه ۵۶

۲- بحار / ج ۲۳ / ص ۹۲

آثار اعتقاد به خدا

• انسان بی خدا یعنی هیچ!

انسان بدون خدا معنی نمی‌دهد، و زندگی برایش قابل تفسیر نیست. آن‌که به خدا اعتقاد ندارد، بودن خویش را چگونه می‌خواهد معنی کند؟!

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید، در این عالم بدون خدا چه‌کاره است و برای چه آمده؟ اگر هدف خوردن و خوابیدن و حرکت کردن باشد که حیوانات برترند. انسان بی خدا در این عالم هیچ محلی از اعراب ندارد، نه آغازش معلوم است و نه پایانش. او مثل عضو زایدی می‌ماند که با سایر اعضا در ارتباط نیست، و وجودش قابل توجیه نبوده، معنی هیچی و پوچی می‌دهد.

هیچ‌گاه نمی‌توان برای زندگی منهای خدا ارزشی یافت. فلزی سیاه را در نظر آورید، آن‌وقتی که در مجاورت آتش قرار گیرد، سرخ و درخشان می‌گردد و هرگاه از آتش جدا شود همان فلز سیاه است.

آنچه به آدمی شخصیت می‌دهد، هویت واقعی را شکل داده و معنی می‌کند، و او را از عاطلی و باطلی در این حیات کوتاه دنیا رهائی می‌بخشد "چرا زیستن" و "چگونه زیستن" او را پاسخ می‌دهد، اعتقاد به وجود خداوندی است که به حال همهٔ بندگان آگاه است.

اعتقاد به یک منبع غیبی که ناظر بر اعمال و رفتار بندگان است، خوب و بد آن‌ها را می‌بیند و امتیاز می‌دهد، از کردار بدشان ناخشنود گشته و کیفر می‌دهد، از

اعمال نیکشان خشنود گشته و پاداش می‌دهد، این خود بهترین توجیه برای زنده ماندن است. "ویل دورانت" مورخ مشهور فرانسوی می‌گوید:

« زندگی بدون دین ملال انگیز و پست است، و جسدی بی روح است.»^۱

همچنین دکتر آندرو کانوی آیوی دانشمند فیزیولوژی و دارای درجات دکترای فلسفه و طب و علوم و حقوق و یکی از برجسته‌ترین متخصصین سرطان و امراض روده می‌گوید: « مفهوم کامل و غایی و معقول زندگی، جز با ایمان به خدا توجیه پذیر نیست. ایمان به خداست، که شخصیت بشر را محرز می‌سازد و نشان می‌دهد که انسان چیزی مافوق ماده و قوه می‌باشد.»^۲

همین دانشمند می‌گوید: « من این طور حس می‌کنم که تمام ملحدین و منکرین در مغز خود یک نقطه کور دارند که توأم با تردید بی ثمری، مانع تشخیص درست آن‌ها می‌شود، و نمی‌گذارد آن‌ها دریابند که تمام این عوامل، چه جاندار و چه بی‌جان بدون قبول وجود آفریدگار معنی و مفهومی ندارند.»^۳

زندگی پر زرق و برق و مال و ثروت و مادیات، ارزش آنرا ندارد که انسان بدان دل خوش کند، و هستی و بودن خود را با آن‌ها توجیه نماید. چگونه می‌توان به این دنیا که همه‌اش اعتباری و مجازی است و به یک دم از دست می‌رود دل بست، و از خدای خالق هستی غفلت ورزید؟!

هر که بی او زندگانی می‌کند زندگی را سخت فانی می‌کند

و آنکه با او زندگانی می‌کند زندگی را جاودانی می‌کند

این سخن زیبای امام حسین علیه السلام در دعای عرفه است که می‌فرماید:

۱- لذات فلسفه / ص ۴۷۶ / ترجمه خوئی

۲- اثبات وجود خدا / ص ۲۶۵

۳- همان / ص ۲۷۵-۲۷۴

الهی ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَمَا أَلَذَى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ

یعنی: « خدایا چه دارد آن که تو را ندارد ، و آنکه تو را دارد همه چیز دارد.»
 رمز همه زیبایی ها و همه عزتها و خوبی ها را باید در اعتقاد به خدا جستجو کرد.

فَإِنَّ لِلَّهِ جَمِيعاً.

« همه عزت ها از آن خداست.»^۱

گر با همه ای و بی منی بی همه ای گر بی همه ای و با منی با همه ای
 آن ها که در این دنیا نامشان و یادشان جاودانه گشته، و در هر عصری از آنان
 به عنوان الگوهای زندگی یاد می شود، به هر درجه ای که به خدا نزدیک تر
 بوده اند، بیشتر ارزش یافته اند.

علی علیه السلام این نسخه یگانه و زیبای زندگی می فرماید:

الهی كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا

یعنی: « خدایا این عزت مرا بس که بنده تو باشم، و این افتخار مرا کافی است
 که تو پروردگارم باشی.»^۲

اعتقاد به خدای متعال، علاوه بر تأثیر گذاری در حیات اخروی، در قلمرو
 زندگی فردی و اجتماعی بشر نیز ثمرات فراوانی دارد. اینک برخی از
 دستاورد های آن را بر می شماریم:

۱. آرامش و قرار

انسان در عین این که با لطفی که خدا به او نموده، دارای توانمندی ها و
 قدرت های زیادی است، با این همه، موجودی بسیار ضعیف است که با انواع
 مصائب و شدائد دست به گریبان است، و با اندک حادثه ای از پای در می آید.

۱- نساء/ آیه ۱۳۹

۲- بحار / ج ۷۷ / ص ۴۰۰

هرکس در طول زندگی خویش با دل‌واپسی‌های بی‌شماری روبروست. غم از دست دادن نزدیکان، غم از دست رفتن مال و ثروت، غصه از دست رفتن مقام و موقعیت، دغدغه بلایای طبیعی، نگرانی از انواع جنگ‌ها، مرض‌ها و ... این‌ها و هزاران فکر و خیال دیگر، به آدمی هجوم می‌آورد، و بر اضطراب و تشویش خاطر او می‌افزاید.

موج روز افزون مبتلایان به بیماری‌های روانی، خودکشی‌ها، فرار از خانه گسترش اعتیاد و غیره به مشکلی جدی تبدیل گشته و امنیت جامعه بشری را به شدت تهدید می‌کند، بطوری که به اعتقاد برخی امروزه " آرامش روانی گمشده نوع انسان‌های جهان است. "

می‌دانیم پیشرفت بشر در عرصه‌های گوناگون علم و تکنولوژی، نتوانسته او را از دام نابسامانی‌ها و نگرانی‌ها نجات دهد. چرا که می‌بینیم در کشورهای به ظاهر پیشرفته، این مشکلات به صورتی حادث‌تر رایج می‌باشد.

این خود نشانگر آن است که بشر نیازمند به یک تکیه گاه معنوی و الهی است، تا در پناه آن بر مشکلات فائق آید و روح و جان خویش را آرام سازد. تنها یاد و اعتقاد به خدای عالمیان است که به همه اضطراب‌ها و نگرانی‌ها پایان می‌دهد و در دل‌های بی‌قرار، قرار می‌بخشد.

اعتقاد و یاد تو ای ذوالجلال کرده جبران این همه رنج و ملال^۱

در قرآن می‌خوانیم :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ

یعنی: « آن‌ها که دارای ایمانند، و آن‌را با ستم نپوشانیده‌اند، برایشان امنیت و

آرامش است.»^۲

۱- نویسنده

۲- انعام / آیه ۸۲

أَنْزَلَ ا فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا.

«اوست که آرامش را در قلب‌های مؤمنین فرود می‌آورد، تا بر ایمان خود بیفزایند.»^۱

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

« آگاه باش برای دوستان خدا ترس و اندوهی نیست.»^۲

امام صادق علیه السلام درباره نقش آرامش بخشی ایمان می‌فرماید:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا يُسْكِنُ إِلَيْهِ حَتَّىٰ لَوْ كَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَمْ يُسْتَوْحَشْ.

یعنی: «هیچ مؤمنی نیست مگر آن‌که خداوند به وسیله ایمانش برای او انسی قرار داده که با آن تسکین و آرامش دارد، اگر چه تنها، بر روی قلّه کوهی باشد.»^۳

نقشی که ایمان و اعتقاد به خدا در زدودن فشارهای روحی و روانی و تسکین آلام بشر دارد، حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان و روانکاوان به آن اعتراف نموده‌اند:

"ویلیام جیمز" که لقب پدر روانشناسی به خود گرفته است، می‌گوید:

«کسی که به حقایق بزرگ معنوی متکی است، از تغییرات و تطورات مختصر و فراز و نشیب‌های دائمی و جاری زندگی، دستخوش نگرانی و تشویش نخواهد شد. از این رو است که شخصی که صاحب ایمان مذهبی باشد از هر اضطراب و تشویش مصون می‌ماند.»^۴

"تولستوی" دانشمند معروف روسی می‌گوید:

«اگر مذهب ما راتسلیت نمی‌داد، زندگی رقت‌انگیزی داشتیم.»^۵

۱- فتح/ آیه ۳

۲- یونس/ آیه ۶۲

۳- بحار/ ج ۷۷/ ص ۱۱۱

۴- چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور سازیم / ص ۲۳۱ ۵- چکیده اندیشه‌ها / ج ۲ / ص ۴۹

همچنین "لرد آویبوری" می گوید:

« دین برای فراغت خاطر و آرامش خیال، بیشتر از آنچه بتوانیم تصوّر کنیم مفید است. در روزگار بدبختی و بیچارگی، دین بهترین وسیله‌ای است که می تواند ما را تسلیت داده، فشار مصائب مان را سبک تر سازد.»^۱

از جهتی دیگر، انسان ذاتاً "طالب کمال" است. روح جستجوگر او در تلاش برای رسیدن به کمال واقعی یک لحظه آرام و قرار ندارد. در این دنیا، هر دم مشتاق چیزی و خواهان چیز دیگری می شود. ولی هیچ چیز عطش کمال خواهی او را فرو نمی نشاند. برای دست یابی به مراد خویش، به هر دری سر می کشد و به هر چیزی دل می بندد.

ولی آنگاه که قرار دل بی قرارش را در آن ها نیافت، باز هم حیران و سرگردان، سراغ چیز دیگری می رود، بلکه مطلوب خویش را بیابد، و تا هنگامی که به مطلوب حقیقی دست نیافته آرامش نمی یابد.

دنیای طلبد کسی که ناکس باشد	ما را ز جهان یاد خدا بس باشد
هر کس که خدا کسش نباشد، باشد	بی کس، همه عالم اگرش کس باشد

آنچه انسان را آرام می کند و از حیرت و سردرگمی می رهاند؛ و اگر به آن دست یافت، عزّت و سعادت خویش را حاصل شده می یابد، و آن حقیقت نشاط بخشی که اگر به او رسید بی زار و خسته نمی شود، و دیگر محال است آن را رها کند، اعتقاد به خالق یکتاست.

در این صورت است که او مطلوب و محبوب حقیقی خود را یافته، و دلش اطمینان پیدا می کند. چه زیباست کلام دل نشین قرآن:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.
 « کسانی که ایمان آوردند، دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آری دل آرام
 گیرد به یاد خدا.»^۱

تنها توئی تنها توئی در گوشه تنهاییم تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوائیم

۲. امیدواری

نقش دین و ایمان در ایجاد روحیه "امیدواری" در انسان غیر قابل انکار
 است. که اگر این روحیه در افراد نباشد، آنان را از حرکت و پویائی باز می‌دارد و
 هیچ انگیزه‌ای برای ادامه تلاش و تکاپو در خود نمی‌بینند. نه مادری فرزند خود را
 شیر می‌دهد، و نه باغبانی درختی می‌نشاند.

گر نباشد ز امید امدادی کار عالم ز نظام افتادی
 آدمی زنده به عشق است و امید کسی از یأس به جائی نرسید
 قرآن می‌فرماید:

لَا تَيْئِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ « از رحمت خدا نا امید نشوید.»^۲

امید به رضایت خدا، امید به پاداش الهی، امید به امداد و لطف خداوند، امید به
 دست‌گیری اولیاء الله، امید به جهان آخرت، و امید به اینکه سر انجام با هر سختی
 راحتی هست، بهترین رمز ادامه بقاء و جلوگیری از دل سردی و یأس است.

بر امید تو من امید ها را بر اوراق فراموشی سپردم
 یأس و ناامیدی، بزرگ‌ترین آفت در سیر تکاملی انسان است. این مسأله به
 قدری جدی است، که حتی نومیدی، علاوه بر این که روح را پژمرده می‌کند، در
 جسم هم اثر گذار است.

۱- رعد/ آیه ۲۸

۲- یوسف/ آیه ۸۷

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الدُّنُوبَ جَمِيعًا.

یعنی: « بگو ای بندگان من که برخودتان زیاده روی و ستم روا داشته اید، از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد.»^۱

روی سیه و موی سپید آوردم چشمی گریان قدی چو بید آوردم
چون خود گفتمی که ناامیدی کفر است فرمان تو بردم و امید آوردم

دکتر "پول/رنست آدلف"، در مقاله ای تحت عنوان "خدا در معالجات پزشکی"، ضمن بیان داستانی از دوران طبابت خود، تأثیر اعتقاد به خدا در امیدوار ساختن افراد به زندگی را این گونه شرح می دهد:

« من هنگامی که در بیمارستان انترن بودم، یکی از بیماران ما پیرزنی بود هفتاد ساله که استخوان بالای رانش شکسته بود. در موقع معالجه، با مطالعه سری رادیوگرافی متوجه شدم که نسج استخوانیش واکنش خوبی نشان می دهد، و در نتیجه به او از جهت شفای استثنائی و سریعش تبریک گفتم. او دیگر با صندلی چرخ دار حرکت نمی کرد و می توانست با چوب زیر بغل راه برود. جراحی که او را معالجه کرده بود به من گفت: این زن می تواند بعد از بیست و چهار ساعت بیمارستان را ترک کرده، به خانه خود برود. و از این که مریضش به این زودی بهبود یافته بود، فوق العاده خوشحال به نظر می رسید. روز یکشنبه، یعنی همان روزی که من با جراح معالج وی صحبت کرده بودم، مطابق معمول هفتگی، دختر پیرزن به عیادتش آمد و من به او گفتم: می تواند فردا مادرش را به خانه ببرد چون حال او خوب و به قدر کافی بهبود یافته است و می تواند با چوب زیر بغل راه برود.

دختر راجع به نقشه هایش به من چیزی نگفت و مستقیماً رفت تا با مادرش مذاکره کند. و به او گفت: که شوهرش با وی صحبت کرده و متأسفانه نخواهند توانست در بازگشت از بیمارستان، او را در خانه خود بپذیرند. البته امکان داشت که ترتیبی داده شود تا او را به نوانخانه پیران و سالخوردگان ببرند.

چند ساعت بعد مرا که انترن بودم پیش زن خواستند. حالش خیلی خراب بود، و بیست و چهار ساعت بعد زن بیچاره مرد! ولی نه در نتیجه شکستگی استخوان بلکه در نتیجه شکستن دلش!

گرچه ما تمام وسایل طبی لازم را برای اعاده سلامت وی بکار بردیم ولی فایده نبخشید؛ استخوان شکسته بدون زحمت بهبود یافت، اما شفای دل شکسته امکان نپذیرفت.

با وجود تمام ویتامین‌ها و آب‌های معدنی و وسایل شکسته‌بندی، بالاخره او نتوانست جان سالم بدر برد. ما مطمئن بودیم که انتهای استخوان‌ها بهم جوش خورده بودند، و مفصل ران وی نیز قوی بود، ولی او مرد، چرا؟!

چون مهم‌ترین عامل شفای مریض ویتامین‌ها و معدنیات و یا شکسته‌بندی استخوان نیست، بلکه امید است. و وقتی که مریض امید خود را باخت " نه عزیمت اثر کند نه علاج."

این ماجرا تأثیر عمیقی در روح من باقی گذاشت و اعتقاد مرا به کلی عوض کرد. زیرا من دیدم که اگر این خانم مانند یک موحد واقعی به خدا امید و ایمان داشت، نتیجه غیر از این می‌شد ... در اینجا من با مریضی مواجه شده بودم که سلامت خود را باز یافته بود، اما چون نقطه اتکاء و امیدش فقط دختر منحصر به فردش بود، وقتی از وی نومید شد، روح خود را باخت و به جای زندگی، مرگ را در کنار خود یافت ... من به این نکته پی بردم که از این پس باید جسم مریض را

با بکار بردن وسائل طبی و جراحی، و روح وی را با تقویت ایمان او نسبت به خدا
معالجه کنم.»^۱

بد نیست در اینجا به سخنان ویکتور هوگو شاعر و اندیشمند بزرگ فرانسه
که در مجلس ملی این کشور ایراد کرده، اشاره‌ای داشته باشیم. او می‌گوید:
« به عقیده من تعلیمات دینی امروز از همه وقت لازم تر است. هر چه انسان
ترقی می‌کند، ایمانش باید کامل تر و عقیده اش محکم تر شود. به عقیده من در دوره
ما یک بدبختی پیش آمده است که شاید تنها بدبختی ما باشد، و آن تمایلی است
که پیدا شده که همه چیز انسان را منحصر به این زندگانی دنیا کنند. و چون
زندگانی مادی دنیا را هدف آرزوهای خود قرار دادند عاقبتش نیستی و فنا خواهد
بود. آن وقت سختی‌ها و شدائد فزونی می‌یابد، و بر رنج و محنت که لازمه حیات
است نوبیدی هم مزید می‌گردد. یعنی زندگانی درست جهنم می‌شود، و احوال
مردم دستخوش تشنجات و انقلابات خواهد گردید. و ما خواه قانون گزار باشیم
خواه کشیش، خواه نویسنده، موظفیم که کلیه نیروهای اجتماعی را به انواع
گونگون برای تخفیف شدائد مردم به کار بریم. سرهای آنها را به سوی آسمان
متوجه کنیم و آنها را هدایت و به زندگانی آینده امیدوار سازیم، که آنجا سرای
عدل است و سزای هر کس داده می‌شود. و به بانگ بلند می‌گوییم که هر کس رنج
می‌بیند به هدر نمی‌رود، و مزد خود را می‌یابد و مرگ عدم نیست...»^۲

۱- اثبات وجود خدا / ص ۲۵۰-۲۵۲

۲- فائده و لزوم دین / محمدتقی شریعتی / ص ۳۳ / بنقل از آئین سخنوری، تالیف و ترجمه مرحوم ذکاء
الملک فروغی / ج ۲

به امید زنده دل شو که بدور زندگانی
 دل زنده گر نداری ره زندگی ندانی
 به تو چون زنا امیدی شود این جهان چو زندان
 چه بری به کنج زندان ثمری ز زندگانی

۳. لذت عبادت و بندگی

عبادت خدا لذت بخش ترین لذت هاست. آن که شاهد دل انگیز بندگی خالقِ خویش را چشیده، آن چنان نشاطی روح و جانش را فرا می گیرد که وصف ناکردنی است.

وَفِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي، وَ عِنْدَكَ دَوَاءُ عَلَّتِي.
 « خدایا ! نشاط و راحتی من در مناجات با توست. و تو دوی درد منی. »^۱

مهر رخت سرشت من	خاک درت بهشت من
راحت من رضای تو	عشق تو سرنوشت من

آن که دل را لانه مهر آفریدگار خویش کرده باشد، شعله های فروزان محبت معبود، وجودش را آن چنان افروخته می کند، که قطع این رابطه او را در ظلمت افکنده، به عذابی سخت مبتلا می سازد.

آری، این خاصیت دوستی با خداست، که طبق فرمایش مولی الموحّدين علی علیه السلام :

حُبُّ اللَّهِ نَارًا لَا تَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ، وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَهُ.

۱- مفاتیح الجنان / مناجات المریدین

« دوستی خدا آتشی است که بر هر چیزی بگذرد آن را می سوزاند، و نور خدا بر چیزی نمی تابد، مگر آن که آن را روشن می کند.»^۱

ای یکدله دل، صددله دل، یکدله کن مهر دگران را زدل خود یله کن
یک صبح ز اخلاص بیا بر در ما برناید اگر کام تواز ما گله کن

این لذت است، که اگر کسی آن را چشید، همه چیزش را فدا می کند، و به هیچ چیز و به هیچ کس دل نمی بندد. "پاسکال" در این مورد می گوید:

« هیچ چیز غیر خدا تشنه کام معرفت را سیراب نمی کند.»^۲

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را
چه زیبا فرموده امام العارفین حضرت سجاد علیه السلام :

الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

« خدایا! کیست که شیرینی محبت تو را بچشد، و غیر تو را برگزیند؟! »^۳

هنگام مناجات با قاضی الحاجات، و رازگوئی با محبوب، مرغ دل مُحَبِّب، به سوی او پر می گشاید، و آنچنان شیدا می شود که از هرچه ماسوای اوست دل می بُرد. چرا که این پرواز او را به اوج جمال و زیبایی عروج می دهد، و به وصال یار واصل می سازد. آن گاه، آن که در عرش سیر کرده، چگونه زندگی در فرش را می پسندد؟!

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم

۱- میزان الحکمه / ج ۲ / ص ۲۲۶

۲- چکیده اندیشه ها / ج ۱ / ص ۴

۳- مفاتیح الجنان / مناجات المحبین

هر چه درجه بندگی و تسلیم در پیشگاه خدای عالمیان بی شائبه‌تر و خالص‌تر باشد، تجلّی لطف خدا بر بنده شدیدتر، و ثمره آن که لذّت و بهجت است فزون‌تر خواهد بود. تا جایی که همه لذّت‌های دیگر در مقابل آن ناچیز می‌شود. چه بسا به حدّی منتهی گردد، که هر لذّتی جز لقاء و همدمی با دوست او را متأذّی گرداند و بگوید:

أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ بَغْيٍ ذَكَرَكَ، وَمِنْ كُلِّ بَغْيٍ أَنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغْيٍ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغْيٍ طَاعَتِكَ.

«خدایا! عذر می‌خواهم، از هر لذّتی غیر از یاد تو، و از هر آسایشی غیر از اُنس با تو، و از هر شادمانی غیر از همدلی با تو، و از هر مشغله‌ای غیر از فرمانبرداری تو.»^۱

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

«منقول است که چون زلیخا ایمان آورد یوسف او را به نکاح در آورد، و او از یوسف کناره گرفت و به عبادت الهی مشغول شد. و چون روز، یوسف او را به خلوت دعوت کردی، او وعده شب دادی، و چون شب در آمدی به روز تأخیر افکندی! یوسف با او به عتاب آمد و گفت: چه شد آن دوستی‌ها و شوق و محبّت تو؟! زلیخا گفت: ای پیغمبر خدا من تو را وقتی دوست داشتم که خدای تو را شناخته بودم، اما چون او را شناختم همه محبّت‌ها را از دل خود بیرون کردم، و دیگری را بر او اختیار نمی‌کنم!»^۲

۱- مفاتیح الجنان / مناجات الذّاکرین

۲- معراج السّعاده / ص ۵۸۴

۴. سازندگی و پرهیز از گناه

کیست که به تأثیر بسزای عقیده به خدا، در جلوگیری انسان از گناه و آلودگی آگاه نباشد؟! هدف همه پیام‌آوران الهی تهذیب آدمیان از بدی‌ها بوده، و تمامی دستورات و تعالیم دینی به گونه‌ای است که عمل به آن‌ها، گل‌های عفت و پاکی را در بوستان وجود همگان می‌نشاند، و آن‌ها را از زشتی‌ها و ظلم‌ها می‌رهاند. اعتقادات دینی بزرگ‌ترین پشتوانه مصونیت انسان در برابر رفتار ناپسند است. هرچه درجه ارتباط انسان با خدا زیاده‌تر شود، درجه مصونیت او بیشتر است. زیرا او همواره خدا را ناظر و حاضر بر اعمال خویش می‌داند، و شرم دارد که در محضر خدا گناه کند.

قرآن می‌فرماید: أَلَمْ يَعْلَمِ بَأَنَّهُ اللَّهُ يَرِي

«آیا انسان نمی‌داند که خدا می‌بیند؟!»^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

... خَفَّ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ شَكَّكَتَ أَنَّهُ يَرَاكَ

فَقَدْ كَفَرْتَ، وَإِنْ أَيقَنْتَ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَارَزْتَهُ ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ أَهْوَنَ

النَّاظِرِينَ إِلَيْكَ.

« از خدا بترس آن‌گونه که او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر شک داری که تو را می‌بیند که کافر شده‌ای، و اگر یقین داری که او تو را می‌بیند، و با این وجود با گناه و معصیت با او مخالفت می‌کنی، خدا را ناتوان‌ترین بینندگان پنداشته‌ای.»^۲

۱- علق / آیه ۱۴

۲- بحار / ج ۵ / ص ۳۲۴

گفته‌اند: " آن‌گاه که زلیخا یوسف را به خلوت طلبید، بتی در آن‌جا بود. برخاست و پرده‌ای بر آن بت افکند. یوسف گفت: زلیخا تو را چه شده است؟ آیا تو از حضور جمادی حیا می‌کنی، من از حضور خدای جبار حیا نکنم؟! " بدون اعتقاد به خدا چه تضمینی می‌توان داد، که انسان‌ها کار نیک انجام دهند و دست به گناه نیالایند؟! به قول روسو که می‌گوید:

« سینه‌ای که خالی از ذکر خدا باشد، چون محکمه‌ای است که قاضی در آن وجود ندارد. »^۱

امام رضا علیه السلام می‌فرماید :

إِنَّ مَنْ لَمْ يَقِرَّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْتَنِبْ مَعَاصِيهِ وَلَمْ يَنْتَهِ عَنِ ارْتِكَابِ الْكِبَائِرِ.

« اگر کسی به خدا اعتقاد نداشته باشد، از گناه و معصیت او دوری نمی‌گزیند و از ارتکاب گناهان کبیره خودداری نمی‌کند. »^۲

" پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک " گر چه نیک و زیباست، اما به تنهایی شعار و لفظی بیش نیست. وقتی صورت عینی و خارجی می‌یابد که با پشتوانه عقیده به خدا تقویت شود. وگرنه هیچ انگیزه‌ای برای آن‌که صورت عملی به خود گیرد وجود ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

«ای ایمان آورندگان! چرا می‌گوئید، آن‌چه را که عمل نمی‌کنید؟!»^۳

یک انسان با ایمان، این را خوب می‌داند که برای تقرب به سوی معبودش، هیچ چیز بهتر از ترک گناه و معصیت نیست. ایمان راستین پیوسته دافع پلیدی‌ها، و

۱- چکیده اندیشه ها / بخش ۱ / ص ۴

۲- بحار / ج ۳ / ص ۱۰

۳- صف / آیه ۲

جاذبِ نیکی‌هاست. همان چیزی که به شدت در سازندگی و هدایت او بسوی کرامت‌های انسانی مؤثر است.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَ اللَّهُ مِنْهُ عِنْدَ ارْتِكَابِ الذُّنُوبِ. فَإِنْ كَانَتْ مِنْزِلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ بِحَيْثُ تَمَنَعُهُ مِنْهَا، فَكَذَلِكَ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ.

«هر که می‌خواهد بداند که مقام و منزلتش در نزد خدا چگونه است، بنگرد که وقت گناه کردن خداوند در نظرش چگونه است، که اگر منزلت خدا در نزد او چندان بزرگ است که مانع گناه او می‌شود، مقام او نیز در نزد خدا همین طور است.»^۱

آن‌ها که معتقدند علم به تنهایی در نجات انسان از فساد و زشتی مؤثر است، سخت در اشتباهند. زیرا به وسیله علم، آدمی بر طبیعت مسخر می‌گردد ولی اعتقاد به خدا، او را بر نفس سرکش مسلط می‌کند.

دکتر "میلر بروز" می‌گوید:

«در پرینستون از انیشتن شنیدم که می‌گفت: علم ما را به آن چه هست آگاه می‌سازد. و دین است که به تنهایی، ما را به آن چه که باید باشد مطلع می‌کند.»^۲

دکتر "الکسیس کارل" دانشمند جراح و فیزیولوژیست معروف فرانسوی می‌گوید:

«تز اخلاق بدون مذهب که سقراط را مبتکر آن می‌پندارند، شکست خورد، و تهذیب اخلاق بدون ایمان و مذهب محال است.»^۳

۱- مکارم الاخلاق / ج ۱ / ص ۲۸۰ / ترجمه میرباقری

۲- فائده و لزوم دین / ص ۱۱ / بنقل از الثقافه الاسلامیه

۳- مناسبات علم و دین / دوره اول / کتاب دوم / ص ۴۹

۵. پویایی و حرکت

اگر انسان زندگی خود را خدایی شکل دهد، هیچ‌گاه از تلاش و تکاپو باز نمی‌ایستد. چرا که سکون و بی‌تعهدی را بزرگترین سدّ تقرب بسوی خدا می‌داند. اصولاً اعتقاد به خدا با سستی و بی‌تفاوتی سازگار نیست. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: **الْكَسَلُ يَضُرُّ بِالْدِّينِ وَالْدُّنْيَا**.

یعنی: «آدم تنبل به دین و دنیای خود زیان می‌زند».^۱

هم چنین در دعا‌های وارده می‌خوانیم:

أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفُسْلِ.

یعنی: «خدایا به تو پناه می‌برم از تنبلی و سستی».^۲

راحت دنیا نما بیرون ز سر	راه ایمان گر گزیدی ای پسر
راه فریاد و عدالت گستری است	راه ایمان نی ره تن پروری است
ضعف و سستی ریشه زن از بیخ و بن ^۳	جان خود آماده پیکار کن

انسان خداپرست، هیچ‌گاه به وضع موجود خود قانع نیست. چون مطمئن نمی‌باشد که وضع موجودش همان باشد که ایده آل و مطلوب است. در نتیجه همواره برای وضعی بهتر و مطلوب‌تر در تلاش و کوشش به سر می‌برد و پیوسته برای رسیدن به ایده آل خویش در جوش و خروش و حرکت است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

... وَلَا كَاسْتِهَاتِكَ بِالذَّنْبِ، وَرِضَاكَ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا.

۱- تحف العقول / ترجمه غفاری / ص ۳۱۰

۲- بحار / ج ۹۲ / ص ۱۸۴ / باب ۱۰۶- ادعیه الفرج و دفع

۳- نویسنده

«هیچ مصیبتی بالاتر از این نیست که گناهت را کوچک شماری. و به وضع موجود خویش راضی باشی.»^۱

اگر اعتقاد به خدا و پاداش او نباشد، مشکلات و سختی‌های راه زندگی آدمی را از حرکت و تلاش باز می‌دارد، و او را در ادامه راه دلسرد می‌کند، و انگیزه‌ای برای از سر گرفتن حرکت در خویش نمی‌بیند، در نتیجه متوقف می‌شود، و درجا می‌زند.

قرآن می‌فرماید:

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ.

«آن‌ها که گفتند خدای ما الله است، آنگاه پایداری و استقامت ورزیدند، هیچ خوفی بر آن‌ها نیست.»^۲

انسان با ایمان، با اتکال به خدا، و این که خدا ناظر و حاضر بر احوال اوست، و او را یاری می‌کند، پرتلاش و امیدوار موانع را کنار می‌زند، و به حرکت انسانی خویش ادامه می‌دهد.

خدای متعال وعده داده، تلاش‌گران در راه خویش را مدد و یاری دهد. آنجا که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

«آن‌ها که برای ما تلاش کنند، به راه‌های خودمان هدایتشان می‌کنیم.»^۳

زندگی حرمان و رنج و زحمت است	گر شکیبائی نمائی رحمت است
رمز پیروزی مردان همت است	پایمردی رمز و راز عزت است ^۴

۱- تحف العقول / ترجمه غفاری / ص ۲۹۴

۲- احقاف / آیه ۱۳

۳- عنکبوت / آیه آخر

۴- نویسنده

گذشت آن دوران، که عده‌ای در شیپور تبلیغات خود می‌دمیدند و می‌گفتند:
 "دین افیون توده هاست!"

اکنون بر همه کس آشکار گشته که دین و اعتقاد به خدا، مهم‌ترین عامل حرکت و قیام ملت‌ها است. گرچه ممکن است با هر اعتقادی بتوان اجتماعی را به حرکت واداشت، اما پر واضح است که، صرف "حرکت کردن" مهم نیست بلکه "چگونه حرکت کردن" مهم است!

اعتقاد به ایده‌های خشک و بی‌روح "مارکس" و "انگلس" و "لنین"، در بخشی از این کره خاکی تحولی ایجاد کرد؛ اما حاصل آن پس از حدود ۷۰ سال جز بدبختی و پشیمانی و فروپاشی برای پیروان آن‌ها چیز دیگری نبود. بهشت موعود کمونیسم، سر از جهنمی درآورد که طرفدارانش را سوزاند.

اما حرکت‌هایی که رنگ و بوی الهی دارد، انسان را کرامت می‌بخشد، و به سوی ارزش‌های والا سوق می‌دهد، و بر پاسداشت حرمت انسان پای می‌فشارد. این حرکت، سعادت و عزت انسان را در دنیا و آخرت به ارمغان می‌آورد.

حرف حق این است بیا لج مکن	راه خود و خلق خدا کج مکن
راه خطا رفتی و دیدی خطاست	کج مرو ای گم شده برگرد راست

۶. وحدت و اتحاد

ایجاد وحدت و یک پارچگی در بین همه انسان‌های روی زمین، اعم از سیاه و سفید، سرخ و زرد، عرب و عجم و همه نژادها و قوم‌ها، از مهم‌ترین دست آوردهای اعتقاد به خداست. وحدت راستینی که هیچ‌گاه گسستنی نیست. و اگر ایجاد گردد، همه انسان‌ها در سایه آن در کمال آسایش و امنیت بسر خواهند برد و از آثار مثبت آن به نفع خویش سود خواهند جست.

گرد آمدن همه جوامع بشری در زیر چتر یک آرمان و یک عقیده، آن‌ها را از تشّت آراء و پراکندگی می‌رهاند، و پتانسیل‌های موجود در آنان، به جای این‌که صرف مسائل پراکنده و بیهوده و مورد اختلاف گردد، در جهت رفاه و سعادت بشر بکار گرفته می‌شود.

ذَلَّتْ اَوْلَادِ اَدَمَ بِي خِلَافٍ اِخْتِلَافِ اَسْتِ، اِخْتِلَافِ اَسْتِ، اِخْتِلَافِ
انسان‌ها در پرتو اعتقاد به خدای واحد، همگی چون یک پیکر می‌شوند، با اعضای مختلف که در بین آن‌ها صمیمیت و یکپارچگی به وجود می‌آید و هر یک، خود را در غم دیگری شریک می‌داند. و آنگاه که عضوی از این پیکر را درد فرا گیرد، برای دگر عضوها هم قرار نمی‌ماند.

انبیاء و سفیران الهی با هدف دعوت به سوی خدا بیشترین نقش را در ایجاد وحدت و یکپارچگی بین مردم داشته‌اند.

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَى سَوَاءٍ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكُمْ اِلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا.

یعنی: « بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او قرار ندهیم.»^۱

ممکن است بتوان تحت عناوین دیگری هم موقتاً بین انسان‌ها وحدتی به وجود آورد، ولی آن وحدت راستینی که بتواند سعادت واقعی همگان را تأمین نماید، جز در پرتو پرستش معبودی یگانه بدست نمی‌آید، وحدتی این چنین آرمانی است که می‌تواند بر همه نژادها و ملیت‌ها بال بگستراند، و از جدایی‌ها و اختلاف‌های ضدانسانی بدورشان دارد، و همه بسان یک کاروان، با شتاب و همراه یکدیگر روی به کعبه مقصود گام نهند.

۱- آل عمران/ آیه ۶۴

هیچ دلیلی بر انکار خدا نیست

وجود خدای متعال آن‌چنان روشن و در شدت ظهور است، که هیچ عقل سالمی نمی‌تواند دلیلی بر انکار ذات مقدّسش ارائه دهد. منکرین وجود خدا تاکنون هیچ دلیلی برای اثبات مدّعی خود نیاورده‌اند.

"آندرو کانوی آیوی"، دانشمند فیزیولوژیست آمریکائی، که دارای درجات فلسفه و طب و حقوق است و شهرت جهانی دارد در این مورد می‌گوید:

« منطق وجود خدا را ثابت می‌کند، ولی در نفی وجود خدا عاجز است. شاید بعضی اشخاص هم‌چنان‌که در گذشته نیز اتفاق افتاده، وجود خدا را انکار کنند، ولی هیچ‌کدام هرگز نتوانسته‌اند دلیلی معقول برای اثبات ادعای خود بیاورند ... من تا امروز در تمام مطالعات خود کسی را نیافته‌ام که برهان قاطعی برای انکار وجود خدا داشته باشد، و برعکس در اثبات وجود خدا دلایل معقول بی‌شماری دیده‌ام.»^۱

همچنین دانشمند دیگری به نام "تنس" می‌گوید:

« اگر اعتقاد به خدا مشکل باشد، انکارش دشوارتر است.»^۲

امام علی علیه السّلام می‌فرماید:

لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَعْدَهُ.

یعنی: « عقل متفکرین قدرت انکار خدا را ندارد.»^۳

۱- اثبات وجود خدا / ص ۲۶۶

۲- چکیده اندیشه ها ج ۱ ص ۳

۳- اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۹۳ - توحید صدوق / ص ۳۲

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

فَلَا يُطِيقُ الْمُتَنَصِّفُ لِعَقْلِهِ انْكَارَكَ.

«فرد با انصاف با عقلش توان انکار تو را ندارد.»^۱

امام حسین علیه السلام در قسمتی از دعای پر شور و زیبای عرفه می‌فرماید:

مَتَى غَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ

«کی ناپیدا و نهان بوده‌ای تا وجودت نیاز به دلیل داشته باشد.»^۲

۱. انکار خدا، خلاف غیرقابل دفاع

خدا هست و هیچ شکّی در وجود او نیست. همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

«آیا در خدای شکافنده آسمان‌ها و زمین شکّی وجود دارد؟»^۳

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد، که ندارد به خداوند اقرار این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

آن‌که منکر وجود خداست، و این اصل یقینی را نمی‌پذیرد، باید برای اثبات ادّعای گزاف و عجیب خویش دلیل بیاورد. و او هیچ حرف حسابی بر این اعتقاد خود ندارد، و هر دلیلی که بیاورد، دلیل نیست؟ بلکه در حکم توجیه خلاف مسلمی است که مرتکب شده است.

یک اصل کلی و اساسی بر روابط انسان‌ها حاکم است و آن این‌که: هر که کار منطقی و درست می‌کند، و به قوانین و مقررات جامعه احترام می‌گذارد، هیچ نیازی

۱- مفاتیح الجنان / زیارت جامعه

۲- مفاتیح الجنان / دعای عرفه

۳- ابراهیم / آیه ۱۰

نیست تا بر این عمل درست خود دلیلی بیاورد. بلکه به کسی که خطا می‌کند، و به مقررات پشت پا می‌زند، عیب می‌گیرند، و او باید برای رفتار ناپسند خویش دلیل بیاورد. از کسی که مقررات را رعایت می‌کند، نمی‌پرسند دلیل تو بر این کار چیست؟! عمل پسندیده نیکوست، و هرکس ملزم به انجام آن می‌باشد آن‌که خلاف می‌کند و به قوانین احترام نمی‌گذارد، و به هرج و مرج معتقد است مورد اعتراض قرار می‌گیرد. بدیهی است که فرد متخلف هر دلیلی که بیاورد مورد قبول واقع نمی‌شود.

اصولاً اعتقاد به حق و راه حق همیشه پسندیده و مقبول است، آن‌که باطل می‌رود، باید بر این راه غلط دلیل بیاورد.

علیهذا، انکار خدا باطل و خلافی است که هیچ‌گاه قابل دفاع نیست و آن‌ها که به آفریدگار جهان عقیده ندارند، هیچ دلیل منطقی بر این عمل غلط و ناحق خود ندارند، چنان‌که قرآن می‌فرماید:

أَلَا مَعَ اللَّهِ، قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

« آیا غیرخدایی هست؟! بگو دلیل شما چیست اگر راست می‌گویید.»^۱

اعتقاد به روز روشن، طبیعی و منطقی است، آن‌که آن را انکار می‌کند و معتقد است که شب است و تاریکی، چه دلیلی بر این مدّعی واهی خود دارد؟! کسی که به نقش نور در برطرف کردن ظلمت و اهمیت آن در حیات موجودات اعتراف می‌نماید، چون عقیده‌ای درست دارد، هیچ دلیلی بر این اعتقاد خود نمی‌خواهد.

بلکه آن‌که این نقش قطعی را برای نور منکر می‌شود، باید بر این عقیده غلط خویش دلیل اقامه نماید. که البته هیچ دلیلی هم نخواهد داشت.

قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ، فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ.

یعنی: «کسی که غیر خدا را می‌خواند، بر این کار غلط هیچ دلیلی ندارد

پس حسابش با خداست.»^۱

آن که معتقد است آب مایه حیات است، و به نقش حیاتی و جایگاه مهم آن در زندگی موجودات اعتقاد دارد، نیازی نیست برای این اعتقاد خویش دلیل اقامه کند؛ بلکه کسی که این نقش مثبت و اساسی را برای آب انکار می‌کند، باید از او پرسید دلیل تو چیست؟!

بدیهی است، هر چه بظاهر دلیل بیاورد، کسی از او نمی‌پذیرد.

آن که به خود عطر زده و بوی خوشی از او متصاعد است، و آن بوی دل‌پسند همه جا را پر کرده است، هرکس شامه سالم داشته باشد، و آنرا بیوید لذت می‌برد، و نیاز نیست هیچ دلیلی بر مصرف بوی خوش اقامه کند.

اگر مُشک خالص نداری مگوی گرت هست خود فاش گردد به بوی

بلکه آن که به جای استفاده از بوی خوش، از مواد ناخوشایند و مشمئز کننده استفاده کرده، باید بر این عمل غیر اصولی خویش توجیهی بتراشد. معلوم است که چون عمل او غیر منطقی است، هر دلیلی بر این فعل قبیح بیاورد، قابل قبول نیست. هم‌چنین، آن‌که با رعایت اصول بهداشت از جسمی سالم برخوردار است کسی به او اعتراض و انتقادی ندارد، بلکه آن‌کس که با خوردن غذای آلوده خود را بیمار ساخته، باید بر این عمل غیرمنطقی دلیل بیاورد! آیا چنین فردی هیچ دلیلی دارد، جز جهالت و نادانی؟!

نیز آن که در مسیر طبیعی جریان آب حرکت می کند، هیچ کس به او عیبی نمی گیرد، و از او دلیل نمی خواهد. بلکه آن که برخلاف جریان می خواهد حرکت کند، باید برای این عمل خلاف خویش دلیل بیاورد!

آری، اعتقاد به خدا چون حرکت در مسیر جریان آب است، چون استفاده از بوی خوش است، و چون رعایت نمودن اصول بهداشتی است، لذا دلیل نمی خواهد. اما کسی که برخلاف جریان طبیعی هستی حرکت می کند و خدای هستی را انکار می کند، و آن که با انکار خدا، بوی ناخوش از خویش متصاعد می سازد و سلامت خود و دیگران را به خطر می افکند، چه دلیلی می تواند داشته باشد؟!

نیاز بشر به خدا، شدیدتر از نیاز او به نور و آب و هواست. همان گونه که بدون این ها نمی تواند زنده بماند و وابستگی او به این ها انکار ناکردنی و بدیهی است، همین طور اعتقاد به خدا، نیاز شدید و طبیعی و فطری بشر است. هرکس بخواهد این نیاز اساسی و ریشه دار را انکار کند، هیچ حرف حسابی نمی تواند ارائه دهد.

"سیسیل بویس هامن" دانشمند زیست شناس و برجسته آمریکائی که دارای درجات مختلف علمی است می گوید:

« اگر کسی نخواهد به میکروسکوپ یا عکس آمیب نگاه کند، خواهد گفت که آمیب اصلاً وجود ندارد، شاید دلائلی هم بر این ادعا بتراشد. ولی اگر او در میکروسکوپ نگاه کرده، آمیب را ببیند عقیده وی عوض خواهد شد، و دلایلش از بین خواهد رفت. در مورد خدا هم جریان چنین است. مادامی که کسی از توجه به خدا امتناع می ورزد و در کارهای خدا، فارغ از شائبه و غرض نمی گردد با صدای بلند خواهد گفت که خدا وجود ندارد. ولی وقتی که یک لحظه، فقط یک لحظه، به سوی او برگشت، او را به چشم جان خواهد دید و دیگر دم از انکار وی نخواهد

زد. البتّه این یک تجربه شخصی است، اگر کسی نخواهد متوجه خدا شود، با هیچ دلیل و برهانی نمی‌توان او را به قبول وجود خدا قانع کرد.^۱

۲. انکار خدا، انکار هستی است

در عین این‌که خدا از دیده و حواس و ادراک بشر پنهان است و هیچ ابزاری برای پی بردن و یافتن چگونگی ذات مقدّسش در ما وجود ندارد، اما وجودش در نهایت بروز و ظهور است.

نیز ذات پاک الهی به قدری بدیهی و آشکار است که از شدت ظهور، در خفاء است (بدین سبب خدا در عین ظهور باطن است و در عین باطن ظاهر).

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفِرَاطِ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ^۲

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
غایب نگشته‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال

نهان ز چشم جهانی زبس که پیدائی

هستی خدا به قدری بدیهی است و نشانه های وجود او آنچنان بر در و دیوار وجود، آشکار است که هیچ دلیلی بر انکار او نمی‌توان یافت.

در دعای عرفه، امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

أَيُّكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ.

۱- اثبات وجود خدا / ص ۲۶۲ و ۲۶۳

۲- منظومه ملاهادی سبزواری

« آیا چیز دیگر ظاهر تر از تو هست که بخواهد او ظاهرکننده تو باشد؟ »
 هرچیزی هستی خود را از او دارد و همه چیز، بودن خود را مدیون بودن اوست.
 چگونه می‌توان او را انکار نمود؟! هرکس به هستی و بودن خود معتقد است
 نمی‌تواند به هستی خالق خود معتقد نباشد.
 هرکه می‌گوید: من هستم، نمی‌تواند بگوید: خدا نیست! آن‌که به وجود خود
 معترف است، نمی‌تواند به موجد خود اعتراف ننماید. به قول آندرو کائوی آیوی که
 می‌گوید:

« آیا خدایی وجود دارد؟ بلی، مسلم است که خدائی وجود دارد. من همچنان-
 که به هستی خود اقرار می‌کنم، به وجود و هستی خدا هم اعتقاد دارم. »^۱
 با وجود " این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود"، و دیدن پدیده‌های
 بی‌شمار و شگفت در این عالم، آیا می‌توان خالق و پدیدآورنده آن‌ها را
 انکار کرد؟!

عَجَبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرِي خَلْقَ اللَّهِ.

« در شگفتم از آن که خلق خدا را می‌بیند، ولی در خدا شک می‌کند. »^۲
 کدام انسان عاقل می‌تواند بنا را ببیند، بانی را نبیند؟! به پدیده‌های هستی
 بنگرد، پدیدآورنده را منکر شود؟! این محال است.
 این بسان آن می‌ماند که آدمی نور خورشید را ببیند، و خورشید را انکار کند.
 خورشیدی که روشنائی هر چیز به اوست، اگر نباشد هیچ چیز روشن نیست، و دیده
 نمی‌شود.

نبیند نور خورشید عیان را هر آنکس دیدهٔ بینا ندارد

۱- اثبات وجود خدا / ص ۲۶۶

۲- نهج البلاغه فیض / حکمت ۱۲۱

امام حسین علیه السلام در قسمتی از دعای عرفه می‌فرماید:
 عَمِيتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ خَسِرَتْ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا.

« نایبنا باد چشمی که تو را نمی‌بیند، و زیانمند باد معامله‌ بنده‌ای که بهره‌ای از محبت تو ندارد.»

ما در این عالم غرق در نعمتیم، ولی از صاحب نعمت غافلیم! این کمال بی‌انصافی و ضعف عقل و منطق است، که در باغ گردش کنیم، و از میوه‌های گوناگون و زیبای آن استفاده نمائیم، اما وجود باغبان یا صاحب باغ را قبول نداشته باشیم!

شگفتا! این بشر ضعیف و ناتوان که شب و روز و لحظه به لحظه، غرق در نعمت‌ها و الطاف خداست، و در ملک او نفس می‌کشد و ارتزاق می‌کند، چگونه به خود جرأت می‌دهد که چنین جسورانه و جاهلانه در برابر خالق کریم سر به عصیان و سرکشی بردارد، و به انکار آفریدگار خویش قد علم نماید؟!
 خدایا! تو چه حلیم و رحیمی، با وجود این‌که هیچ نیازی به خلق نداری، و همه نیازمند توأند، باز هم این همه عناد و جسارت را از آن‌ها تحمل می‌کنی و عذابی نمی‌فرستی!

فَلَمْ أَرْمَوْلى كَرِيْمًا أَصْبَرَ عَلَى عَبْدٍ لَيْتِم مِّنْكَ عَلَى. يَا رَبِّ اِنَّكَ تَدْعُونِى فَاَوْلى عَنكَ وَ تَتَحَبَّبُ اِلَىَّ فَاتَبَغَّضْ اِلَيْكَ.

« ندیده‌ام مولای کریم و بخشنده‌ای که بر بنده پست خود شکیباتر از تو باشد نسبت به خودم. خدایا تو مرا می‌خوانی و من از تو روی می‌گردانم. تو با من مهربانی می‌ورزی و من با تو دشمنی می‌کنم؟! »^۱

۱- مفاتیح الجنان / دعای افتتاح

آری، آفریدگار مهربانی که این همه به بندگان لطف کرده، و همه اسباب کمال و سعادت آن‌ها را فراهم آورده، اما متأسفانه این انسان، با وجود عنایت‌ها و محبت‌های بی شمار الهی، سوء استفاده نموده، و با همین نعمت‌ها و امکاناتی که خدا به او عطا کرده، به مخالفت و انکار او پرداخته است!

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ.

« مرده باد انسان! چه ناسپاس است! »^۱

تنها دلیل انکار خدا

قدیمی‌ترین و تنها دلیل - یا بهتر بگوئیم تنها بهانه - که منکرین وجود خدا می‌آورند، این است که می‌گویند: چون خدا را نمی‌بینیم و حس نمی‌کنیم، پس وجود ندارد!

پاسخ ۱: خدا به حس نمی‌آید

این‌ها انتظار دارند خدای عالمیان هم چون سایر موجودات، یا مثل خود آن‌ها محدود و محتاج باشد! آن‌ها خدایی را از جنس عالم ماده و محدود به زمان و مکان می‌خواهند تا با حواس محدود خود بتوانند او را ببینند! که چنین چیزی هرگز ممکن نیست.

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

وقتی اولین فضانورد شوروی سابق بنام "یوری گاگارین"، با سفینه خود در فضا بود، در مصاحبه‌های رادیویی که با او انجام می‌شد و در تمامی این کشور

سوسیالیستی پخش می‌شد، خبرنگار با حالت طنز و تمسخر از او سؤال می‌کرد که آیا خدا و فرشته‌ها و روح را دیده‌ای؟ او نیز با تمسخر جواب می‌داد: نه! آن‌ها می‌خواستند بدین وسیله عقیده به خدا را، در جامعه ضدخدایی و ماتریالیستی خود از بین ببرند.

در همان روزها اشعاری به این صورت سروده شد و انتشار یافت:^۱

خواندم که یکی فضا نوردی	برگشته ز جو لاجوردی
می‌گفت که در فضا خدا نیست	ردّ قدم فرشته‌ها نیست!
گشتم همه جا خدا ندیدم	آوای فرشته‌ها ندیدم!
از من که برد بر او پیامی	کافای فضا نوردِ نامی
با چند قَدَم هوا پریدن	نتوان ملک و خدای دیدن
بر طارم چرخ اگر نشینی	هرگز به خدا، خدا نبینی
دیدار خدا بود میسر	با دیده دل، نه دیده سر
تن در ره عشق ناتوان است	این کار بزرگ کار جان است

* * *

آری، اگر خدا دیده شود، در این صورت او محدود می‌گردد و نیاز پیدا می‌کند. خدا شبیه هیچ موجودی نیست و با هیچ یک از حواس نمی‌توان او را درک کرد. حواس ابزار درک ماده و محسوسات است. خدا که محسوس نیست که به حس درآید.

خدایی که: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، هیچ چیز مانندش نیست، او چگونه دیده شود؟! بلکه باید با دیده دل او را دید و اعتراف کرد.

۱- مجله مکتب اسلام / سال ۲۳ / شماره دهم / ص ۲۵

دیدنِ رویِ تورادیدهٔ جانِ بینِ باید این کجا مرتبت چشمِ جهانِ بینِ من است

پاسخ ۲: ندیدن دلیل نبودن نیست

این که ما چیزی را نمی بینیم و حس نمی کنیم، نمی توانیم بگوییم وجود ندارد. هیچ گاه ندیدن چیزی، دلیل بر نبودن آن چیز نیست.

در این عالم چیزهای زیادی را نمی بینیم، ولی مگر می توان آن ها را انکار کرد؟ مثلاً منکرین خدا عقل خود را نمی بینند، آیا میتوانند بگویند فاقد آن هستند؟ کدام عاقل می تواند بگوید من چون انرژی، نیروی جاذبه، الکتریسیته، غم، شادی درد و خیلی چیزهای دیگر را نمی بینم، پس وجود ندارند؟!

بنابراین، منکرین خدا همان گونه که بسیاری از اشیاء این عالم را با اینکه نمی بینند، ولی به آن اقرار می کنند، و این ندیدن شیء را دلیل نبودن آن شیء نمی دانند، همین طور ناچارند به وجود خدایی که هست ولی قابل رؤیت با چشم نیست، اقرار نمایند.

امام صادق علیه السلام در جواب زندیقی که برای وجود خدا از ایشان دلیل خواست فرمودند:

وَجُودُ الْأَفَاعِلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا. أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءِ مُشِيدٍ مَبْنًى عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً، وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ. یعنی: «وجود مصنوعات دلالت دارد بر اینکه، آنها سازنده ای دارند، مگر نمی دانی که وقتی ساختمان افراشته ای را ببینی، یقین پیدا می کنی که سازنده و بانی داشته، اگرچه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی.»^۱

۱- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۱ / ص ۱۰۷

پاسخ ۳: ظرفیت بشر محدود است

هر موجودی در این عالم یک توان و ظرفیت محدود و معینی دارد، و با این ظرفیت باید اشیاء را در نظر گرفت، و متناسب با آن از هر چیزی توقع داشت. نباید از یک لیوان انتظار داشته باشیم که آب دریا را در خود جای دهد! انسان هم که قدرت و امکانات محدود و مشخصی دارد، از این قاعده مستثنی نیست. نباید توقع داشته باشد که توان همه چیز داشته باشد، و در همه امور، خود را قادر انگارد.

ادّعی حس کردن یا دیدن خدا، درخواست گزاف و خارج از توان وجودی انسان است، و خلعت ناموزونی است که برانزده او نبوده، و بر بدن او راست نمی آید. از قدیم گفته اند: «لقمه را باید به اندازه دهان برداشت.» انسان با این عجز و درماندگی و امکانات محدود، چطور قدرت و لیاقت دیدن خدا را در خود می بیند؟

جهان متّفق بر الهیّتش فرو مانده در کنه ماهیّتش

او نمی تواند حتّی برای چند لحظه، آری فقط چند لحظه، به یکی از آفریده های خالق هستی که خورشید است نگاه کند. اگر بخواهد چنین تصمیمی بگیرد، چشمانش کور می شود. چگونه با این چشم ها و با اعضای این بدن قدرت و شایستگی دیدن آفریدگار عالم را خواهد داشت؟
امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«ای پسر آدم! اگر قلب تو را پرنده ای بخورد سیرش نمی کند، و اگر بر چشمت به اندازه سر سوزنی سوراخی نهند آنرا بپوشاند (و دیگر نبینی)، تو می خواهی با این دو، ملکوت آسمان ها و زمین را بیابی؟ اگر راست می گویی این خورشید است

که مخلوقی از مخلوقات خداست، اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی، چنانست که تو می‌گویی!»^۱

همچنین آن حضرت می‌فرماید:

«این خورشید، یک هفتادم نور کرسی است. و کرسی یک هفتادم نور عرش و عرش یک هفتادم نور حجاب، و حجاب یک هفتادم نور ستر. اگر آن‌ها راست می‌گویند، چشم خود را به همین خورشید وقتی که در ابر نباشد بدوزند!»^۲

۱- اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۲۶ / ترجمه مصطفوی

۲- همان / ص ۱۳۱ و ۱۳۲

معرفت صنع خداست

زیر بنای همه اعتقادات و سنگ اول بنای دین، اعتقاد به توحید است که اگر درست بنا نهاده شود، سایر اعمال و افکار آدمی درست هدایت می‌شود.

بدون باورداشت خالق عالمیان، هیچ حرکتی موجب نجات نیست. توحید حصن حصینی است که بدون پناه گرفتن در آن، نجات و سعادت هرگز میسر نخواهد شد. (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي).

از سویی، ممکن است بشر، بر طبق توانِ ناچیز، و ضعف و ناداری خویش نتواند استنباط و برداشتِ درستی از مسئله خدا داشته باشد؛ همان‌گونه که در عمل مشاهده می‌کنیم که انسان به خود رها شده، در فهم و دریافت این مهم به بی‌راهه افتاده است. عده‌ای ماه، خورشید، دریا، کوه و... را معبود خود ساختند و عده‌ای دیگر مخلوقات را خدا قرار دادند و ارباب متفرق را پرستیدند، هر یک مطابق ذائقه و سلیق خود خدایی گزیدند و بت پرستی جای خداپرستی را گرفت.

این همه اختلاف و انحراف در مسئله خدا، ناشی از این برداشت‌های ناصواب شخصی آن‌هاست. از این رو خدای مهربان، از سر لطف و رحمت خویش بندگان را رها نساخته، کار آن‌ها را آسان نموده و با معرفی خویش و تقریر قلوب خلق بر ربوبیتش، حجت را بر همگان تمام فرموده، تا خلق در شناخت خالق خویش هیچ دغدغه و نگرانی نداشته باشد، و دچار حیرانی و سردرگمی نگردد و این خشتِ

اصلی بنای دین مبین، که همه چیز بر آن استوار و معیار سنجش همه چیز است، در جای خود نهاده شود.

لذا باید خدا را بر این نعمت بزرگ سپاس فراوان گفت. همان گونه که امام رضا علیه السلام فرمود:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَةَ الْحَمْدِ، وَ فَاطِرِهِمْ عَلَى رَبُّوَيْتِهِ.

« شکر خدای را که حمد را به بندگان الهام کرد، و آنها را بر شناخت ربوبیتش مفضول ساخت. »^۱

امام رضا علیه السلام همچنین در ضمن حدیثی دیگر می فرماید:

... اِنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمُ الْاِقْرَارُ وَ ، لَجَازَ اَنْ يَتَوَهَّمُوا مُدْبِرِينَ اَوْ اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَ اِذَا جَازَ ذَلِكَ لَمْ يَهْتَدُوا اِلَى الصَّانِعِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِهِ. لِانَّ كُلَّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ كَانَ لَا يَذَرِي لَعَلَّهُ اِنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ يُطِيعُ غَيْرَ الَّذِي اَمَرَهُ. فَلَا يَكُونُونَ عَلَى مَنْ صَانِعُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ.

« اگر اقرار و معرفت به خدای یکتا مقرر نمی گشت، امکان داشت خدایان زیادی در ذهن انسان ها توهم گردد، اگر چنین می شد، کسی به سوی صانع واقعی خودش راه نمی یافت، و هر یک از مردم این نگرانی را داشتند که ممکن است کسی را عبادت کنند و دستورش را اطاعت نمایند که خالق آنها نباشد، پس خالق و صانع حقیقی گم می شد. »^۲

بنابراین، " معرفت الله " فعل خداست و در زمره هیچ قسم از اقسام علوم و دانش های بشری قرار نمی گیرد، تا کسی بتواند تحت عنوان: علم حضوری یا حصولی، بدیهیات اولیه یا ثانویه، یا هر چیز دیگر به آن پردازد.

۱- توحید صدوق/ ص ۵۶

۲- بحار / ج ۳ / ص ۱۱ / حدیث ۲۳

این معرفت، بدون دست‌گیری خدا قابل حصول نیست. انسان محال است با قوا و امکانات و معلوماتی که دارد، بتواند خدا را بشناسد. حواس، وسیله شناخت محسوسات است؛ آن چه مادی است، از این دریچه اجازه ورود را دارد؛ ولی هیچ ابزاری برای ورود در ذات خدا به بشر داده نشده است. چنانکه در "مناجات‌العارفین" از زبان مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم:

وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ.

«خدا یا تو هیچ راهی به سوی معرفت برای خلق نگشوده‌ای، مگر اینکه از معرفت تو عاجزند.»

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

ادّعی شناخت هستی‌آفرین، بدون عنایات الهی، بر زبان هر انسانی ظاهر شود، ادّعی گزاف و بیهوده و لقمه‌ای بسیار بزرگ برای دهان آدمی و تیر به تاریکی رها ساختن است.

مخلوق ضعیف سر تا پا ضعف و نیاز کجا و خالق بی همتا کجا؟

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ.

«چگونه به تو استدلال جوید کسی که در وجود خود فقیر و نیازمند توست.»^۱

بشر ضعیف‌تر از آن است که بی‌دست‌گیری خدا، چنین سرودی را توان سراییدن داشته باشد و خردتر از آن است که توان حمل این بارِ کلان در او باشد.

ای حیرت صفات تو بند زبان ما انگشت حیرت است زبان دردهان ما

۱- مفاتیح الجنان / دعای عرفه

• شواهدی از کلام وحی

به سبب این که، در اصل معرفت خدا، هیچ قدرت و ابزاری به بنده داده نشده، او در این خصوص هیچ وظیفه‌ای ندارد. تنها مکلف است تبعیت نموده و تسلیم پروردگار خویش گردد. این خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. چنان‌که در آیات و روایات فراوانی به این حقیقت روشن تصریح شده است.

۰ اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى

«همانا هدایت و راهنمایی بر ماست.»^۱

۰ اِنَّ هُدٰى اللهَ هُوَ الْهُدٰى

«هدایتی که از سوی خدا باشد، هدایت واقعی است.»^۲

۰ اِنَّ الْهُدٰى هُدٰى اللهَ

«هدایت، هدایت خداست.»^۳

۰ اِنَّكَ لَا تَهْدٰى مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدٰى مَنْ يَّشَاءُ

«تو هر که را که بخواهی هدایت نمی‌کنی، بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»^۴

۰ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰىهُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدٰى مَنْ يَّشَاءُ

«هدایت آن‌ها به دست تو نیست، بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»^۵

۱- لیل / آیه ۱۲

۲- انعام / آیه ۷۱ - بقره / آیه ۱۲۰

۳- آل عمران / آیه ۷۳

۴- قصص / آیه ۵۶

۵- بقره / آیه ۲۷۲

0 سئِلَ امیرالمؤمنین علیه السّلام بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قال: بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ.
«از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیده شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود:
به معرفتی خودش، او را شناختم.»^۱

0 منصور بن حازم می گوید:
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي نَظَرْتُ قَوْمًا، فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ
جَلَالُهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ. فَقَالَ
رَحِمَكَ اللَّهُ.

« به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من با جمعی به مناظره پرداختم
و به آنان گفتم: خدا بلند مرتبه تر از آن است که به وسیله آفریدگان شناخته شود؛
بلکه این بندگانند که به معرفتی خدا او را می شناسند. امام علیه السّلام فرمود:
خدا تو را رحمت کند.»^۲

0 امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:
اغْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ.

« خدا را به خود خدا بشناسید.»^۳

0 قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ صُنِعَ مَنْ هِيَ؟ قال: مَنْ صُنِعَ
اللَّهُ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.

راوی گوید، از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: « معرفت خدا کار چه
کسی است؟ فرمود: کار خداست نه بندگان.»^۴

۱- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۱ / ص ۱۱۵

۲- همان

۳- همان / ص ۱۱۳

۴- همان / ص ۲۲۹

۵ قُلْتُ لابی عبدالله علیه السَّلام : أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ
يَنَالُونَ بِهَا ؟
قال: فقال: لا، قُلْتُ: فَهَلْ كُفُّوا ؟ قال: لا، عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ، لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا
أَلَّا وَسْعَهَا.

راوی می گوید: به امام صادق علیه السَّلام گفتم: « آیا در مردم ابزاری نهاده شده که به وسیله آن به معرفت برسند؟ فرمود: نه، عرض کردم: آیا به کسب معرفت تکلیف دارند؟ فرمود: نه، بر خداست که بیان کند. خدا هیچ کس را جز به مقدار طاقت تکلیف نمی کند.»^۱

۵ عن ابی عبدالله علیه السَّلام قال: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.
« شناخت خدا بر عهده انسان ها نیست. بر خداست معرفتی خود و بر انسان هاست پذیرش او، پس از تعریف.»^۲

۵ عن ابی عبدالله علیه السَّلام قال: لَمْ يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُمُ الْإِيْهَا سَبِيلاً.

امام صادق علیه السَّلام فرمود: « خداوند انسان ها را بر معرفت خویش مکلف نساخته است و راهی هم برای معرفت در انسان ها قرار نداده.»^۳
ذکر روایات بیشتر در این زمینه، به اطاله کلام می انجامد. لذا به همین مقدار بسنده می کنیم.^۴

۱- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۱ / ص ۳۰

۲- همان / ص ۲۳۱

۳- بحار / ج ۵ / ص ۲۲۱

۴- همچنین رجوع شود به کتاب توحید صدوق باب ۶۴ (۱۷ روایت) و جلد ۵ کتاب بحار باب ۹ (۱۳ روایت)

علاوه بر این‌ها، در همین رابطه، در لابلای ادعیه وارده از سوی معصومین علیهم السّلام نکات فراوانی دیده می‌شود.

الهی بکَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ.

« خدایا تو را به خودت شناختم. تو مرا به سوی خود راهنمایی کردی و دعوت نمودی، اگر این کار را نمی‌کردی تو را نمی‌شناختم.»^۱

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ

« ای کسی که خودش من را به خودش هدایت نمود.»^۲

همه این فرمایشات بر این حقیقت صراحت آشکار دارد که: انسان خود به استقلال، توان و ابزار شناخت خدا و دریافت معرفت او را در اختیار ندارد، چنین چیزی از او خواسته نشده و خدای مهربان از روی کرم، معرفت خویش را به او عطا فرموده است.

البته این نکته نباید موجب شود، تا وظیفه و نقش انسان در این رابطه فراموش شده تلقی گردد؛ بلکه وظیفه انسان‌ها در این مسئله آن است که پس از معرفی خدا، بپذیرند. (لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا) وظیفه همین است و بس.

لذا " معرفت الله " معرفتی موهوبی است که از نزد خدای عالمیان بر دل انسان تابیده شده، تا حجت بر او تمام گردد و در راه عبادت و بندگی خدای واحد هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته باشد.

این گونه معرفت موهبتی، " وجدانی " و " شهودی " بوده و چگونگی ندارد. شخصی است و هر کس باید خود آن را بپسندد.

۱- مفاتیح الجنان / دعای ابوحمزه ثمالی

۲- همان / دعای صباح

آن کس که زکوی آشنایی است داند که متاع ما کجایی است
 علی‌هذا، هر کس بخواهد خلاف آنچه گفته شد، خدای را از راه عقل، یا علوم
 و صناعات فکری یا تصویری و تصدیقی بشناسد، لا جرم به گمراهی خواهد افتاد.
 به این فرمایش امام صادق علیه السلام دقت فرمائید تا مطلب کاملاً گویا شود:
 فَكَيْفَ يُوحِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ، وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ. فَمَنْ
 لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ.
 « چگونه خدا را یگانه می داند آنکه می پندارد او را به غیر خودش می تواند
 بشناسد؟ قطعاً خدا را شناخته کسی که او را به خودش شناخته باشد. پس آنکه خدا
 را به غیر خدا شناخته، در حقیقت او خدا را نشناخته، بلکه غیر خدا را شناخته
 است.»^۱

• عجز بشر در شناخت خدا

همان‌گونه که در فرمایشات معصومین علیهم السلام هم تصریح شده، اگر
 خدای مهربان از روی کرم، معرفت خود را در دل‌ها نمی نهاد و این فضل بزرگ
 را از بندگان دریغ می‌داشت، محال بود که انسان به استقلال و با امکانات مادی
 بتواند خدا را بشناسد و از او دریافتی داشته باشد.
 برای توضیح این مطلب، باید اظهار داشت که، اصولاً مجموعه ادراکات و
 معلومات بشر، همان‌ها هستند که از راه حواس پنجگانه به آن‌ها دست می‌یابد.
 بعضی از دانش‌ها از راه حسّ بینایی، بعضی از راه حسّ شنوایی، بعضی دیگر از راه
 حسّ لامسه، برخی از راه حسّ بویائی و بعضی هم بوسیله حسّ چشائی حاصل
 می‌شود.

۱- توحید صدوق / ص ۱۹۲

مثلاً، نابینا که وسیله دیدن اشیاء خارج را ندارد، نمی‌تواند هیچ فهمی از شکل‌ها، رنگ‌ها و تفاوت‌ها و ... داشته باشد. او هیچ نمی‌تواند بفهمد رنگ سبز یا سفید چگونه است. و اگر از راه گوش نشنیده بود که رنگ‌های دیگری نیز وجود دارند، اصلاً هیچ اطلاعی از انواع رنگ‌ها نمی‌توانست داشته باشد و حتی نام رنگ‌ها را نمی‌دانست. یا ناشنوای مادرزاد، هرگز نمی‌تواند درکی از انواع صداها داشته باشد و همچنین سایر حواس.

روی این اصل، دریچه‌های ورود اطلاعات و معلومات در آدمی، همین پنج حسّ می‌باشد، و تمامی معلوماتی که در وجود ما یا مغز ما ذخیره می‌شود، از راه همین چند دریچه وارد می‌شود. ما اگر بخواهیم تصدیقی و قضاوتی در مورد اشیاء خارج داشته باشیم، باید قبلاً به کمک حواسّ خود، آن‌ها را تصوّر کرده باشیم، یعنی نقشی از آن اشیاء، به کمک یکی از دریچه‌های حسّی، وارد مغز ما شده باشد، تا آن، منشأ دریافت و فهم ما شود. پس آنچه که کانال ورود در ما ندارد، ما از آن خبر نداریم و چیزی سر در نمی‌آوریم. آن‌گاه که ما به کمک یکی از حواسّ توانستیم حقیقت اشیاء خارجی را دریابیم، دو کانال خروجی در وجودمان تعبیه شده، که به کمک آن دو، می‌توانیم معلومات و یافته‌های خود را صادر نمائیم:

۱- زبان، که ابزار " بیان " دریافت‌های انسان است.

۲- قلم، که ابزار " کتابت " و ثبت معلومات است.

بنابراین، کانال خروجی معلومات و ادراکات بشر، یکی " زبان " و دیگری " قلم " است. که این دو، می‌تواند آنچه را که از پنج کانال ورودی حواس وارد شده، خارج کند. معلوم است، که تا معلومات از " دریچه ورودی حواس " داخل نشود، مغز هم نمی‌تواند آن‌ها را تجزیه و تحلیل کند و حکمی درباره آن‌ها صادر نماید؛ در نتیجه، خروجی زبان و قلم (بیان و کتابت) هم فعّال نخواهد شد و چیزی برای صدور نخواهد داشت.

حال می‌گوییم: اگر آنچه که راه ورود در وجودمان نداشته باشد، از آن نمی‌توانیم هیچ اطلاع و فهمی داشته باشیم، چگونه می‌توانیم در مورد خدای خالق خویش اطلاعی و فهمی و دریافتی داشته باشیم؟ خدا که با هیچ یک از این حواس ما قابل دریافت نیست. و ما هیچ دریچه‌ای برای ورود و خروج اطلاعات مربوط به خدا در اختیار نداریم.

أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِ
الْخَمْسِ وَلَا تُدْرَكُهُ الْأَوْهَامُ.

« همانا خدا نه جسم است، نه صورت دارد، نه قابل حس و لمس است، با حواس پنج‌گانه درک نمی‌گردد و اوهام او را در نیابد.»^۱

پس نه ابزاری برای دریافت و آگاهی از خدا در ما نهاده شده که بتوانیم با آن خدا را بشناسیم (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)، و نه خدا از سنخ محسوسات عالم ماده است، و نه با هیچ شیئی از اشیاء عالم ماده شبیه است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)، تا بتوان از راه بیان و نوشتار، به معرفی او پرداخت و او را شناساند.

این جاست که می‌گوییم، فکر و اندیشه بشر به هیچ وجه در خدا راه ندارد و معرفت خدا صنع خود اوست و اگر او لطف نمی‌کرد و خودش را به بندگانش نمی‌شناساند، محال بود کسی بتواند او را بشناسد و از این روست که گفته شده خدا را باید به خداشناخت: اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ.^۲

در دعا‌های وارده هم می‌خوانیم:

هُوَ كَمَا قَالَ وَفَوْقَ مَا نَقُولُ، وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَتَنَى عَلَى نَفْسِهِ.

۱- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۱ / ص ۱۱۰

۲- همان / ص ۱۱۳

« او آن گونه است که خود گفته و فوق آنچه ما می‌گوییم. خداوند سبحان، همان گونه است که خودش، خودش را ستایش نموده.»^۱

در دعای ۴۵ صحیفه سجادیه، از امام السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام می‌خوانیم:

وَ أَنْتَ الَّذِي دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَ تَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَرَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ، وَ لَمْ تَعِ أَسْمَاعُهُمْ، وَ لَمْ تُلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ.

« تو با گفته‌های مردمان را به سوی غیب خویش، رهنمون گشتی و آن‌ها را به آنچه از آن بهره می‌برند ترغیب نمودی، که اگر از آن‌ها پنهان می‌داشتی دیده‌های آن‌ها قدرت درک، و شنوایی آن‌ها توان دریافت آن‌ها را نداشت و اوهام و اندیشه‌هاشان بدان دست نمی‌یافت.»

هم‌چنین امام صادق علیه السّلام در قسمتی از فرمایشات توحیدی خود فرمودند:

فَكَيْفَ يُوَحِّدُهُ مَنْ رَزَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ، وَ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفْهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ.

« چگونه خدا را به وحدانیت شناخته، آن که خیال می‌کند خدا را به غیر خدا می‌تواند بشناسد. همانا خدا را به حقیقت شناخته، آن که خدا را به خدا بشناسد. پس کسی که خدا را به غیر خودش بشناسد، او خدا را نشناخته، بلکه غیر خدا را شناخته است.»^۲

به همین دلیل، اسماء و صفات الهی هم توقیفی است و کسی حق ندارد، از جانب خود، برای خدا اسم و صفتی تعیین کند و غیر آن چه در قرآن و کلام

۱- مفاتیح الجنان / اعمال روزهای رمضان

۲- اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۵۴ - توحید صدوق / ص ۱۹۲

معصومین آمده، ابراز دارد. زیرا او هر چه بگوید، بیهوده است و ادراکات خود را گفته که مربوط به خدای واقعی نیست. زبان و قلم، به همان علتی که گفته شد محال است بتوانند (غیر آنچه در دین آمده) در مورد خدای هستی سخنی بگویند، یا بنگارند.

معرفت خدا در عالم ذر

قبل از این که به این دنیا بیاییم، در عالمی که طبق روایات، عالم "ذر" و "میثاق"^۱ نامیده شده، طی چندین مرحله، از همه فرزندان آدم امتحان به عمل آمده است.

موضوع این آزمایش بزرگ و سرنوشت ساز، پذیرش یگانگی و "توحید" سپس، "نبوت" پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و "ولایت" ائمه اطهار علیهم السلام بوده است.

عن ابی عبدالله علیه السلام : كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوداً عَلَيْهِمُ اللَّهُ بِالرُّبُوبِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنَّبُوءِ وَ لَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ . فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ وَ الْهَادُونَ أئِمَّتُكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى...

امام صادق علیه السلام فرمود: « میثاق گرفته شده از آنها بر ربوبیت خدا و نبوت رسولش و امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بوده است. خدای

۱- عالم ذر، که به اعتبار مراحل مختلف آن گاهی به ذر اولی، ذر ثانی، ذر ثالث، یا عالم اظله و اشباح، عالم ارواح و عالم طینت، در روایات معصومین علیهم السلام از آن یاد شده، مجموعاً عالمی است قبل از این عالم خاکی، که از اصول بدیهی و انکار ناپذیر دین اسلام می باشد. از این عالم، در کتب معتبر حدیثی، در قسمت های گوناگون سخن به میان آمده، و به طور متواتر در باب های مختلف به آن پرداخته شده؛ که بحث مفصل از آن در حوصله این نوشته نیست.

گفت: آیا من پروردگار شما، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر شما و علی و امامان هدایت یافته، پیشوایان شما نیستند؟ گفتند: آری.^۱

در آن عالم خدای مهربان، خویش را بر همه خلق معرفی نموده و با آنها سخن گفته:

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ كَلَّمَ اللَّهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ، بَرُّهُمْ وَ فَاجِرُهُمْ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ.

« خدا با همه خلقش، نیکوکار و فاجر، سخن گفت و آنها به او پاسخ دادند.^۲ »

این شناسائی، در عین حال که اکنون از ما محبوب است، ولی آنچنان واضح و صریح بوده که به صورت مشاهده‌ای و معاینه‌ای و رو در رو، انجام پذیرفته (كَانَتْ ذَلِكَ مُعَاً لِلَّهِ)، و هیچ کس توان انکار آنرا نداشته، و همه از روی "میل" یا "اکراه"، با زبان فطرت بر توحید الهی اعتراف کرده، و در برابر این سؤال که خداوند از آنها نموده و فرموده: الست برکم (آیا من پروردگار شما نیستم؟) بدون هیچ وقفه و عذری، به زبان فطری آن عالم، گفته‌اند: "بلی" و پاسخ مثبت داده‌اند.

خداوند متعال هم آنها را بر خودشان شاهد و گواه ساخته، تا روز قیامت نگویند غافل بودیم.

با این‌که ذریه آدم به صورت موجودات ریز ذری بوده‌اند، اما خداوند به آنها قدرت و اختیار کامل، برای تشخیص و انتخاب عطا فرموده و در گزینش راه دل‌خواه (اقرار یا انکار) کاملاً آزاد بوده‌اند.

۱- میزان المطالب / ص ۵۳ / به نقل از تفسیر القمی / ج ۱ / ص ۲۴۷

۲- تفسیر عیاشی / ج ۲ / ص ۴۱

چنان‌که ابابصیر، از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: به آن حضرت گفتم:

كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذُرٌّ؟ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ، يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ.

« چگونه پاسخ دادند و حال آنکه ذره بودند؟ فرمود: خدا در آن‌ها نیرویی قرار داد که چون از آن‌ها پرسند، بتوانند پاسخ گویند، یعنی در عالم میثاق.»^۱

البته ما اکنون از آن معاینه و گفتگوی بی پرده و مستقیم هیچ تصویری نداریم و هیچ چیزی نمی‌دانیم. باید از طریق نقل، دریچه‌ای به آن گشود، والا عقل هم در راهیابی به آن ناتوان است.

این معلوم است که ما نقشی از آن معرفت بر سینه داریم، و با آن نقش به این دنیا آمده‌ایم. این که انسان‌ها را در همه ادوار تاریخ به نحوی خدا پرست می‌یابیم، و در هیچ روزگاری، مردمان تا کنون بی خدا نبوده‌اند، خود نمایان‌گر این مسئله است که انسان، حامل معرفت فطری است، که خدا او را با آن مفضول ساخته و به این عالم آورده است. اگر آن نبود، در این عالم هیچ کس از خدا خبری نداشت. (لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ)

در واقع خداوند با این عمل، بزرگ‌ترین نعمت را به انسان عطا نمود. در حدیث مشهور اهل‌بیت امام صادق علیه السلام در ابتدای آن می‌فرماید:

فَكَانَ مِنْ نِعْمَةِ الْعِظَامِ وَ آلائِهِ الْجِسَامِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا تَقْرِيرُهُ قُلُوبَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ أَخَذَهُ مِيثَاقَهُمْ بِمَعْرِفَتِهِ...

« از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و الطاف خدا به بشر این بود که قلوب آنان را بر ربوبیت خویش تقریر داد و بر معرفت خویش از آن‌ها پیمان گرفت.»^۱

یا رب به توهم واله وهم حیرانم ذکر تو بود مدام ورد جانم
تو قبله حاجت و دلم قبله نماست آرد به تو رو هر طرفش گردانم

در قرآن آیات زیادی به این مسئله اشارت دارد^۲ که از بین آن‌ها دو آیه را که اولی به آیه " ذر و میثاق "، و دومی به آیه " فطرت " معروف است، با توضیحاتی که امامان معصوم علیهم السلام در ذیل آن‌ها بیان فرموده‌اند می‌آوریم.

۱. آیه ذر و میثاق

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرًّا مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ.

« پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. برای این که در روز قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم. یا نگوئید پدران

۱- بحار / ج ۳ / ص ۱۵۲

۲- از جمله آیات زیر است، و با روایاتی که ذیل این آیات آمده مطلب کاملاً صریح و گویاست:

- وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... (لقمان / آیه ۲۵)
- وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ اخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (احزاب / آیه ۷)
- وَ نَقَلَبُ أَفْنَدَتَهُمْ وَ ابْصَارَهُمْ كَمَا يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ (انعام / آیه ۱۱۰)
- فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ (يونس / آیه ۷۴)
- هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذَرِ الْأُولَى (نجم / آیه ۵۶)

و نیز آیات: آل عمران/ آیه ۸۳ - اعراف/ آیه ۱۰۱ - حج/ آیه ۵ - رعد/ آیه ۲۰ و ...

ما قبل از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم (و چاره ای جز پیروی از آنها نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی؟^۱

روایات فراوانی در ذیل این آیه وارد شده که نشان می‌دهد در عوالم پیشین در مراحل متعددی به کریمه فوق استدلال گشته، و بدین وسیله اخذ میثاق، در چند نوبت اتفاق افتاده است. ذیل به ذکر دو روایت، یکی مربوط به عالم "ارواح" و دیگری مربوط به عالم ذر می‌پردازیم.

O عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ما تَقُولُ فی الْأَرْوَاحِ أَنَّهَا جُنُودٌ^۲ فما تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَفَ وَ ما تَنَاکَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ؟ قال: فقلت: أَنَا نَقُولُ ذَلِكُ قال: فَإِنَّهُ كَذَلِكَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَذَ مِنَ الْعِبَادِ مِثْاقَهُمْ وَ هُمْ قَبْلَ الْمِيلَادِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ..."

O امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا خداوند از بندگان، در حالی که آنها اظله (سایه گون) بودند، قبل از تولد در این عالم، پیمان گرفته است و در مورد این مطلب به آیه وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ... (اعراف / آیه ۱۷۲) اشاره کرد.»^۲

O و قَالَ زُرَّارُ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...؟

قال: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ، وَ قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى ، يَعْنِي بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُهُ...

۱- اعراف / آیات ۱۷۲ و ۱۷۳

۲- علل الشرایع / طبع قدیم / ص ۳۹ / باب ۷۷

امام باقر علیه السلام در مورد آیه میثاق فرمود: « خداوند فرزندان آدم را تا روز قیامت، از پشت آدم بیرون آورد و آنها ذرات کوچکی بودند، پس خود را به آنان شناساند و اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی‌شناخت و این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس که به دنیا می‌آید، بر فطرت متولد می‌شود، یعنی بر معرفت به این که خدا خالق اوست.»^۱

۲. آیه فطرت

فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

« به سوی دین حنیف روی آور، فطرتی که خدا همه را بدان فطرت آفریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»^۲

فطرت در این آیه، نوعی "معرفت شهودی" است که ویژه عالم ذر می باشد و انسان‌ها با آن معرفت به این دنیا آمده اند. در کتب مختلف حدیثی، در زمینه فطری بودن معرفت خدا، روایات فراوانی نقل شده است. از جمله، در جلد اول کتاب "اثبات الهداه"، در ابتدای آن ۵۶ روایت آمده، نیز در کتاب "توحید صدوق" باب ۵۳، تعداد ۱۰ روایت و هم‌چنین در جلد سوم کتاب "اصول کافی" ۵ روایت و ...

عَنْ زُرَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ " اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا " قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ

۱- روم / آیه ۳۰

۲- بحار / ج ۳ / ص ۲۷۷

عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَ خَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَاطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ.

امام باقر علیه السلام در مورد آیه فطرت فرمود: « خداوند انسان‌ها را هنگام میثاق بر شناخت ربوبیتش، بر توحید مفعول ساخت. زراعه پرسید: آیا خداوند آن‌ها را مورد خطاب قرار داد؟ امام سر مبارک خود را به علامت تأیید تکان داد و فرمود: اگر این خطاب نبود، آدمیان پروردگار و روزی رسان خود را نمی‌شناختند.^۱

دنیا فرصتی برای آزمونی دیگر

ادله و شواهد فراوانی بر این نکته تصریح دارد که همه فرزندان آدم در عالم ذر، پس از گذر از مراحل مختلف امتحان الهی به دو دسته تقسیم گشته‌اند:

۱- اصحاب یمین، یا اصحاب میمنه، که بی چون و چرا، به خواست و امر الهی گردن نهادند، و طبق دستور خدا، در آتشی که برای آزمایش آن‌ها افروخته شد بی مهابا پا گذاشتند، ولی آتش برای آن‌ها سرد و سلامت گشت. (وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا) و به جهت موفقیت در این آزمون، "سعید" گشتند و در زمره "ابرار" و اهل نجات به‌شمار آمدند.

۲- اصحاب شمال، یا اصحاب مشئمه، این دسته، آن‌گاه که امر شدند تا چون اصحاب یمین، در آتشی که برای امتحان آن‌ها افروخته شده بود وارد شوند اطاعت نکردند و سر باز زدند. و با این‌که بنا به درخواست خودشان این امتحان چند بار تکرار شد، ولی باز هم تسلیم نگشتند. (فَقَالَ أَصْحَابُ الشَّامِلِ يَا رَبِّ أَقْلُنَا فَقَالَ قَدْ أَقْلُتُكُمْ اذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا)^۱ هم‌چنین، در مقابل عرضه ولایت ائمه معصومین علیهم السلام بر آن‌ها، عناد و سرپیچی ورزیدند. و بدین سبب "شقی" شدند و از جمله "فجّار" و اهل دوزخ قرار گرفتند.

بر این اساس در همان عالم، که آدمیان روحشان در کالبد جسم ذری قرار داشت پس از انجام آزمون، به دو دسته "سعداء" و "أشقیاء" جدا شدند. آنکه سعید شد، "طینت علیّینی"، و آنکه شقی گشت، "طینت سجّینی" یافت.

• صحنه آزمون

پس از آن، دگر بار لطفِ عمیم و سرشارِ ذات لایزال الهی شامل حال بندگان شد، و ارادهٔ خدای رحمن بر این تعلق گرفت، که یکبار دیگر و البته برای آخرین بار، پس از مراحل مختلف در آن عالم، همگان را مورد مرحمت و عنایت خویش قرار دهد و فرصتی دیگر در اختیار آن‌ها بگذارد، تا بلکه شقی به خود آید و با مهلتی که به او داده می‌شود، دوباره متنبّه و بیدار شود و سر تسلیم و اقرار در مقابل دستورات الهی فرود آورد. و اگر بیدار نشد، حجت بار دیگر بر او تمام گردد. و آن‌که سعید است با این فرصت، دگر بار در جهت کمال و تعالی خویش گام نهد و یک بار دیگر بر پایداری و ثبات خویش بر بندگی و اطاعت خدا امتحان گردد.

به همین جهت پس از این دنیا، دیگر به درخواست عاصیان و دوزخیان، مبنی بر بازگشت مجدد، اعتنائی نخواهد شد. (قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا هِيَ قَائِلُهَا)

منتهی، این بار صحنهٔ آزمون و چگونگی آن با مراحل قبلی کاملاً متفاوت شد، و خدای مهربان در این فرصت جدیدی که به انسان داد، به گونه‌ای دیگر و در قالب عالم خاکی امتحان انسان‌ها را تجدید نمود. بدین صورت که روح فرزندان آدم را که در آن عالم در بدن ذری بود، با طیتی که در آن عالم به او داده بود، در این دنیا وارد جسم مادی ساخت و طی گذر از عالم رحم، و مراحل مختلف رشد و نمو جسمانی، با عقل و اختیاری که به وی عطا نمود، بار دیگر او را مورد ابتلاء و امتحان قرار داد. و با هشدارها و اندازهای متعدد و مکرر، و ارسال رسل و نشان

دادن راه " رشد " و " غی " (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) او را در انتخاب راه "شکر" یا "کفر"، "اقرار" یا "انکار"، کاملاً آزاد گذارد.

أَنَا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.

« انسان را بسوی هدایت رهنمود ساختیم، خواه شکر ورزد، خواه کفر.»^۱

در ضمن، معرفت فطری و معاینه‌ای، که در عالم ذرّ رخ داده بود، و مراحل مختلف آنرا، از یاد انسان‌ها برد و فراموشاند (فَأَنسَاهُمْ الْمُعَاقِبَةَ)، و با تعلق روح به بدن جسمانی^۲، در صحنه عالم خاکی، آنان را مختار و دارای استطاعت بر " تسلیم " یا " الحاد " آزاد گذاشت.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ وَ يَخْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ .

« تا آن‌که هلاک می‌شود از روی بینه و دلیل هلاک گردد، و آن‌که زنده می‌شود از روی بینه زنده گردد.»^۳

من از این خاک نیم ز آب و هوای دگرم

جامه عاریت است اینکه تو بینی به برم

بنابراین، فراموشاننده آن معرفت و مکالمه شهودی خود خداست. چنانچه از امام صادق علیه السلام در مورد آیه میثاق نقل شده که فرمود:

۱- دهر / آیه ۳

۲- روح دارای قوا و استعدادهای فراوانی است، که با تعلق یافتن به بدن، آنرا مورد تدبیر و تصرف قرار می‌دهد. علیهذا، ارتباط روح و بدن، ارتباطی تعلقی و تدبیری است. امام صادق علیه السلام فرمود: « مثل روح در بدن مؤمن، چون جوهر است در صندوق، هنگامی که جوهر از صندوق خارج شود صندوق رها می‌شود و بدان توجهی نمی‌شود. همانا ارواح با بدن ممزوج نمی‌شوند و اتکال بر بدن ندارند، بلکه بر آن حاکمند و بدان احاطه دارند.» (بحار / ج ۶۱ / ص ۴۰ و ۴۱)

۳- انفال / آیه ۴۲

كَانَ ذَلِكَ اللَّهُ فَأَنْسَاهُمْ الْمُعَا وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَ لَوْ لَا
 ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَارَازِقَهُ. وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ : " وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
 خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. "

« در میثاق، مردم بالعیان خدا را مشاهده نمودند. پس خداوند این معاینه را
 فراموشاند و اقرار به خدا را در دل هایشان باقی گذاشت. و اگر این معاینه و اقرار
 نبود، کسی آفریننده و روزی رسانِ خویش را نمی شناخت و این مطلب نظر دارد
 به آیه: اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا.»^۱

علت فراموشی معرفت فطری

پرسشی که به ذهن می‌آید این است که اگر ما خدا را در عالمی قبل از این عالم یافته‌ایم و با او سخن رانده، با مهر و معرفت او به این دنیا آمده‌ایم، پس چرا اکنون هیچ اطلاعی از چگونگی این معارفه در خاطر نداریم و هیچ تصور و تصویری از آن مکالمه و معاینه شهودی با خدا را به یاد نمی‌آوریم؟ برای توضیح و تبیین این مطلب، به ذکر ۳ نکته می‌پردازیم:

نکته ۱: پرنده‌ای در قفس بدن

ما در این دنیا اسیر طبیعتیم و در بند پوستینِ تن؛ عالم ذر از سنخ این عالم ماده نیست که قابل دریافت با قوای حسی و مادی باشد. تعلق یافتن ما به عالم خاک و محصوریت در کالبد بدن، ما را محدود ساخته است. این تنِ ما حجابِ ما گشته و ما را از دریافت بسیاری از حقایق باز داشته است.

هنگام خواب، که روح کمی از بدن رها می‌گردد، از محدودیتش کاسته می‌شود و بسیاری از فضاها را در زمانی اندک درمی‌نوردد و با قدرت بیشتر، توان بسیاری از امور را پیدا می‌کند؛ اما همین‌که به قفس بدن باز می‌گردد، همان موجود ضعیف و ناتوان است.

سرانجام، هنگام مرگ و انقطاع روح از بدن، حجابهای مادی کنار می رود و روح قفس سنگین مادی تن را رها می کند و توان پرواز می یابد و همه چیز عیان می گردد.

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ وَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

« در آن روز (قیامت) پرده ها از جلوی تو برداشته می شود و دیدگاهات نیز بین می گردد. »^۱

آنگاه که ما متعلق به دنیا شدیم و به سرای خاک آمدیم، آن معرفت فطری فراموشمان شد ولی در کنه ذاتمان باقی است. (فاطرهم علی معرفه ربوبیته)^۲

بس که ماندم به قفس رنگ گل از یادم رفت

گرچه با عشق وی از مادر گیتی زادم

بد نیست با ذکر مثالی مطلب را روشن تر سازیم: انسان آن هنگام که در خواب است، بسیاری از معارف و دانش ها را واجد است، ولی از آن ها غافل و در فراموشی است. حال اگر در همان عالم خواب، کسی شما را به معلوماتی که در نفستان منقوش است متذکر سازد و آن ها را به یادتان آورد، از حال فراموشی و غفلت خارج می شوید و متوجه همه چیزهایی که در بیداری دیده اید می گردید.

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.

« انسان ها خوابند، آن هنگام که بمیرند بیدار می شوند. »^۳

قال علی علیه السلام : أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ يُسَارِبُهُمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

۱- ق/ آیه ۲۲

۲- توحید صدوق / ص ۵۶

۳- بحار / ج ۴ / ص ۴۳

« اهل دنیا چون کاروانی اند که آن‌ها را می‌برند در حالی که خوابند.»^۱

مردمان غافلند در دنیا همه گویا به خفتگان مانند
ضرر غفلتی که می‌ورزند چون بمیرند آنکهی دانند

اکنون ما در بستر بدن خفته‌ایم، هنگامی که بمیریم هشیار می‌شویم. چون در خواب هستیم از آنچه در عالم ذر بر ما گذشته، غافلیم. نمایاندن خدا خودش را به ما، با دیده حس، وهم، خیال و عقل نبوده، بلکه به دیده خودش که کیفیت ندارد، خودش را به ما نمایانده است.

یا رب به محبت گرفتارم کن وز هر چه نه مهر توست بزارم کن
از رحمت خویش بر رخم آبی زن یک چشم زدن ز خواب بیدارم کن

هنگام مردن که در حقیقت نوعی بیداری است، همه، چه مؤمن و چه کافر خدای خویش را می‌بینند. آن‌گونه که قبلاً دیده بودند، اما این دیدن چگونگی ندارد. به حدیثی از امام صادق علیه السلام در این زمینه توجه فرمایید:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَا؟ قَالَ: نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَا ، فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ: وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَا . أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟... وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيُ بِالْعَيْنِ ...

« از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا مؤمنان در روز قیامت خداوند را مشاهده خواهند کرد؟ امام علیه السلام فرمود: بله، و قبل از روز قیامت هم او را مشاهده کرده‌اند. سؤال شد: در چه زمانی؟ امام علیه السلام فرمود: وقتی که به آن‌ها گفته شد: اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. آن‌گاه مدتی سکوت کرده و فرمودند: همانا مؤمنان در دنیا و قبل از قیامت نیز خدا را می‌بینند، آیا الآن خدا را مشاهده نمی‌کنی؟... مشاهده قلبی نظیر مشاهده با چشم نیست.»^۱

* * *

نکته ۲: اختیار انسان

خدای مهربان، که معرفت خویش را در دل‌ها مستقر ساخت، با فطرت الهی همگان را مفطور نمود (فَاطَرُهُمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ)، و آن‌ها را به دنیا تعلق داد. آن‌گاه با فراموشاندن آن معارفه و فطرت، زمینه را برای اختیار آزادانه انسان در راه "تسلیم و شکر"، یا "انکار و کفر"، هموار ساخت.

اگر آن معرفت، در این دنیا فراموشانده نمی‌شد، تحت تأثیر نیروی پر جاذبه و مستمر یاد خدا، انسان‌ها هیچ توجهی به زندگی روز مره خود نداشتند و چرخ زندگی جسمانی آن‌ها به چرخش در نمی‌آمد، و هیچ توجهی به ابعاد جسمی و مادی خویش نمی‌نمودند؛ در این صورت، مسئله ابتلاء و امتحان الهی، در این عالم، و در نتیجه، کمال و خلیفه الله بودن انسان معنی نداشت.

لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

« اگر می‌خواستیم همه را به راه راست در می‌آوردیم، ولیکن این سخن تخلف ناپذیر من است که جهنم از عاصیان جنی و انسی پر شود.»^۱

بنابراین، اگر ما از عالم ذر و مراحل گوناگون آن هیچ به یاد نمی‌آوریم - با اینکه به لحاظ متواتر بودن احادیث این بخش توان انکار آن را نداریم، تا جایی که اعتقاد به عالم ذر از ضروریات مذهب بوده، و بسیاری از معارف دینی با توجه به آن بنا شده است - به این علت است که خداوند، خود آن نعمت بزرگ را منسی ساخته (مَنْسِيْ نِعْمَتِهِ) و فراموشانده، تا هیچ گونه جبری متوجه انسان نگردد و در این مهلت دوباره دنیائی، او با اختیار کامل در برابر این فطرت پاک، از سر تسلیم در آید و در دین، هیچ گونه جبر و اکراهی ایجاد نگردد.

لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۲.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب التوحید ص ۳۴۱ و ۳۴۲ حدیثی را آورده، که این حدیث گویای مطلب مورد اشاره می‌باشد.

سَأَلَ الْمَأْمُونُ يَوْمًا عَلَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: "وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ". فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ... أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنَّا عَدُوًّا وَ قَوِينَا عَلَى عَدُوِّنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا كُنْتُ لَأَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِيَدٍ لَمْ يُحْدِثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ

۱- سجده / آیه ۱۳

۲- بقره / آیه ۲۵۶

وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ " وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً " عَلَى سَبِيلِ الْإِلْجَاءِ وَالْإِضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمَمَاتِ وَرَوْ الْبَأْسِ فِي الْآخِرِ ، وَلَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَاباً وَ لَامَذْحاً وَ لَكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّي الزُّلْفَى وَ وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي الْخُلْدِ...

« روزی مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید، ای پسر رسول خدا معنی آیه: " اگر خدا می خواست، همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را به اجبار وادار به ایمان نمایی، هیچکس ایمان نمی آورد مگر به اذن خدا " (یونس / آیه ۱۰۰) چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش... از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل فرمود که، مسلمین به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! اگر آنهایی را که اسیر می شوند مجبور به اسلام نمایی تعداد ما زیاد می شود و در برابر دشمنان مان قوی می شویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچگاه خدا را ملاقات نمی کنم در حالی که از پیش خود بدعتی گذاشته باشم که خدا در آن، چیزی به من نفرموده باشد، و من از متکلفین و اجبار کنندگان نیستم. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: " ای محمد! اگر خدا می خواست، همه کسانی که در روی زمین هستند، ایمان می آوردند "، از روی اجبار و ناچاری در این دنیا، همانگونه که بدون اختیار، در هنگام معاینه (در عالم ذر) ایمان آوردند، و نیز در قیامت ایمان می آورند. و اگر کاری کنم که مجبور به ایمان شوند، در این صورت از جانب من استحقاق هیچ ثواب و ستایشی پیدا نمی کنند، بلکه من اراده کرده ام که از روی اختیار و بدون هیچگونه جبر و اضطرار ایمان آورند، برای این که شایستگی نزدیکی به من و گرامی شدن و ماندن در بهشت جاودان را پیدا کنند...»

نکته ۳: معرفت فطری قابل تکرار است

گرچه خداوند متعال قبل از این دنیا، در نشئه ای دیگر که از سنخ این زمین و زمان، هوا و خاک نیست، خودش را به ما نمایانده، و ما خدا را وجدان کرده‌ایم، ولی به دلیل تعلق یافتن به دنیا، هیچ صورت ذهنی و ادراکی از آن نداریم. اما این امر، به گونه‌ای نیست که راه دستیابی و تکرار آن معرفت، به روی آدمی مسدود باشد. راه دریافت معرفت فطری و وجدان خدای واقعی در این دنیا امکان‌پذیر و قابل تکرار است.

چنان که وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسند:

« هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ، أَيَا خَدَايْتَ رَا دِيْدَهُ اِي؟ »

می‌فرماید: مَا كُنْتُ اَعْبُدُ رَبًّا لَمْ اَرَهُ، خدایی را که نیبم عبادت نمی‌کنم.

آن‌گاه، وقتی از چگونگی این دیدن، از آن حضرت می‌پرسند، می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ اَلْعُيُونُ فِیْ اَلْاَبْصَارِ وَلَكِنْ رَاَتْهُ اَلْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ اَلْاِيْمَانِ.

چشم‌ها با دیده سر او را درک نمی‌کنند، بلکه قلب‌ها خدا را با حقیقت ایمان می‌بینند.^۱

به نزد آنکه با چشم عیان ببند نهان استی

به پیش آنکه با چشم نهان ببند عیان استی

در حدیث امام صادق علیه السلام هم چنین آمده:

وَ اِنَّ اَلْمُؤْمِنِيْنَ لَيَرَوْنَهُ فِی الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَا .

« همانا مؤمنان خدا را در همین دنیا، قبل از روز قیامت می‌بینند. »

۱- توحید صدوق / ص ۱۰۹ - اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۳۱

۲- توحید صدوق ص ۱۱۷

خدا این لطف را به بشر روا خواهد داشت، و این نور معرفت را در قلبش خواهد تاباند و او را مورد عنایت خویش قرار خواهد داد، به شرطی که انسان خود بخواهد و با اختیار، تسلیم خدا و بنده او باشد.

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه میثاق سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:

ثَبَّتَتْ فِي قُلُوبِهِمْ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا...

«شناخت خدا در قلبها ثابت ماند، و آنها موقف میثاق را فراموش کردند و روزی به یادشان خواهد آمد.»^۱

چنانکه آیات و روایات زیادی به این مطلب تصریح دارد.

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا، وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ.

«اگر تسلیم شدند، پس هدایت یافتند، و اگر روی گردان شدند، بر تو تبلیغ است و بس.»^۲

بهترین راه وجدان معرفت فطری، عبادت و بندگی خداست. گناه و معصیت و حب دنیا هم، بزرگترین مانع لقاء پروردگار است. در قرآن و همه ادیان آسمانی از گناه و رذایل اخلاقی، به عنوان مهم‌ترین عامل انکار خدا یاد شده است:

ثُمَّ كَانَ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.

«سپس عاقبت آن‌هایی که اعمال زشت انجام دادند، این شد که آیات خدا را تکذیب کردند.»^۳

۱- بحار ج ۳ ص ۲۸۰

۲- آل عمران آیه ۲۰

۳- انعام آیه ۴۴

بنابراین، عامل حجابِ خدای از خلق، اعمال ناپسند است. (إِنَّ الْحِجَابَ عَنِ
الْخَلْقِ لَكَثْرٌ ذُنُوبُهُمْ) خداوند به داود پیغمبر وحی فرستاد و فرمود: یارانت را از
حب شهوات بر حذر دار، زیرا:

فَإِنَّ قُلُوبَهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ عَنِّي.

« کسانی که قلوبشان اسیر دوستی شهوات دنیاست، قلب آنها از من محجوب و
پنهان است.»^۱

یا رب تو ز قید جسم و جانم برهان وز آفت دیده و زبانم برهان
راهی بنما مرا به خلوتگه انس یکباره ز قید این جهانم برهان

* * *

فطرت چیست؟

• معنی فطرت

فطرت در لغت به معنی آفرینش، ایجاد و خلقت است.^۱ در آیات قرآن، فطر به معنی آفریدن و فاطر به معنی آفریننده آمده:

0 وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲

0 وَ مَالِي لَا أَعْبُدُ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي^۳

0 قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴

آن‌گاه که سخن از فطرت به میان می‌آید، نباید آن‌را با "طبیعت یا طبع" که در مورد "موجودات بی‌جان" به‌کار می‌رود و خاصیتی از خواص جمادات و نباتات و بخصوص بی‌جان‌ها است؛ و نیز با "غریزه"، که در مورد "حیوانات" به‌کار می‌رود و میلی است که در سرشت آن‌ها نهاده شده و براساس آن، زندگی خود را می‌چرخانند، اشتباه نمود.

۱- ریشه فطرت، از فطر، به معنی شکافتن است. خداوند موجودات را با شکافتن می‌آفریند. (رجوع شود به قاموس قرآن / سید علی اکبر قرشی / ذیل فطر)

۲- انعام / آیه ۷۹

۳- یس / آیه ۲۲

۴- انعام / آیه ۱۴

فطرت، فقط در مورد انسان به کار برده شده، و گرچه چون طبیعت در جمادات و غریزه در حیوانات، امری تکوینی است، که در ذات انسان‌ها گذاشته شده، ولی تفاوت‌های اساسی با آن دو دارد. از جمله:

۱- فطرت در آدمی "خودآگاه" است. یعنی انسان می‌داند که فطرتی دارد. برخلاف طبیعت و غریزه، که "ناخودآگاه" است و معلوم نیست که موجودات به این خاصیت خود علم داشته باشند.

۲- فطرت و حفظ آن اختیاری است، می‌توان به آن روی آورد، یا با حجاب‌هایی از جمله گناه و پیروی از هوای نفس و عدم توجه به راهنمایی و تذکر سفيران الهی، از توجه به آن سرپیچید یا آنرا انکار نمود و روی آنرا پوشاند. و حال آن‌که، طبیعت و غریزه قابل تمرّد و سرپیچی یا انکار نیست.

۳- فطرت از نوع معرفت و علم است، آن هم معرفتی خاص و شهودی نسبت به خالق هستی؛ در صورتی که طبیعت و غریزه، از نوع صفت و خصلت و حالت و کشش است.

ماده فطر، در قرآن مکرر آمده، ولی با صیغه "فَطَرَتْ" بر وزن "فَعَلَهُ" یک بار بیشتر نیامده، که آن هم در مورد انسان است. چنان‌که در آیه فطرت می‌خوانیم:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

«به سوی دین حنیف روی آور، فطرت الهی که همه انسان‌ها را با آن آفرید. هیچ تبدیلی در خلق خدا نیست. این دین استوار است، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»^۲

۱- در ادبیات عرب، اسم نوع مصدری است که در ثلاثی مجرد بر وزن فعله می‌آید و دلالت می‌کند بر این که کار به شکل و نوع مخصوص انجام گرفته است. مثلاً، اگر بگوییم: جَلَسَهُ، یعنی نوع خاصی نشست. یا رَكَبَهُ، یعنی نوع خاصی ایستادن. اگر گفتیم: جَلَسْتُ الْعَبْدَ، یعنی مثل بنده نشستم.

۲- روم / آیه ۳۰

از فطرت، در منابع دینی به تعبیری چون: حنیفیت^۱، اسلام^۲، دین قَیم^۳ و صبغه^۴ یاد شده، و آن نوعی خاص از "علم و معرفت" است که هر مولودی با آن زاده می‌شود. خالق هستی آفرینش انسان را به گونه‌ای رقم زده، که حقیقت او با آن معرفت و دریافت، سرشته شده و نفس او حامل آن است، که در روایات معصومین، خودیابی و معرفت نفس، قرین آن دریافت شهودی از خدای متعال قلمداد شده است. (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، عَرَفَ رَبَّهُ)

جایگاه و منشاء این گوهر به ودیعت نهاده شده در آدمی، عالم دیگری به نام "عالم ذر" بوده، که ما اکنون هیچ‌گونه صورت ذهنی و ادراکی از آن نداریم. ولی آن گوهر تابناک، در وجود همه آدمیان دفن است و همه با آن مفلطونند. مطالعه و غور در آیات و روایات بی‌شماری که در ذیل آیات مربوطه، از جمله آیه ذر و میثاق و آیه فطرت آمده، بیان‌گر این حقیقتِ مورد اشاره است، که طالبان به منابع مربوطه رجوع نمایند.^۵

* * *

• دیدگاه‌های نادرست از فطرت

آن‌گاه که به کتب و آثار نویسندگانی که در مورد فطرت قلم زده اند رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که آن‌ها هر یک، به فراخور طرز فکر خود و متناسب با مشرب

۱- بحار / ج ۳ / ص ۲۷۹ / حدیث ۱۱ و ص ۲۷۶ / حدیث ۱ و ص ۲۸۱

۲- همان / ص ۲۷۸ / حدیث ۷

۳- ذلک الدین القَیم (روم / آیه ۳۰)

۴- بحار / ج ۳ / ص ۲۷۹ الی ۲۸۱ / حدیث ۱۴ و ۱۵ و ۱۹ و ۲۰

۵- بحث مربوط به فطرت، در نوشته‌ای تحت عنوان: "گفتار در باب فطرت"، از نویسنده، به گونه‌ای نسبتاً مبسوط آورده شده است.

فکری و زمینه‌های خاص اعتقادی که برگزیده‌اند، به نوعی، طبق ذوق و سلیقه شخصی، فطرت را تبیین و تفسیر کرده‌اند، که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

- ✓ فطرت، یعنی میل و کشش غریزی.
 - ✓ فطرت، همان ادراکات بدیهی، اعم از تصویری و تصدیقی است. (در برابر ادراکات نظری و اکتسابی).
 - ✓ منظور، فطرتِ عقل و فطرتِ دل است.
 - ✓ فطرت، عقیده به خداوند است.
 - ✓ فطرت، عبارت است از گرایش به خدا.
 - ✓ فطرت، همان توان و استعداد خدا جویی است.
 - ✓ حالت ویژه‌ای که سرشت انسان بدان متصف است و فعلیت خاصی را می‌طلبد.
 - ✓ گاهی از فطرت، با تعبیری چون: حس مذهبی، بُعد مذهبی، شعور دینی شعور باطنی، حالت قدسی روح، بُعد چهارم روح انسانی و ... یاد می‌شود.
- با توجه به آنچه در مورد فطرت بیان شد، واضح است که هیچ یک از تعبیر فوق نمی‌تواند بیانگر جامعیت فطرت باشد. برای فهم درست معنای فطرت، باید به کتاب خدا رجوع کرد و بدون هیچ‌گونه پیش فرض شخصی و پرهیز از هرگونه خود رأیی و با توجه به توضیحاتی که حاملین حقیقی وحی و مفسرین راستین قرآن، یعنی معصومین پاک بیان فرموده‌اند، به نتیجه رسید. جالب است که فطرت برای اولین بار در قرآن مطرح شده، و هیچ کس قبل از آن، این تعبیر را در مورد انسان به کار نبرده است، و اگر خدای سبحان بر آدمی منت نمی‌نهاد و بیان نمی‌کرد، کسی از آن خبری نداشت. بر این اساس، چون واضع و کاشف این حقیقتِ گران‌بها خود قرآن است، باید دید که خود قرآن و حاملین معصوم آن، در این باره چه فرموده‌اند، و آن‌را در چه موردی به کار برده‌اند.

آری، فطرت به معنای نوع خاصی از بینش شهودی نسبت به خدای متعال است که سرچشمه این آگاهی شاهدانه عالم ذر است. در روایات هم کاربرد فطرت فقط مربوط به همان معرفت بوده، که آیه فطرت و میثاق و روایات ذیل آن‌ها همه همین را می‌گویند. آن معرفت خاص، که از آن به فطرت تعبیر شده و همه انسان‌ها، با آن مفلطونند، قابل تصور و ادراک با هیچ یک از ابزار و قوای بشری و قابل سنجش و مقایسه با هیچ عنوانی نیست.

عباراتی چون: سرشت، میل، غریزه، ذات، نهاد و غیره، هیچ یک جای فطرت را نمی‌گیرد. فطرت، بالاتر از همه این‌هاست و شبیه هیچ کدام نیست. نیز تعبیری که در مورد فطرت شده، از قبیل: عقیده مذهبی، گرایش توحیدی، استعداد خداجویی، حس مذهبی، شعور دینی و ... این‌ها هیچ یک فطرت نیست، بلکه آثار فطرت است. آن مشعل فروزان، دارای چنان گستره شدید و بازی است که این تعبیر و بسیاری دیگر از صفات و خصوصیات و گرایش‌های نیک بشر را می‌توان پرتوی از آن به حساب آورد، که خدای عالمیان به انسان موهبت نموده است.

فطرت، دارای آن چنان نفوذ و اثری است که با تعبیر دین قیم (ذلک الدین القیم)، مبنا و اساس همه تعالیم و معارف الهی قرار گرفته و اگر آن نبود، نه حس مذهبی، نه گرایش دینی، نه حالت قدسی و نه هیچ انگیزه دیگری در این دنیا نبود؛ بلکه هیچ کس معبود خود را نمی‌شناخت و چون موجود بی‌معنایی نمی‌دانست که ربّش و رازش کیست. (لولا ذلک لم یعلموا من ربهم و لا من رازقهم) این‌ها همه، فروغ همان نور تابناک‌اند که خدای خالق هستی، در عالم ذر در وجود انسان‌ها به ودیعت نهاده است.

• عوامل فطرت پوش

نور فطرت، آن‌چنان قویم و پایدار است که هرگز به خاموشی نمی‌گراید و پرتو آن، همه وجود انسان‌ها را در برگرفته و غیرقابل تبدیل و تغییر است. (لاتبدیل لخلق الله، ذلک الدین القيم) اما اگر انسان به سخن سفیران معصوم الهی توجه نکند و نخواهد با اختیار، به آن معرفت موهوبی قدسی محل بگذارد، قطعاً تحت تاثیر القائنات شیطانی، عوامل محیطی، پدر و مادر یهودی یا نصرانی و ... محروم خواهد ماند. گناه و آلودگی‌های اخلاقی، بزرگ‌ترین مانع دریافت فطرت و عظیم‌ترین حجاب، در مقابل تابش این نور تابناک است. معصیت، در مقابل فطرت توحیدی مانع ایجاد می‌کند و مثل پرده سیاه ضخیمی، که مقابل چراغ پرنوری قرارداده شود، مانع تابش آن می‌گردد. در حدیث آمده که خداوند فرموده است:

... فَإِنَّ قُلُوبَهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا، قُلُوبُهُمْ عَنِّي.

« آن‌ها که خود را به شهوات دنیا پیوند داده‌اند، قلبشان از من محجوب می‌ماند.»^۱
در مناظره بسیار آموزنده‌ای که امام رضا علیه السلام با یکی از متفکرین مادی داشته، در پاسخ به این سؤال او که: اگر خدا هست، چرا پوشیده مانده است؟ (فَلِمَ احْتَجَبَ؟) حضرت فرمودند:

أَنَّ الْحِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ ذُنُوبُهُمْ.

« همانا حجاب از خلق است، به خاطر زیادی گناهانشان.»^۲

هم‌چنین در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم:

۱- بحار / ج ۱ / ص ۱۵۴

۲- توحید صدوق ص ۲۵۱

وَ إِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ وَ إِنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ
تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ ذُنُوكَ.

« هر که بخواهد به سوی تو آید، راهش نزدیک است، همانا تو از خَلْقَت پوشیده نیستی، بلکه این اعمال خلق توست، که تو را از آن‌ها پنهان داشته است.»

در قرآن، به آیات فراوانی بر می‌خوریم که بر نقش فطرت پوش اعمال ناشایست تأکید گشته و کردار ناپسند درونی و برونی، یکی از مهم‌ترین حجاب‌های شناخت خدا و محروم ماندن از هدایت الهی قلمداد شده است.

هوای نفس^۱، کبر و استکبار^۲، بخل^۳، علوّ و برتری جویی^۴، ظلم^۵، فسق^۶ رفتار سوء^۷، دروغ^۸، پیروی از شیطان^۹ و... از جمله این پرده‌های فطرت پوش می‌باشند که چون آیات در این زمینه زیاد است از ذکر آن‌ها خودداری می‌گردد.

آری، معرفت خدا امری است فطری، که اگر در راستای شکوفایی و رشد خود، به موانع رشد مبتلا نشود، فعلیت و تجلّی خویش را باز خواهد یافت و در غیر این صورت، این خورشید درون، هم‌چنان در پس پرده مستور مانده و عرصه زندگی از فروغ روح بخش آن محروم خواهد ماند. یکی از نوشته‌های امام صادق

۱- قصص / آیه ۵۰ - جاثیه / آیه ۴۵ - قمر / آیه ۳ - محمد / آیه ۱۴ - بقره / آیه ۸۷

۲- غافر / آیه ۵۶ - جاثیه / آیه ۳۱ - بقره / آیه ۱۷

۳- توبه / آیه ۷۶

۴- نمل / آیه ۱۴

۵- عنکبوت / آیه ۴۹ - نمل / آیه ۱۴

۶- منافقون / آیه ۶ - بقره / آیه ۹۹

۷- روم / آیه ۱۰

۸- زمر / آیه ۳

۹- محمد / آیه ۲۵ - نساء / آیه ۶۰ - عنکبوت / آیه ۳۸

علیه السّلام که به "رساله ی اهللبجه" معروف است، شرح مناظره امام علیه السّلام با یکی از اطباء معاصرش می باشد. وقتی که مفضل یکی از شاگردان امام، نامه ای برای حضرت می نویسد و از ایشان می خواهد که کتابی در ردّ شبهات منکرین وجود خدا تألیف نمایند، حضرت صادق علیه السّلام این رساله را برای او نوشت. در ابتدای رساله اهللبجه می فرماید:

وَلَعَمْرِي مَا أَتَى الْجُهَالُ مِنْ قَبْلِ رَبِّهِمْ وَانَّهُمْ لَيَرَوْنَ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَالْعَلَامَاتِ الْبَيِّنَاتِ فِي خَلْقِهِمْ وَمَا يُعَايِنُونَ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالصَّنْعِ الْعَجِيبِ الْمُتَقَنِّ الدَّالِّ عَلَى الصَّنَاعِ. وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ فَتَحُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَبْوَابَ الْمَعَاصِي وَسَهَّلُوا لَهَا سَبِيلَ الشَّهَوَاتِ، فَغَلَبَتْ الْآهْوَاءُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاسْتَحَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ.

« به جانم سوگند که خداوند در شناساندن خود به این جاهلان کوتاهی نکرده است، زیرا آنان دلایل واضح و علایم روشن و قاطع الهی را در آفرینش خود می بینند و ملکوت آسمان ها و زمین و مصنوعات شگفت و متقنی را که دلالت بر صانع خویش دارند ملاحظه می کنند؛ بلکه اینان مردمی اند که درهای گناه را بر خویش گشوده و راه شهوت رانی را بر خود هموار نموده اند. در نتیجه هوس ها بر دل هاشان چیره شده و شیطان، در اثر ظلم آن ها بر خویش، بر آن ها تسلط یافته است. و این چنین خداوند بر دل های متجاوزان مهر می نهد.»^۱

می بینیم در این فرمایش، امام به صراحت اعتراف می نماید، که خداوند متعال در معرفی خود به معاندان کوتاهی نکرده، بلکه آنان خود، در نشناختن خدا مقصّرند.

جلوه های فطرت

گفتیم فطرت، معرفتی است از خدای عالمیان، که در عالمی قبل از عالم دنیا به انسان عطا شده و خدای مهربان، با آن گوهر قدسی، همگان را به این دنیا آورده و آنان، نقشی از آن معرفتِ شهودی در وجودشان دارند. براساس اخبار رسیده از معصومین علیهم السلام اگر آن معرفت نبود، کسی در این دنیا به خدا گرایش پیدا نمی کرد و خالق و رازق خویش را نمی شناخت. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرِ، يَغْنِي الْمَعْرِ بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُهُ.

« هر مولودی بر فطرت زاده می شود، یعنی بر معرفت به اینکه الله خالق اوست.»^۱

امروز هم جدیدترین تحقیقات و پژوهش های دانشمندان روانشناسی تاریخ شناسی، باستان شناسی و علوم دیگر، این نکته مهم را تصدیق می کند که اعتقاد به خدا، در عمق وجود انسانها ریشه دارد.

همان گونه که احساس گرسنگی و تشنگی و علاقه به فرزند و ... امری اصیل و با وجود آدمی عجین است، شدیدتر از آنها، انسان در عمق وجود خود، نیاز به آفریدگار را احساس می کند و هرگز نمی تواند بدون خدا زندگی کند.

دکتر "الکسیس کارل" فیزیولوژیست معروف و نویسنده کتاب "انسان موجود ناشناخته" و برنده جایزه نوبل می گوید:

۱- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۳ / ص ۲۱

« احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق فطرت ما سرچشمه گرفته است و یک غریزه اصلی است. انسان، همان گونه که به آب و اکسیژن نیازمند است، به خدا نیز محتاج است.»^۱

از این رو، با وجود تبلیغات وسیع و شدیدی که خصوصاً در قرون اخیر بر علیه مذهب و خداپرستی صورت گرفت، هرگز نتوانست دین و اعتقاد به خدا را از صفحه زندگی انسان‌ها محو نماید. در این جا به یاد سخن "ویل دورانت" مورخ معروف می افیم که چنین گفته:

« دین صد جان دارد، هر چه آن را بکشی دوباره زنده می شود.»^۲

در هر حال فطرت خداگرایی در بشر، آن چنان شدید و قوی است که نقش خود را در ابعاد گوناگون حیات انسانی ظاهر ساخته و به شکل های گوناگون، در رفتار و اعمال خارجی او جلوه گر شده است. برای تبیین بهتر و علمی تر این مسأله اینک به برخی از جلوه های فطرت می پردازیم:

۱. فراگیر بودن

فراگیر بودن اعتقاد به خدا را از دو راه می توان آشکار نمود:

۱- مطالعه در تاریخ بشر

۲- مطالعه در آثار باستانی

با مطالعه در تاریخ بشر، از بدو پیدایش تاکنون، پی می بریم که اعتقاد به خدا و پرستش، در همه اعصار و در بین همه اقوام و ملت ها وجود داشته است. گرچه در این که خدا کیست و چیست، اختلاف نظر بوده و در مصادیق آن به خطا رفته اند؛ و یا کسانی بوده اند که در گفتار، منکر خدا شده اند، ولی همین منکرین هم

۱- کتاب نیایش / دکتر الکسیس کارل

۲- فطرت / مرتضی مطهری / ص ۱۵۳

در جای خود، نتوانسته‌اند اعتراف به خالق هستی را بپوشانند، و علی‌رغم انکار زبانی، به نحوی دیگر آن را بروز داده‌اند و به محض اینکه به خود آمده‌اند، به سراغ همان معروف فطری رفته‌اند.

تحقیقات جامعه شناسان و تاریخ‌دانان نشان می‌دهد که در جوامع مختلف و سرزمین‌های گوناگون، بدون توجه به متغیرهایی نظیر اقلیم، اجتماع و زمان و بدون وابستگی به هیچ عامل و شرط دیگری همیشه مسئله پرستش معبود مطرح بوده است که در اینجا به ذکر چند نمونه کوتاه مبادرت می‌گردد:

۰ "مکس مولر" می‌گوید:

«اسلاف ما از آن موقع به درگاه خدا سرفروده آورده بودند که حتی برای خدا نام هم نتوانسته بودند بگذارند.»^۱

۰ "پلوتارک" مورخ مشهور می‌گوید:

«اگر شما به صفحه گیتی نظری بیندازید، بسیاری از محل‌ها و اماکن را خواهید یافت که در آنجا نه آبادی هست و نه سیاست، نه علم است و نه صنعت نه حرفه است نه دولت، اما یک جا که خدا نباشد نمی‌توان پیدا کرد.»^۲

۰ "ویل دورانت" مورخ و تمدن شناس معروف غرب می‌نویسد:

«حتی مورخان شکاک هم فروتنانه در برابر دین تعظیم می‌کنند، زیرا می‌دانند که دین در هر سرزمینی و هر عصری در کار است.»^۳

۰ همین دانشمند در کتاب تاریخ تمدن خود می‌گوید:

«دین از قدیم الایام با تاریخ همراه بوده است.»^۴

۱- مقدمه نیایش / ص ۳۱

۲- همان

۳- درس های تاریخ / ص ۵۵

۴- تاریخ تمدن / ص ۸۸

۵ "ساموئل کینک" جامعه شناس معروف، در کتاب جامعه شناسی خود می‌گوید:

« کلیه جوامع بشری دارای نوعی مذهب بوده اند. نژاد شناسان و جهان گردان و مبلغان اولیه، از طوایفی نام برده‌اند که کیش و مذهبی نداشتند، لکن بعداً معلوم شد که گزارش های آن‌ها مبنایی ندارد ... دانشمندان جامعه شناس به دقت این موضوع را بررسی کرده‌اند و به این نکته برخورده‌اند که، اساساً طایفه و جامعه‌ای بدون معتقدات و آداب و رسوم که در واقع کیش و مذهب به شمار می‌رود وجود ندارد. امروز در سراسر جهان، نه تنها مذهب وجود دارد، بلکه تحقیقات دقیق نشان می‌دهد، طوایف نخستین بشر نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند»^۱

علاوه بر مطلب فوق، قدیمی‌ترین آثار باستانی به جای مانده، حکایت از داشتن روح مذهبی در انسان‌ها و اعتقاد به آفریننده‌ای برای عالم است. ساختمان معبد های باستانی، آلات و ادوات و بناهایی که با رنگ و بوی اعتقاد به خدا ساخته شده، و حتی انواع مجسمه بت‌ها و رب النوع‌ها و اشیاء دیگر تاریخی همه و همه، حاکی از روحیه گرایش انسان به خداست، که گاهی این روحیه از مسیر خود منحرف گشته و به صورت الهه‌ها و رب النوع‌های گوناگون ظهور یافته است.

۲. تحقیقات روانکاوی

امروزه دانشمندان روان شناس یا پسیکولوژیست، مطالعات عمیق و جالبی در این ارتباط انجام داده‌اند، که نیاز بشر به خدا، در عمق روح و روان انسان جای دارد. تا جایی که در گذشته برای روح انسان سه بعد قائل بودند:

۱- انگیزه پیدایش مذهب/ناصر مکارم شیرازی/ص ۸ / به نقل از جامعه شناسی ساموئل کینک ص ۱۹۱ و ۱۹۲

۱- بعد دانایی یا حقیقت جویی، که بر اساس آن، انسان‌ها به سوی علوم گرایش پیدا می‌کنند و تکیه گاه تحقیقات و اختراعات است.

۲- بعد زیبایی دوستی، که هر کس در درون خود آن را احساس می‌کند و سرچشمه تمامی هنرهاست.

۳- بعد نیکی خواهی، که باعث پیدایش اخلاق و فضایل نیک انسانی است.

ولی دانش جدید می‌گوید که، علاوه بر آن سه بعد، بعد چهارمی هم در روح آدمی وجود دارد که اصیل‌تر و قوی‌تر از آن سه بعد است و آن، "حس مذهبی" است. این بعد که از آن با تعبیر گوناگون نظیر "گرایش به کمال مطلق، بعد قدسی و یزدانی" و غیره یاد می‌کنند، همان نیرویی است که بر پایه آن، انسان به سوی مذهب و خدا گرایش پیدا می‌کند و بی آنکه نیازی به دلیل داشته باشد به وجود خالقی برای جهان ایمان می‌آورد.

در اینجا ما به ذکر نمونه‌ای از اظهار نظرهای علمی دانشمندان در این زمینه مبادرت می‌ورزیم:

"تانه گی دوکه نه تن" روان شناس برجسته و معروف چنین می‌گوید:

«حس دینی، یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسانی است، اصلی‌ترین و ماهوی‌ترین قسمت آن، که به هیچ یک از رویداد های دیگر قابل تبدیل نیست ... ثبوت عمل دینی در روح بشر به قدری بارز است که اگر از مجرای طبیعی خارج شود، بصورت دیگری که گاه دیوانه‌وار و وحشت آور است، پدیدار می‌شود، ولی همان‌طور که یکی از مزایای عصر حاضر، این است که در عالم طبیعت، بعد چهارمی به نام "فضا زمان" یا "جایگاه" کشف شد، که از سه بعد فضایی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است؛ همچنین در این عصر، به موازات سه مفهوم: زیبایی و نیکویی و راستی، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی، که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است، دوباره کشف شد. در این مقام نیز، این بعد

چهارم روحی هم که از سه مفهوم دیگر مجزاً است، ممکن است منشأ تولید سه بعد دیگر بوده باشد.^۱

روان شناس برجسته دیگری به نامی " فرایدا / فورد هام " صریحاً اظهار می دارد:

« انسان دارای یک کنش مذهبی است و این کنش با همان نیرومندی در وی مؤثر است که غرایز جنسیت و پرخاشگری. علی رغم گرایش و طرز تلقی جدید که مبتنی بر طرد افکار دینی است، مردان و زنان کنونی همان اندازه فطرتاً مذهبی هستند که در گذشته بودند. »^۲

در اینجا توجه شما را به عبارتی از روان شناس معروف جهان، " کارل گوستاو یونگ " جلب می کنیم:

« این را نمی توان انکار کرد که دین یکی از قدیمی ترین و عمومی ترین تظاهرات روح انسانی است و بنابراین، واضح است که هرگونه روانشناسی که سر و کارش با ساختمان روانی شخصیت انسان باشد، لااقل نمی تواند این حقیقت را نادیده بگیرد که دین تنها یک پدیده اجتماعی و تاریخی نیست. بلکه برای بسیاری افراد بشر، حکم یک مسئله مهم شخصی را دارد. »^۳

۳. تجربه در گرفتاریها

در اندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

هر کس در زندگی شخصی، این را تجربه کرده که هنگام بلاها و هجوم سختی های طاقت فرسا، به یک قدرت پنهان و لایزالی پناه برده و از او یاری طلبیده

۱- حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسان / ترجمه مهندس علیقلی بیانی / ص ۱۶ و ۳۲ / چاپ چهارم

۲- مقدمه ای بر روانشناسی یونگ / فریدافورد هام / ص ۱۳۶

۳- روانشناسی و دین / ترجمه فؤاد روحانی / ص ۵

است. آری، در لحظاتی که همهٔ اسبابِ ظاهریِ نجات، به روی آدمی بسته می‌شود و کارد به استخوانش می‌رسد، مثلاً هنگام مرض، زلزله، طوفان و سیل سقوط هواپیما و ... نوری از اعماق جانش می‌درخشد و رو به سوی نجات دهنده‌ای می‌آورد که قادر بر نجات اوست.

همان‌گونه که در صفحات آینده، آنجا که دربارهٔ نقش " بلا " به عنوان یکی از راه‌های یادآوری معروف فطری سخن رانده شده، خواهد آمد، حتی افرادی که در شرایط عادی به خدا گرایش ندارند، مشاهده شده که در هنگام گرفتاری‌های سخت و خرد کننده، نتوانسته‌اند این حالت خداگرایی را در خود پنهان کنند.

خدا در آیات فراوانی به مورد فوق تصریح نموده است:

إِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، فَلَمَّا نَجَّيَهُم إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.

« آن گاه که سوار کشتی شوند، خدا را از روی اخلاص در دین می‌خوانند و چون آنان را سلامت به خشکی رسانند، آنگاه، آنان شرک می‌ورزند.»^۱

و باز در آیه ای دیگر می‌فرماید:

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ.

« هنگامی که رنج و سختی به آن‌ها رسد، در آن حال خدا را می‌خوانند و به سوی او رو می‌کنند، پس از آن که خدا رحمت خود را به آن‌ها چشاند (و از آن سختی نجاتشان داد) باز گروهی از آن‌ها به خدای خود شرک می‌ورزند.»^۲

۱- عنکبوت/ آیه ۶۵

۲- روم/ آیه ۳۳

هم صدا با اصل یاد شده، "هادلی کانتربیل" بزرگترین روانشناس آمریکا در تحقیقاتی که درباره ماهیت ایمان کرده نوشته است:

« بشر فقط در مواردی به احتیاج مبرم به ایمان واقف می‌شود که درباره توانایی خود برای مواجهه با مشکلات بزرگ شخصی که دچار آن است تردید کند. یا وقتی که حوادث خارج به او نشان دهد که دیگر بر سرنوشت خود سلطه ای ندارد. مادام که بشر گمان کند، زندگی او با جهان خارج و عالم درونی وی سازگار است، اشتغالات روزانه، هر گونه نگرانی و پریشانی خاطر ناشی از توجه به عالم دیگر را - که می‌توان آن را نگرانی خرد نامید - می‌پوشاند.»^۱

البته این تجربه شخصی و درونی، در افراد ممکن است به دو صورت حاصل شود:

۱- اختیاری، که ممکن است در اثر عبادت و تهذیب نفس ایجاد شود.

۲- اضطراری، که در هنگام سختی و بلا رخ عیان می‌سازد.

۴. گرایش به معبود های باطل

یکی دیگر از جلوه های فطرت توحیدی در بشر، گرایش او به سوی خدایان دروغین و انتخاب بدل است. مسلم است که بشر از ابتدا، دارای فطرت خدا پرستی است و این فطرت آن چنان در درون انسان فعال است که دمی آرامش نمی‌گذارد؛ تا جایی که بدنبال جستجوی گمشده خود، در تشخیص مصداق راستین آن (چه به عمد، چه به سهو) گاهی اوقات به خطا می‌رود و به جای پرستش خدای واقعی، به خدایان غیر واقعی پناه می‌برد. همین انحراف از فطرت خدایی در انسان، و عبادت خدایان دروغین، دلیل نیاز فطری او به خدای عالمیان است. اگر فطرت

۱- حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسان / ترجمه مهندس علیقلی بیانی / ص ۱۲ / چاپ چهارم

خدایی اصالت نداشت و حقیقت نبود، دلیلی نداشت که خدایان بدلی و ساختگی عبادت شود.

گفته می شود، همیشه چیزهای غیر واقعی و تقلبی وقتی رایج می شود که اصل آن چیز وجود داشته باشد. مثلاً هیچ کس اسکناس نهصد تومانی را جعل نمی کند، چون اصل آن در خارج یافت نمی شود. بلکه اسکناسی را جعل می کنند که اصل آن رایج باشد، مانند اسکناس هزار تومانی.

بنابراین، اگر انسان ها در طول زمان ها، از فطرت منحرف شده و به کرنش در برابر خدایان دست ساخته خود پرداخته اند، خود بهترین گواه بر اصالت فطرت خداپرستی است، که اگر این نبود، آن هم نبود.

سخنان آقای "دوکه نه تن" دانشمند روان شناس، چنین است:

« هیچ چیز در طبیعت برای خودش پرستش نمی شود، بلکه از این حیث مورد پرستش است که چیز دیگری غیر خود را نمایان می سازد، یا به حقیقت دیگری غیر خود تعلق دارد ... هر اندازه شیئی به سبب اصلش یا محلش یا صورت ظاهرش بیشتر نمودار چیزی غیر طبیعی باشد، مقدس تر است. اما غرض از افسانه هایی که درباره آفتاب یا ماه گفته اند، وصف شاعرانه حرکت ستاره ای نیست، بلکه منظور این است که از خلال یک حادثه طبیعی، به یک حقیقت بالاتری که بیرون و برتر از آن حادثه طبیعی است اشاره کنند. البته طبیعت انحاء ابراز و نمایش یا تجلی "قدسی" را در اختیار بشر گذاشته است، ولی نفس مفهوم مقدس، قبل از مشاهده و تأمل در طبیعت وجود دارد.»^۱

آری، تشنگی و گرسنگی در انسان اصل است. اگر روح تشنه و خداجوی او از منبع راستینی تغذیه نشود، ممکن است آب آلوده و مسموم را هم بیاشامد. انبیاء

۱- حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی / ترجمه مهندس علیقلی بیانی / ص ۲۷ / چاپ چهارم

آمده‌اند، تا روح تشنهٔ بشر را با آب گوارا و دل‌پذیر معرفتِ خدای سبحان سیراب نمایند و از عبادت طاغوت‌ها و بت‌ها بر حذر دارند.

لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ رَسُولٍ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.

« در هر امتی رسولی فرستادیم، برای این که خدا را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب نمایند.»^۱

" تانه‌گی دوکه نه‌تن " در قسمت دیگری از مقالهٔ علمی خود، که بخشی از آن در سطور گذشته آمد، می‌گوید:

« هر جا که مصلحین بزرگ دینی مانند: موسی و عیسی و محمد پیدا نشده باشند، به قول الیاد: " سقوط تدریجی از مفهوم یزدانی به عالم جسمانی "، دیده می‌شود و بدین نحو، خدایان آفتاب یا مهتاب یا زمین، یا خدای تولید و برکت پدید آمده‌اند.»^۲

۱- نحل / آیه ۳۶

۲- حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی / ترجمه مهندس علیقلی بیانی / ص ۲۶ / چاپ چهارم

وظیفه انبیاء در معرفت خدا

خدای متعال، علاوه بر عنایت‌ها و نعمت‌های بی‌شمار، بزرگ‌ترین نعمت خویش را بر بشر تمام کرد و با ارسال انبیاء برای هدایت خلق، او را مورد تفضل و ویژه‌ای قرار داد. سفیران پاک نهاد و هادیان معصوم را اعزام نمود، تا چون پدری غم‌خوار و مهربان، گام به گام و دم به دم در پندار، گفتار و کردار، مردمان را یاری دهند و با عمل خویش اسوه‌ره جوین باشند.

نیز آن ذوات مقدس و پاک را معصوم ساخت و از هر گونه خطا و اشتباه مصون داشت، تا انسان با اندیشه‌ای آرام و خیالی مطمئن، دل به آن‌ها دهد و با فکری آسوده، به دستوراتشان گوش جان سپارد.

این هادیان راستین الهی، برای هدایت خلق، دشوارترین مسئولیت‌ها را پذیرفته، مورد سخت‌ترین بی‌مهریِ ابناء بشر واقع شدند و سهمگین‌ترین عذاب‌ها و شکنجه‌ها را به جان خریدند، اما پایداری ورزیدند تا بندگان خدا بی‌یاور نمانند و آن‌ها که طالب هدایتند، هدایت یابند.

یکی خط است از اول تا به آخر	در آن خلق خدا جمله مسافر
در این ره انبیاء چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند

با این وجود، نقش پیامبران، در ارتباط با مسئله هدایت انسان و راهنمایی او به سوی خدا، فقط جنبه "تذکر" و "یادآوری" دارد. فرستادگان الهی کسی را

مجبور به پذیرش توحید نمی‌کنند، بلکه آن‌ها همگی مذکر انسان هستند (اِنَّمَا اَنْتَ مَذْکَرٌ) و بدین وسیله او را دستگیری می‌کنند، تا بتواند موانعی را که با مشغول شدن به زندگی مادی، او را از خدا غافل ساخته به کناری زند.

آدمی نقشی از معرفت زلال و بی چون از خدای عالم را در سینه دارد و واجد آن است؛ این گنج گرانمایه در خزینه وجود او موجود و مخزون است ولی چون به دنیا آمد، آن عرفان فطری مدفون و فراموش گشت. (فَثَبَّتْ^۱ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ) پیامبران وظیفه شان تذکر همان معروف فراموش شده است.

راهی است نهانی ز دل خلق سوی حق

از خضر پیرسید که این راه کدام است

قرآن در آیات زیادی، بر نقش تذکر دهندگی انبیا تأکید دارد:

- ۰ فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مَذْکَرٌ^۱
- ۰ فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّکْرٰی. سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشٰی^۲
- ۰ مَا اَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقٰی اِلَّا لِمَنْ يَخْشٰی^۳
- ۰ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ^۴
- ۰ وَ مَا هِیَ اِلَّا ذِکْرٰی لِّلْبَشَرِ^۵

۱- غاشیه / آیه ۲۱

۲- اعلی / آیه ۹ و ۱۰

۳- طه / آیه ۲ و ۳

۴- ص / آیه ۸۷

۵- مدثر / آیه ۳۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه در مورد وظیفه انبیاء می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.

« پس خداوند پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان باز پس گرفته و نعمتهای فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ نمودن، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج های پنهان شده در عقلها را آشکار سازند.»

همان گونه که ملاحظه می‌شود، وظیفه انبیاء یادآوری فطرت الهی است که مورد نسیان و غفلت واقع شده است. به سخنی دیگر، اساس دعوت فرستادگان الهی، تذکر " حقیقت منسی " (فراموش شده)، و یادآوری "اصل" از نظر دور نگاه داشته شده و یا "مغفول" عنه " می‌باشد. آن رسولان عظام می‌کوشیدند تا به شیوه تذکر، این گنجینه نهفته در اعماق دل انسان‌ها را آشکار ساخته، غبارهای بنشسته بر معرفت فطری را از صفحه وجود آدمی بزدايند.

به همین سبب، پیامبر عظیم الشان اسلام، از همان ابتدای رسالت، با عباراتی چون: الله اکبر، الحمد لله، سبحان الله و لا اله الا الله دعوت خود را آغاز نمود و بدون هیچ گونه مقدمات خاصی فرمود: قولوا لا اله الا الله تفلحوا و یا می‌فرمود: اَدْعُوْكُمْ اِلَى شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ. پس از آن هم، از طریق بیان آیات و نشانه‌های خدا در آفاق و انفس، شگفتی‌های خلقت و ... به معرفی خدای معروف فطری پرداخت.

وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

« به بیان آیات خدا برای مردم پرداخت، تا شاید متذکر خدا شوند.»^۱

نکته درخور توجه این که: با وجودی که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط وظیفه دارد همگان را به معروف بالفطره تذکر دهد و بیان معارف الهی بر او واجب نیست، اما اگر مردم به او رجوع نمایند و بخواهند که او ابواب معارف الهی را به روی آنها بگشاید، به قدر درک و فهمشان، افقهای پر فروغ و درخشانی بر روح و قلبشان خواهد گشود. گر چه این پیام آور رحمت، با اینکه مردمان نیامدند، اما بر بشر ممت نهاد و گوشه هایی از معارف را برای ایشان بیان فرمود: بهترین و گرانبهاترین جلوه های دانش توحیدی در قالب خطبه ها، گفته ها، احادیث، ادعیه و ... به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان پاک و معصومش جاری گشته، تا اگر طالبین بخواهند، از این چشمه ی جوشان و زلال ناب معرفتی بی نصیب نمانند.

برای روشن تر شدن وظیفه انبیاء در رابطه با معرفه الله، به توضیح دو نوع معرفت " بسیط و مرکب " می پردازیم.

معرفت بسیط و مرکب

انسان در عرصه اندیشه و آگاهی با دو نوع دانش مواجه است:

۱. بسیط، مجموعه معلوماتی است که انسان در کنه ذات خود آنها را دارا است ولی بدان توجه ندارد و از آن غافل است.

بسیاری از علوم و ادراکات را آدمی واجد است و در وجودش، خیلی از اطلاعات نقش بسته، که او به آنها علم دارد، ولی یادش نیست و هنگامی که کسی به او تذکر دهد، آن معلومات فراموش شده را به یاد می آورد و بدان متوجه

می‌شود. این گونه معلومات و دانش ها را بسیط می‌گویند که خود بر دو قسمت است:

قسم اول موهوبی است. قبل از آمدن به دنیا آدمی آنها را دارا است و وقتی پا به این عالم نهاد، بدون اینکه آنها را از کسی فرا گیرد، با خود همراه دارد مثل اینکه، نوزاد تا به دنیا می‌آید، بدون اینکه آموزش دیده باشد می‌داند که موقع گرسنگی، باید گریه سر دهد و سینه مادر را با اشتیاق فراوان جويا می‌شود. این‌ها خدادادی و موهبت الهی است و کسی در القای آن به انسان نقشی ندارد. (بسیط موهوبی).

قسم دوم اکتسابی است. انسان آنگاه که به این عالم پا می‌گذارد، هیچ نمی‌داند. به تدریج با قوای خدادادی، به بسیاری از مطالب دست می‌یابد. مجموعه معلوماتی را که هر کس کسب می‌کند و آنها را در خود اندوخته می‌سازد از این قسم است (بسیط اکتسابی)

قرآن می‌فرماید: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا**.
«خدا شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت در حالی که هیچ چیزی نمی‌دانستید.»^۱

این آیه، به نفی علوم اکتسابی در بدو تولد بشر نظر دارد و می‌فرماید: هیچ کس در بدو تولد دانشمند زاده نمی‌شود. بلکه باید از راه تلاش و کوشش با چشم و گوش و قلب خدادادی به تحصیل معلومات پردازد و سپاسگزار خدا باشد. چنانچه در ادامه آیه می‌فرماید:

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

۲. مرکب، مجموعه آگاهی‌هایی است که انسان بدان‌ها توجه دارد و از آن‌ها غافل نیست.

مثلاً، هر کسی دانش‌های زیادی از قبیل: ریاضیات، طبیعیات و علوم و فنون گوناگون را که قبلاً فرا گرفته، در خود دارد و به صورت کلی و به اصطلاح بسیط آنها را در خزینۀ نفس خویش واجد است، که هر گاه بخواهد و موردی پیش آید، در صورت لزوم، به آن‌ها توجه می‌کند و مورد استفاده قرار می‌دهد. در این صورت آن‌ها را از حالت بسیط، به حالت مرکب در آورده است.

مع‌ذلک، علوم بسیط با یک توجه، از حالت بساطت خارج گشته و به حالت مرکب در می‌آید. به عبارتی دیگر، گاهی انسان "علم دارد" ولی از آن غافل است (بسیط). ولی گاهی هم "علم به علم دارد" (مرکب). یعنی با یک تذکر علم به علمش پیدا می‌کند، که در این صورت آن علم بسیط، مرکب می‌شود.

حال با توجه به این که، معرفت خدای متعال از نوع بسیط موهوبی است (فطرة الله التي فطر الناس عليها)، که به گونه‌ای پاک و زلال و بسیار قوی در عمق وجود انسان ریشه دارد و خدای عالمیان، در عالم ذر، بر این عرفان از او میثاق گرفته؛ انبیا با "تذکر"، آن معرفت بسیط را که در کنه ذات آدمی موجود است و صُنْع خداست، از بساطت خارج ساخته، به مرحله ترکیبی در می‌آورند. یعنی: خدایی را که با معرفت بسیط معروف است، با معرفت ترکیبی معروف می‌نمایند. برای وضوح بیشتر می‌توان گفت:

✓ معرفت بسیط، در عالم ذر "بلا واسطه" توسط خدا انجام پذیرفته، در صورتی که آن معرفت بسیط در این عالم، "به واسطه" تذکر انبیاء از حالت بساطت خارج شده و با لطف خدا، به صورت ترکیبی بر قلب تابیده می‌شود. پس، از این نظر، اوّلی معرفت "بلا واسطه" و دوّمی "مع الواسطه" است.

✓ معرفت بسیط، مربوط به عالمی قبل از این عالم میباشد؛ که دارای خلوص و لطافت خاصی بوده و از شائبه‌های خاکی عاری و متنزه بوده است. در مقابل، معرفت ترکیبی در دنیا با بدنی مادی و در میان هاله‌ای از تعینات و تظاهرات مَلَکی اتِّفاق می‌افتد. لذا از این جهت، می‌توان آن یکی را "معرفت عُلّیا" و دیگری را "معرفت دنیا" نامید.

✓ معرفت بسیط، عمومی بوده (فیهم المؤمن و الکافر) و آن‌گونه که، همه از روی طُوع یا کُره (میل یا بی میلی) هیچ چاره‌ای جز اعتراف نداشته‌اند؛ صحنه معاینه به گونه‌ای تنظیم شده که: قد کَلَّمَ اللهُ جمیع خلقه، برّهم و فاجرهم و ردّوا علیه الجواب، همه گفته‌اند: بلی. اما معرفت ترکیبی اختیاری و مخصوص کسانی است که با میل و دلخواه خود آن‌را بپذیرند و خداوند این معرفت را فقط نصیب آن‌هایی می‌کند که به دستورات انبیاء گردن نهند و از سر تسلیم در آیند.^۱ از این دیدگاه می‌توان معرفت بسیط را همگانی و "بالاضطرار"، و معرفت ترکیبی را خصوصی و "بالاختیار" و فقط برای مؤمنین به شمار آورد.

علی‌هذا، معرفت به خدا، در همه، به صورت بالقوه (استعداد نهانی) موجود است، پیامبران آمده‌اند تا این قوه اصیل و پرنفوذ را با تذکرات خویش بالفعل گردانند (عملی کنند)^۲، و این گنج نهفته در نفس را آشکار سازند (یشیروا لهم دفائن العقول)، که بندگان در پرتو این نور تابناک از ظلمت‌ها رها شوند و نشاط یافته، از بندگی خدا لذّت ببرند.

۱- اِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا؛ اگر او را اطاعت کنید، هدایت می‌یابید. (نور/ آیه ۵۴)

فَإِنْ أَسْلَمْتُمْ أَلْقَدْ اهْتَدَوْا؛ پس هرگاه تسلیم شدند هدایت می‌یابند. (آل عمران/ آیه ۲۰)

۲- معرفت بسیط گاهی هم به نزول بلا و هنگام بَأساء و ضراء ترکیبی می‌گردد که بطور مجزّا به آن خواهیم پرداخت.

"رَحِمٍ" مزرعه و دایگی باد صبا
 "دانه" را شرط حیات است که همّت این است
 اختیارِیست، ره طاعت و عصیان رفتن
 بی عصا رهرو این کوی، بسی مسکین است
 جاودان باد فروزان اثر "شعله ی عشق"
 که فروغ ابدی جلوه آن سیمین است
 البته، معرفت ترکیبی در بندگان، به نسبت پای‌بندی به شرع و طاعت و بندگی
 آنها، در پیشگاه خدا متفاوت است؛ اوج این معرفت را در اولیاء و امامان معصوم
 می‌توان یافت. آنها در سایه این معرفت، چنان لذّت و نشاطی می‌بردند که هنگام
 مناجات با قاضی الحاجات، همه چیز را فراموش می‌کردند؛ و گاهی به حالت غشوه
 در گوشه‌ای می‌افتادند.

تفاوت راه انبیاء و بشر در خداشناسی

بین روش انبیاء و اندیشمندان بشری، در معرفت خدا، تفاوت‌های اساسی و آشکار وجود دارد. برخلاف آن‌هایی که می‌کوشند، تا راه فلاسفه و عرفا را، هم چون راه انبیاء، موجّه و سازگار جلوه دهند و بگویند: قرآن (راه انبیاء)، برهان (راه فلاسفه) و عرفان (راه عرفا)، به یک مقصد منتهی می‌شود، و این سه راه را جدا ناپذیر می‌دانند، با کمی دقت پی می‌بریم که این سه راه کاملاً از هم جدایند. دین در همه زمینه‌های فکری و عملی، به گونه‌ای غنی و مستقل، سبک مخصوص به خود را دارد. آن‌گاه که بدون تعصّب و هیچ‌گونه پیش‌فرضی دیدگاه انبیاء را با نظرات حکما و عرفا مقایسه می‌کنیم، علی‌رغم بعضی از اشتراک‌های ظاهری و لفظی، بین آن‌ها اختلاف‌های اصولی و ماهوی پیدا می‌کنیم. در این‌جا در صدد نیستیم به بیان این اختلافات پردازیم و ضدّیت‌های آشکاری را که بین مکاتب بشری، اعم از مَشاء^۱، اشراق^۲ و حکمت متعالیه^۳ با تعالیم

۱- بنیان‌گذار مکتب مَشاء ارسطو، حکیم معروف یونانی است که در قرن چهارم قبل از میلاد می‌زیسته. مَشاء به معنی راه رونده است. گویند: ارسطو عادت داشت که در حال راه رفتن و قدم زدن افاده و افاضه کند. به همین دلیل پیروانش را مشائیین نامند. این مکتب عقل و استدلال را معیار اصلی شناخت حقایق می‌داند. سر دسته فلاسفه مَشاء در دوره اسلامی ابو علی سینا می‌باشد.

۲- در این‌که مکتب اشراق از چه زمان و به وسیله چه کسی بوجود آمد اختلاف است. گفته شده که اشراقیان پیرو افلاطون (متولد ۴۲۷ قبل از میلاد) هستند. اشراق به معنی تابش نور است. روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی، سلوک قلبی و مجاهدت نفس و تصفیه آن را برای کشف حقایق ادامه صفحه قبل: ضروری و لازم می‌داند. شیخ شهاب الدّین سهروردی (متوفی ۱۲۸۹ هجری. ق)، که به شیخ اشراق معروف است، پیشوای اشراقیان در دوره اسلامی شناخته شده است.

۳- پیشوای مشرب حکمت متعالیه، صدر المتألّهین شیرازی، معروف به ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰ هجری. ق) می‌باشد. این مکتب، برای وصول به حقایق هم عقل و هم کشف و شهود را توأمان معتقد است.

دینی و اسلوب انبیاء وجود دارد، بیان نماییم و تفسیر و تأویل های عجیب و شگفتی را که از مفاهیم و تعبیر دینی به عمل آورده اند، ذکر کنیم.

بزرگان دین و فقهای عظام از دیرباز تا کنون، در گفته ها و نوشته های زیادی به سَره سازی تعالیم شرع، از بافته ها و یافته های علوم بشری، که از دوران یونان باستان به جای مانده، پرداخته اند.

در این جا فقط به برخی از این اختلافات، در اساسی ترین مسایل اعتقادی یعنی، خداشناسی می پردازیم.

۱- آنچه پیامبران الهی به انسان ها آموخته اند، تذکر به خدایی است که وجود دارد و معروف فطری است و نیازی به اثبات ندارد. آن رهبران معصوم، فقط به شیوه تذکر، این گنجینه نهفته، در اعماق دل انسان ها را آشکار می کردند و غبارهای بنشسته بر معرفت فطری را کنار می زدند. همه پیامبران در آغاز دعوت خویش بدون اثبات و اقامه برهان، مردم را به عبودیت خدای معلوم فرا می خواندند و تنها زمانی باب استدلال عقلی را باز می نمودند که موانع را بر طرف نمایند، یا منکرین خدا را به سکوت وا دارند. اما دیگران خدا را معلوم نمی گیرند چون اگر معلوم باشد دیگر نیاز به استدلال و اثبات ندارد. بلکه اوّل او را مجهول می گیرند، و آنگاه به وسیله معلومات و عبارات خاصّ فنی، فلسفی و عرفانی، به معلوم ساختن آن چه که از نظر فکر و ذهن آن ها مجهول گرفته شده می پردازند. در کتاب "خدا/از دیدگاه قرآن" چنین می خوانیم:

« در کتاب های فلسفه و کلام معمولاً بخش خداشناسی با مسئله "اثبات صانع" آغاز می گردد، ولی در مکتب وحی مسئله ای به این عنوان و با این آهنگ

صدرالمتألهین که سیستم خاص فلسفی خویش را حکمت متعالیه نام نهاد، فلسفه مشائی و اشراقی را فلسفه عامیه، یا فلسفه متعارفه خواند.

تقریباً مطرح نیست. در این کتاب ها به ندرت مطلبی دیده می شود که مستقیماً به اثبات اصل هستی خدا مربوط باشد. گویی اصل وجود خدا مسلّم و مفروغٌ عنه گرفته شده است.^۱

* * *

۲- خداشناسی در مکتب انبیاء صنع و فعل خداست و اکتسابی نمی باشد و بدون دستگیری خود خدا، نمی توان به آن راه یافت. در این راه "تعریف" به وسیله خدا انجام پذیرفته، انبیاء عظام خدای معروف فطری فراموش شده را "تذکر" می دهند و وظیفه بندگان "تسلیم" در برابر پروردگار است.

اما در راه بشر، باید به کمک اصطلاحات و معلومات فنی و علمی خاصی بر وجود خدا استدلال گردد، تا معرفت نسبت به او حاصل شود. هر کس بتواند از قدرت و توان استدلال و مفهوم سازی بیشتری برخوردار باشد، و بتواند به کمک تلاش های عقلی در جهت انتزاع و استخراج مفاهیم کلی قوی تر عمل کند، به معرفتی برتر دست می یابد. بنابراین، می تواند هر کس به طور استقلال، به کمک فلسفه و عرفان به خدا برسد.

* * *

۳- توحید انبیا، توحیدی خالص، مطابق وحی الهی و بر مبنای فطرت پاکی که خداوند آفرینش انسان را بر آن نهاده، و از هرگونه دخل و تصرف بشری به لحاظ عقلی و تصوّرات ذهنی خالی بوده، می باشد.

خدای انبیا همان خدای واقعی است که بدون این که بتوان با هیچ وصف زبانی و عقلی او را تعریف نمود، با قلب می توان او را یافت و وجدان نمود؛ به او مهر ورزید و از او یاری خواست؛ به لطفش دل بست و به کرمش امید داشت. اما

۱- خدا از دیدگاه قرآن / سید محمد حسین بهشتی / ص ۲۸

خدای معرفتی شده به وسیله بشر، خدای موهوم، غیر واقعی و ساخته شده به وسیله ذهن و فکر است، که با الفاظ و اصطلاحات معینی ثابت می شود. این خدای عقلی، مصنوع منجمد و بی معنایی است که هیچ خوف و رجایی در دل بوجود نمی آورد.

* * *

۴- در راه انبیاء، خدا وجود دارد و بدون این که هیچ گونه تصویری از او داشته باشیم، وجودش را "تصدیق" می کنیم.

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ.

«اول دین معرفت خداست، و کمال معرفت خدا تصدیق به وجود اوست.»^۱

در حقیقت، راه انبیا راه وجدان خدایی است که هیچ تصویری از او نداریم. پس معرفت خدا "تصدیق" اوست، "بلا تصور". ولی منطقه، مجموع ادراکات و علوم را به دو نوع، تصویری و تصدیقی منقسم می کنند و می گویند: تصدیق فرع بر تصور است. یعنی، هر کس بخواهد چیزی را تصدیق کند، اول باید آن را قبلاً تصور نماید و به ذهن آورد و "تصدیق بلا تصور" را محال می دانند. حال آن که، این گفته، در بسیاری از امور معنوی و اعتقادی، از جمله، در خداشناسی درست نیست؛ خدای متعال برتر از آن است که بتوان او را تصور نمود.

* * *

۵- خدا شناسی در مکتب پیامبران، توأم با تقوا و پرهیز از گناه است. هر چه بر درجه پاکی و تهذیب نفس افزوده گردد، و تسلیم در برابر تعالیم و دستورات الهی قوی تر باشد، به همان درجه قلب برای دریافت معرفت راستین آماده تر می شود. آن گاه که طالب، به مطلوب واصل گردید، سراسر وجودش غرق در نشاط

۱- نهج البلاغه / خطبه اول

و شوق بندگی می‌شود. و حال آن که در راه بشر، خدای ثابت شده به وسیله مفاهیم ذهنی و تلاش های عقلانی، به هیچ گونه عمل نیاز ندارد. هر کس با هر رفتاری و با هر انگیزه‌ای، با فراگیری دانش‌های معین شده، به شناختی نایل می‌گردد. که چنین شناختی نه مستلزم تقوا و عمل صالح است و نه الزاماً هیچگونه تأثیری در رفتار خارجی انسان و ترک معصیت، به جای می‌گذارد.

* * *

۶- راه انبیاء، سهل و آسان است و همه می‌فهمند. آن‌ها برای یک فرد عامی و یک دانشمند، در یک سطح خدا را معرفی می‌کردند؛ زیرا فطرت خدا پرستی در همه انسان‌ها به یک اندازه وجود دارد. بنابراین، پیامبران بدون به‌کارگیری اصطلاحات پیچیده و خشک، خدای فطری را به همه می‌شناساندند. ولی راه بشر، راه پر پیچ و خم الفاظ و عبارات مخصوصی است که، اولاً همه استعداد آموختن آن را ندارند؛ ثانیاً اگر هم کسی بتواند آن راه را برود، وقت زیادی از عمر خود را باید صرف کند، و مقدمات علمی خاص و دشواری را باید طی نماید، تا پس از سال‌ها، بفهمد آن‌ها چه می‌گویند. در نتیجه، در اوّلی‌ترین مسئله اعتقادی، یعنی خداشناسی، همگان به آسانی قدرت دستیابی نخواهند داشت. راه‌های مختلفی که فلاسفه و متکلمان، برای اثبات وجود خدا پیموده‌اند، غالباً برای عموم مردم غیرقابل درک و فهم است و بعضی از آن ادله را، حتی خواص هم کمتر درک می‌کنند.

پای بندی به اصول و قواعد بازمانده از دوران کهن یونان باستان و دفاع از نظرات کهنه فلاسفه یونان و غیر یونان، از جمله، پذیرش بی قید و شرط اصل علیّت (حتّی در مورد آفریدگار جهان)، و اعتقاد به سنخیت و ضرورت بین علّت و معلول و بسیاری ایده های دیگر، منجر به طرح دیدگاه‌های غیرقابل جمع با مبانی دینی گشته و جایگاه خدای عالمیان را در حدّ تشبیه به خلق تنزل داده، که بیان

آنها نیازمند آشنائی با اصطلاحات خاصی است و از حوصله این نوشته خارج است.

در این جا مناسب است به دو تفاوت عمدهٔ مکتب انبیاء و بشر، از قول متفکر شهید مرتضی مطهری اشاره کنیم؛ او که خود مسلک‌ها و مکتب‌های گوناگون بشری را شناخته و در زمینه علوم عقلی و نقلی صاحب نظر است چنین می‌گوید:

« یک فرق که بین روش انبیاء و روش فلاسفه است، این است که فلاسفه یک منطق و یک سطح معین همیشه در بیان بکار می‌برند، آنها یک متاع و یک جنس بیشتر در مغازه خود ندارند، مشتری‌های آنها هم فقط یک طبقه هستند و این از عجز آنهاست، زیرا مقصود خود را جز در لفافهٔ یک سلسله اصطلاحات نمی‌توانند بگویند و ناچار یک طبقه معین که به زبان آنها آشنا هستند حرف آنها را می‌فهمند و بس.

می‌گویند: برسر در مدرسه معروف افلاطون - که باغی بود در بیرون شهر آتن و نام آن باغ اکادامیا بود و امروز هم به همین مناسبت مجامع علمی را آکادمی می‌گویند - شعری نوشته شده بود که مضمونش این بود: " هر کس هندسه نخوانده به این مدرسه وارد نشود. "

در مکتب و روشی که انبیاء دارند، همه گونه شاگرد می‌تواند استفاده کند، همه جور متاع در آنجا هست، هم عالی‌عالی، که افلاطون باید بیاید شاگردی کند و هم پایین‌پایین، که به درد یک پیر زن می‌خورد، بر سر در هیچ مکتب پیغمبری نوشته نشده که هر کس می‌خواهد از اینجا استفاده کند، باید فلان قدر تحصیل کرده باشد، البته هر چه بیشتر تحصیل کرده باشد و مستعدتر باشد، بیشتر استفاده می‌کند. هر چه کمتر مستعد باشد، باز به اندازه خودش می‌تواند بهره ببرد، زیرا:

أَنَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ

« ما پیامبران مأمور شده ایم تا با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.»
 از این جا یک مطلب دیگر می توان فهمید، و آن اینست که بهترین شاگردان
 فلاسفه همان ها هستند که محضر خود آن ها را درک کرده اند؛ به خلاف انبیاء و
 اولیاء. بهترین شاگرد افلاطون یا ارسطو یا ابو علی همان شاگردان بلاواسطه حوزة
 خود آن ها هستند. بهترین کسی که کلام بو علی را فهمیده، می توان گفت بهمنیار یا
 ابو عبید جوزجانی است. اما بهترین شاگردان پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین یا حضرت
 صادق علیه السلام چگونه؟ آیا بهترین شاگردان آن ها همان ها هستند که در زمان
 خود آن ها بوده اند؟ نه، این طور نیست»^۱

تفاوت های دیگری هم بین راه انبیاء و بشر در موضوع خدا شناسی وجود
 دارد، که بیان همه آن ها به اطلاعات مخصوصی نیاز دارد که از حوصله این نوشته
 خارج است و به همین مقدار اکتفاء می شود.

۱- ده گفتار / مقاله رهبری نسل جوان / ص ۱۷۲ و ۱۷۳

راه‌های یادآوری خدای فطری

گفتیم وظیفه اصلی انبیاء در معرفت خدا تذکر و ابلاغ است. خدای بر بنده مَنّت نهاد و مذكّرین و مبلّغین راستین خویش را گسیل داشت، تا وجدان خداشناسی را در بشر بیدار کنند، و او به خدای بی مثال خویش، که از قبل با دلش آشناست، اقرار کند و بندگی او را به جای آورد. سراسر متون دینی بر این مطلب دلالت دارد که پیامبران، خدا را، واضح‌تر از همه چیز و بدیهی‌تر از هر چه می‌دانسته‌اند (افی الله شک)، تا جایی که در دعا، خطاب به آفریدگار جهان، او را با عبارت: یا خَیْرَ مَعْرُوفٍ عَرِفَ، یعنی: "بهترین شناخته شده‌ها" می‌خوانیم.

مردم بر اثر حجاب‌هایی که در معرفت خدا برایشان پیدا شده، هم‌چون حجاب‌های شهوت، غضب، هوا، هوس، وهم، خیال، عقل و غیره، از قیومشان غافل گشته‌اند که نیازمند به تَنبّه و تذکر هستند.

پیامبران، هماهنگ با معرفت فطریِ عالم ذر، نیز متناسب با خصال و روحیات خدادادی افراد بشر و متناسب با ظرفیت و استعداد مخاطبین، به شیوه‌های گوناگون، برای بیداری وجدان‌های نهفته و غافل از یاد خدا، بهره می‌جسته‌اند و از راه‌های مختلفی به معرفی خدای فطری دعوت می‌نموده‌اند.

اینک، با استناد به شواهد دینی، به برخی از راه‌های وجدان و یادآوری خدا

می‌پردازیم:

۱. انفس

نفس آدمی شگفت‌آورترین و آشکارترین نشانه یادآوری و عقیده به خدای خالق هستی، و "خودشناسی" نزدیک‌ترین راه برای وصول به خداست (من عرف نفسه عرف ربه). هرکس خودشناس‌تر، خداشناس‌تر (اعرفکم بنفسه اعرفکم بره). خود را بشناس، تا شناسی حق را حق را بشناخت، هرکه خود را بشناخت

هر که خود را بود شناساتر او شناسد خدای خود بهتر در منابع دینی به این نکته اهمیت به سزایی داده شده. قرآن به تفکر و تدبّر در "نفس" توصیه‌ها دارد.

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

آیا در نفستان به دیده بصیرت نمی‌نگرید؟^۱

وقتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیده شد:

كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى الْحَقِّ؛ راه شناخت خدا چیست؟
فرمود: النَّفْسُ^۲

علی علیه السلام می‌فرماید:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ

«در شگفتم از کسی که خود را نمی‌شناسد، چگونه می‌تواند خدا را بشناسد.»^۳

قرآن کریم، دو نوع شناخت را یاد آور شده: آفاقی و انفسی.

۱- ذاریات / آیه ۲۱

۲- بحار / ج ۷۰ / ص ۷۲

۳- غررالحکم مترجم / فصل ۵۴ / حدیث ۲۲

معرفت انفسی همان معرفت نفس، و معرفت آفاقی، معرفت به مخلوقات دیگر خداوند است، که هر دو نوع معرفت، انسان را به سوی خدا رهنمون می سازد.

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۱

با وجود سودمند بودن هر دو شناخت، امّا امیرالمؤمنین علیه السلام

معرفه النفس را سودمندترین دو معرفت می داند و می فرماید:

بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ^۲

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

خویش را درخویش پیدا کن کمال این است و بس

راز خودشناسی

رمز تأکید بر خودشناسی، و این که معرفت نفس " کلید معر الله " دانسته

شده این است که:

انسان از هر کس به خودش نزدیک تر است و با اندک توجه پاک و بی آرایش به خود، آیه بودن و مصنوع بودن خود را می یابد و به آفریدگار رحیم خویش اعتراف می کند. یافتن خود، مفتاح خدایابی است. هر کس در خود فرو رود و بیندیشد، می بیند که محرّکی دارد و نمی تواند بی خدا باشد. نباید خود را فراموش کنیم، خود فراموشی، بدترین زیان ها است، و خداوند در قرآن می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

« مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، پس خدا هم آن ها را به خودشان

فراموشاند، آن ها فاسقاند. »^۳

۱- فصلت / آیه ۵۳

۲- غرر الحکم / ۱۶۷۵

۳- حشر / آیه ۱۹

دل پاک من مشتاق، حقیقت بین است
 دل حق بین، دل عشق است و دل آئین است
 صدف روشن جان، آینه دار رخ دوست
 صبغه روی تو بر دیده جان آذین است
 به چمن خانه دل، جز گل رخسار تو نیست
 تار و پودم همه با مهر تو عطر آگین است

خدای عالمیان، معرفت واقعی خویش را، با شدت تمام بر قلب آدمی تابانده، تا جایی که از آن به مشاهده و معاینه بی واسطه نام برده (فانساهم المعاینه)، و نفس بشر بر این معرفت، گواه گرفته شده (اشهد هم علی انفسهم) و آینه دار آن گشته است. "خود" آدمی، خدا را "بالعیان" دیده (فعرّفهم نفسه و اراهم شخصه)^۱ - بدون اینکه این دیدن قابل تشریح باشد - و نفس، حامل این ودیعه گرانباری است که در او به ودیعت نهاده شده است. هر کس با معرفت فطری مفطور است که اگر با نظر انصاف به خود بنگرد و پرده‌های متنوع و حجاب‌های گوناگون افکنده شده بر دل را به کناری زند و لوح جاننش را از گرد و غبار هواها و کدورت‌های نفسانی بشوید؛ چنین کسی در خویش خدا را می‌یابد. (نه این‌که بفهمد یا ادراک عقلی نماید!) بازگشت به "خویشتن" خویش، بازگشت به خدای خویش است؛ چرا که، خلقت وی بر هاله‌ای از معرفت فطری حق، بنیان نهاده شده و بدین‌گونه، "نفس" انسان "خدا نما"ست. اگر کسی به خود توجه پاک وجدانی داشته باشد، با تمام وجود متذکر خدا می‌شود؛

بدون این که از این حالت خود تصویری داشته باشد، یا بتواند این یافتن وجودی را به زبان آورد. نه او امکان بیان این حالت وجدانی را دارد و نه مخاطبش ابزار

۱- تفسیر عیاشی / ج ۲ / ص ۴۰ - تفسیر برهان / ج ۲ / ص ۴۸-۵۱

گرفتن آن را. زیرا خدا شناخته شده‌ای است که چگونگی ندارد تا قابل دسترسی با حواس^۱ باشد (المعروف بغير كيفه^۱) و جا دارد که این معرفت^۲ "بلا کیف" از خدا، حیرت‌آور باشد و همه در او حیران باشند. (یتأله الیه)

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجز از بیانم و خلق از شنیدنش

این است معنای داستان حدیث "من عرف نفسه عرف ربه"، نه آن اندیشه‌های آلوده‌ای که می‌خواهند همه معارف زیبای دین را با عینک فرسوده تفکرات یونانی و اسکندرانی تماشا کنند؛ تا جایی که خدا را تنزل داده، با اختراعات فکری ناصواب و التباسات شهودی ناباب، با عنوان "وحدت وجود" و یا تشبیه خدا به نور و خلق به شعاع آن، برای خدایی که مثلی ندارد (لیس کمثله شیء) شبیه تراشیده اند.

دردی است رنج غفلت و رنجی است درد جهل

افسوس با تو بودم و نشناختم تو را

البته خدا نمایی نفس انسان واقعی است بسیار عمیق‌تر از این گفته‌ها، که باید در جای خود مطرح گردد.

آتش بگیر تا که بدانی چه می کشم وجدان سوختن به تماشا نمی شود

۲. آفاق

خدای مهربان با لطف خویش، به انسان توان آن داد، تا در خلقت خود و جهان پیرامونش نظر افکند و با تعمق و تدبّر در این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود، به خدای مهربان دل بندد، و بدین سان به عظمت و جلال خالق هستی اعتراف نماید و هم چون "نقشی بر دیوار"، بی اراده و بی اختیار نباشد. بر این اساس، اگر آدمی اندک تأملی در آیات و نشانه های بی حساب خداوند در آفاق هستی داشته باشد، بی درنگ به سوی عطا کننده این همه لطف و نعمت کشیده می شود.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هرورقش دفتری است معرفت کردگار از بهترین و جالب ترین راه های متذکّر شدن آفریننده مهربان عالم، مطالعه و دقّت در اسرار و شگفتی های آفرینش است که به عنوان "آیات الله" و علامت های خدایند. نظر در آفاق وجود، زمین، آسمان، کوه، دریا، باد و باران، گیاه، حیوانات و رمز و رازهایی که در خلقت اعجاب انگیز آنها به کار رفته ما را هشدار داده و به این سوی سوق می دهد که: از کوچک ترین ذرات تا بزرگ ترین کرات، همه جام خدا نمای معرفت فطری اند.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

پیامبران در این طریق، با یادآوری شگفتی های جهان محسوس و خلقت موجودات، انسان را به تفکّر و تدبّر در آیات تکوینی فرا می خوانند، تا بدین وسیله حجابهای معرفت رفع شود و متوجّه فطرت الهی خویش گردد. علّت نشانه بودن مخلوقات هم این است که تعقل و اندیشه در آنها موجب یادآوری خدای فطری می شود.

در کلام معصومین علیهم السّلام فراوان به این نکته تأکید گشته که خلق خدا، راهنمای بسوی خدایند و خدا نمایند:

- ۰ قال النبی صلی الله علیه وآله : ... فَتَجَلَّى لَخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى.^۱
- ۰ قال علی علیه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لَخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ.^۲
- ۰ قال علی علیه السلام : الظَّاهِرُ بَعَجَائِبِ تَذْيِيرِهِ لِلنَّاظِرِينَ.^۳
- ۰ قال علی علیه السلام : جَعَلَ الْخَلْقَ دَلِيلًا عَلَيْهِ فَكَشَفَ بِهِ عَنْ رَبُّوبِيَّتِهِ.^۴
- ۰ قال الصادق علیه السلام : ...وَيْلَكَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدًا.^۵
- ۰ قال الرضا علیه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَةَ الْحَمْدِ وَ فَاطِرَهُمْ عَلَى رَبُّوبِيَّتِهِ، أَلَدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ.^۶

نیز در سرتاسر قرآن، به آیات زیادی بر می‌خوریم که بعد از بیان کیفیت خلقت و نظم عالم، مسئله " تذکر " را مطرح می‌کنند و با عباراتی چون " لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ "، " افلا تَذَكَّرُونَ " و ... به نقش مذکر بودن مخلوقات هستی، جهت یادآوری خدای معروف فطری، تأکید دارند و نتیجه این تفکر را تذکر خدا می‌دانند.

- ۰ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^۷
- ۰ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا ... وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا ... وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.^۸

۱- توحید صدوق / ص ۴۵

۲- نهج البلاغه / صبحی صالح / خطبه ۱۰۸

۳- همان / خطبه ۲۱۳

۴- توحید صدوق / ص ۳۵

۵- بحار / ج ۳ / ص ۳۳

۶- توحید صدوق / ص ۵۶

۷- بقره / آیه ۲۲۱

۸- ذاریات / آیه ۴۷-۴۹

- ۰ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِّمَنۢ ارَادَ اَنۡ يَذَّكَّرَ.^۱
- ۰ قُلْ لِّمَنۡ اَلْاَرْضُ وَمَنۡ فِيهَا اِنۡ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ.^۲

بسیاری دیگر از آیات هم ما را به تفکر در آفاق عالم فرا خوانده با بیان نشانه های روشن و قاطع وجود خدا، در آفرینش زمین^۳، کوه ها^۴، آب^۵، دریا^۶، گیاهان^۷، باد و باران^۸، خورشید و ماه^۹، شب و روز^{۱۰} آسمان^{۱۱} و ... همگان را به سوی آفریننده آن ها رهنمون گشته است، تا انسان در این همه شگفتی بیندیشد و راه برای وجدان خالق که در فطرت ما معروف است و هیچ شباهتی با آفریده ها ندارد، گشوده گردد.

۱- فرقان / آیه ۶۲

۲- مؤمنون / آیه ۸۴- ۸۵

۳- ذاریات / آیه ۲۰

۴- لقمان / آیه ۱۰

۵- انبیاء / آیه ۳۰

۶- نحل / آیه ۱۴

۷- انعام / آیه ۹۹

۸- روم / آیه ۴۶

۹- فصلت / آیه ۳۷

۱۰- همان

۱۱- غافر / آیه ۵۷

• خواستگاه تعقل و تفکر

این جاست که یکی از مهم ترین نقش های تعقل و تفکر، در مسئله خداشناسی روشن می شود، اگر تعقل و تفکر در این رابطه تأکید شده، برای این است که بدین وسیله انسان پس از دقت و تأمل در نظم نظام طبیعت، متذکر خدا شود؛ نه این که در ذات خدا فکر کند، زیرا که: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ. (هر که در ذات خدا دقت کند که چگونه است، هلاک می گردد)

علی هذا، مطالعه و تفکر در آفاق هستی، موجب می گردد تا موانع انکار خدا به کناری زده شود، و زنگارهای نهاده شده بر عقل و اندیشه زدوده گردد، تا زمینه دریافت معرفت خدای "مغفول"، مورد توجه واقع شود، و دل آماده دریافت تابش نور مهر الهی گردد. چنان که در دعای عرفه، که پر شکوه ترین جلوه های عبادت و معنویت، بر زبان بزرگ ترین حماسه آفرین شجاعت و معرفت، حضرت امام حسین علیه السلام جاری گشته، می خوانیم:

الْهِ أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي بِكِسْوَةِ الْآثَارِ وَ هَذَا الْإِسْتِْبَارُ.
«خداایا! برای شناسایی خود امر کردی که به آثار وجودت مراجعه کنند. از تو می خواهم که مرا به لباسی از انوار ذات مقدس خود و هدایتی که از طریق دیده بصیرت حاصل می شود، رجوع دهی.»

«این مطلب اشاره به این نکته است که هر چند مراجعه به آثار و خداشناسی از طریق آیات، مورد امر حضرت حق است و خداوند در قرآن کریم برای آشنا شدن با او، مکرر به مردم دستور داده که به آثار وجود او رجوع کنند و آیات علم و حکمت و قدرت او را مطالعه نمایند، ولی این معرفت، پایین ترین مرتبه شناخت خدا و مراجعه به آثار، در حقیقت کلاس اول خداشناسی است. کلاس های بالاتر، کلاس های کسوت انوار و هدایت استبصار است. کلاس هایی است که سراسر

حقیقت انسان را تجلّی گاه انوار ذات مقدّس حق می سازد و کانون جان آدمی را حُلّه ای از نور فرا می گیرد و در پرتو این نور، دیده دل، کانون هستی را می یابد.^۱

بدین سان، ملاحظه می کنیم که مطالعه در نظم و شگفتی های عالم وجود و تعمق در نعمت های بی پایان آفاقی، به عنوان بستر مطمئن است، که آدمی را آماده می سازد، تا بتواند، به دریافت حقیقی و راستین از معرفت خدا دست یابد معرفتی که نقش انسان در آن، تفکر و اندیشه از روی بصیرت در آفاق هستی و اقرار به خالق بی مثال آن است. ولی اصل آن معرفت، و تابش نور آن بر قلب فعل خداست و به دست دیگری نیست. دریافت این معرفت نیز اعطای خداست بر بنده، امری شخصی است، چگونگی ندارد و غیر قابل بیان با زبان یا هر ابزار دیگری است. هر کس باید خود آنرا بیابد و وجدان نماید.

۳. حجت عقل

عقل، در شرع انور اسلام دارای جایگاه بلند و والایی می باشد و موهبتی الهی است، تا انسان با این عطای نورانی و روحانی عرشی^۲، بتواند به راحتی راه را از چاه باز شناسد. خدای بلند مرتبه، با معرفتی آنچه به شخصیت آدمی لطمه می زند و مقامش را تنزل می دهد (لشکر جهل) و نیز عواملی که موجبات سعادت و عزّت او را فراهم می آورد (لشکر عقل) انسان را مورد عنایت خاص خویش قرار داد.

عقل، همان حجت باطنی^۳ است که بهترین مذکر و راهنمای به سوی اقرار و معرفت خداست. انبیاء آمدند تا نعمت فراموش شده میثاق فطری را به بشر تذکر

۱- مبانی خداشناسی / محمدی ری شهری / ص ۳۲۵ / چاپ سوّم

۲- رَوَحَانِیْنَ عَنْ یَمِیْنِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ. (بحار / ج ۱ / ص ۱۰۹)

۳- امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: اِنَّ لِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ: ظَاهِرَ، وَ بَاطِنَ. فَامَّا الظَّاهِرَ فَالرُّسُلُ وَالْاَنْبِیَاءُ وَالْاَلَا عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ اَمَّا الْبَاطِنُ فَالْمُقُول. (بحار / ج ۱ / ص ۱۳۷)

دهند (یَذْكُرُوهُمْ مَنْسَىٰ نِعْمَتِهِ) و گوه‌رهای دفن شده و پنهان مانده در عقل را که در زمره عالی‌ترین و درخشان‌ترین آن‌ها، معرفت فطری است، هویدا سازند.

... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.

" آنچه در عقل‌های انسان پنهان است اِثاره و آشکار کنند. "۱

معرفت توحیدی در مشهد عقل انجام پذیرفته و عقل شاهد بر این پیمان فطری بوده که از قبل (در عالم ذر) بر بشر عرضه گردیده و بهترین گواه بر آن بوده است.

این سخن نورانی امام سجّاد علیه السّلام در "مناجات خمس عشره" است که می‌فرماید:

الهِیَ بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ وَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ

« خدایا! قلب‌های شیدا، به سوی تو رام شده و عقل‌های مختلف، بر معرفت تو جمع گشته است. »

بر این اساس، اکنون اگر عقل به همان صورت قدسی و به دور از حجاب‌های نفسانی، ظاهر شود، بر آنچه شاهد بوده و بدان جمع گشته (جمعت العقول) گواهی خواهد داد و به ربوبیت خالق خویش اعتراف خواهد نمود. انبیاء الهی در فعال سازی عقل نورانی، و این‌که بشر از این نعمت بزرگ، برای وصول به خدا و دریافت معرفت واقعی حق استفاده کند، انسان را یاری می‌دهند. همان‌گونه که در فرمایشات امام کاظم علیه السّلام به هشام بن حکم، بر این نقش سفیران الهی تکیه شده است:

یا هشام! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيُعْقِلُوا عَنْ اللَّهِ.
 « ای هشام! خداوند انبیاء و فرستادگانش را به سوی بندگانش نفرستاد، مگر
 این که برای معرفت خدا تعقل ورزند.»^۱

• شرط رهنمونی عقل

اما شرط رهنمونی عقل به سوی خدای واقعی آن است که هر کس با اختیار خویش بخواهد از پرتو آن بهره گیرد. آری، عقل همان راهنمای درون است که هر کس خود را در معرض فروغ فروزان آن نهد، در تشخیص بیغول‌ها و بی‌راهه‌ها و رفتن به صراط مستقیم، توانمند خواهد شد و به خدا واصل خواهد گشت و در برابر او سر بندگی فرود خواهد آورد. اما اگر این چراغ روشنایی بخش را با گناه و معصیت تیره و تار سازد، یا با اعمال آلوده خویش در مقابل آن پرده ای سیاه آویزد، چه انتظاری از آن می‌توان داشت؟

اگر عقل که فرمانده لشکر رحمان است، به وسیله فرمانده لشکر شیطان یعنی هوا و هوس اسیر گردد، موقعیت و نقش خود را ایفا نخواهد کرد. فرماندهی که اسیر است قدرت و توان امر و نهی و هدایت ندارد. و چه زیبا فرموده علی علیه السلام :

كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ

« چه عقل‌های اسیری که در اسارتِ امیرِ هوای نفس قرار دارند.»^۱

حقیقت سرایی است آراسته هوی و هوس گرد بر خاسته
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

بنابراین، اگر عقل پاک نورانی، که معرفت خدا با حضور و تصدیق او بوده فرماندهی کشور وجود آدمی را بر عهده گیرد، و با سپاهیان (لشکر عقل) لشکر جهل و شهوات را نابود سازد، این عقل می‌تواند ارزش‌های راستین را حاکمیت بخشد و جوانه‌های معرفه الله را در جان‌ها شکوفا سازد و به سوی آنچه شاهدش بوده رهنمون گردد. اما چه فایده، که اکثر انسان‌ها، عقلشان در اسارت به سر

۱- نهج البلاغه / صبحی صالح / حکمت ۲۱۱

می برد - چه در اسارت تصوّرات و تصدیقاتِ ناصواب خویش، چه در اسارت هواهای باطل نفسانی و تعلّقات مادی، چه در اسارت تقلید از افکار وارداتی بیگانه، از نوع یونانی یا غیر آن - در نتیجه قدرت تعقل واقعی ندارند. (ولکن اکثر الناس لا یعقلون).

• حد واجب عقل در خداشناسی

علاوه بر آنچه گفته شد، عقل می‌تواند با تأمل در آثار خدا و نظم و دقّت به کار رفته در آنها، انسان‌ها را به درجه‌ای از خداشناسی نایل سازد؛ که البته نهایت این معرفت، که از راه تأمل و تفکر در مخلوقات حاصل می‌گردد این است که، جهان هستی خالق دارد.

بلی در طبع هر داندۀ ای هست که با گردنۀ گردانندۀ ای هست
به سخنی دیگر، عقل به آسانی قادر است از اثر پی به مؤثر، از پدیده پی به پدید آورنده و از مخلوق پی به خالق هستی برد. هر چه در آثار و مخلوقات تأمل بیشتری شود، دلالت بر خالق آشکارتر می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر این نکته تأکید می‌فرماید که، آیات و نشانه‌های روشن و قاطع وجود خدا در نظام هستی، به قدری زیاد است که عقل چاره‌ای جز اعتراف به او ندارد. آنجا که در خطبه ۱۶۵ نهج البلاغه می‌فرماید:

وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرٍ بِهِ.

"به قدری شواهد آشکار، بر آفرینش دقیق و قدرت عظیم خود اقامه کرد که عقل‌ها را به انقیاد و اطاعت خود در آورد و به اعتراف بر وجود خود واداشت."

در جایی دیگر علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

ظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ.

" خداوند، به وسیله نشانه‌های نظم و تدبیری که در آفریده‌هایش مشاهده می‌شود، در عقل‌ها ظاهر می‌گردد. "

سپس می‌فرماید: " از انبیاء در مورد خدا پرسیده شد، آن‌ها خدا را به هیچ حدّ و بعضی توصیف نکردند. "

بَلْ وَصَفَتْهُ بِفَعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ.

« بلکه او را به آثار و افعالش وصف نمودند و از راه نشانه‌هایش به او

راهنمایی کردند. »

و سرانجام آن امام عزیز، وجود خدا در پرتو نشانه‌ها و آثارش را برای عقل انسان، آنچنان ظاهر می‌داند که می‌فرماید: هیچ دانشمندی توان انکار خدا را ندارد.

لَا تَسْتَطِيعُ عَقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ.^۱

آری، اگر می‌بینیم در آیات فراوانی، بر به کارگیری عقل و تعقل تأکید شده منظور تفکر در آیات و نشانه‌های خدا و در صنع پروردگار و نعمت‌های فراوانی است که به بندگان عنایت فرموده، چنان که اگر به بسیاری از روایات بخش توحید در کتب حدیث و نهج البلاغه رجوع کنیم، برای تذکر و دلالت به خدا بسیاری از این پدیده‌ها و شگفتی‌های آن‌ها بر شمرده شده‌اند. هم چنین قبل از آیاتی که در آن‌ها " لَعَلَّهُمْ يَعْقِلُونَ "، یا " لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ " آمده، معمولاً نعمت‌های الهی و خلقت زمین و آسمان و سایر مخلوقات ذکر شده و آنگاه از انسان خواسته شده تا در آن‌ها بیندیشد، که به خدا راهنمایی گردد.

چنان‌که سخن امام کاظم علیه السلام در بخشی از فرمایشات خود به هشام بن حکم، ناظر بر این حقیقت است:

۱- اصول کافی مترجم / ج ۱ / ص ۱۹۳

یا هشام: قَدْ جَعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَزًّا دَلِيلًا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بَأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّرًا فَقَالَ: "وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ"^۱ و قال: "حَم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ"^۲ و قال: "وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ."^۳

مع هذا، از طریق دقت و اندیشه در جهان هستی، عقل به ما می گوید: هستی را هستی بخشی است دانا و توانا. اما آن هستی بخش چگونه است، درخور فهم و عقل ما نیست؛ ذات مقدس حق غیر از ذواتی است که ما با حواس ظاهری و باطنی با آنها سرو کار داریم. هیچ کس حق ندارد با عقل، در ذات خدا بیندیشد یا بخواهد که به کنه ذات و صفات باری تعالی پی برد.

همچنان که در کلام معصومین علیه السلام بر این نکته، فراوان پا فشاری شده است.

امام صادق علیه السلام : إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ^۴

امام جواد علیه السلام : هُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ^۵.

در دعای روز دوشنبه می خوانیم:

كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَا صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ.

«زبان از بیان غایت صفات و عقلها از رسیدن به کنه معرفت خدا ناتوانند»^۶.

۱- نحل / آیه ۱۲

۲- زخرف / آیه ۱ و ۲

۳- روم / آیه ۲۴

۴- بحار / ج ۱ / ص ۱۳۳

۵- بحار / ج ۳ / ص ۲۵۹

۶- بحار / ج ۳ / ص ۲۶۶

۷- مفاتیح الجنان

و نیز در مناجات العارفین، از مجموعه مناجات خمس عشره، امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ ادْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ.

به عقل نازی حکیم تاکی به عقلت این ره نمی شود طی
به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

شدت ضعف عقل در خدا، همانند شدت ضعف چشم، از دیدن و رویت اوست؛ چنانکه امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اخْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ.

« خدا از دسترس عقل دور است، همانطور که از دیده‌ها پنهان است. »^۱

امام صادق علیه السلام ضمن فرمایشات نورانی و گهربار خود به مفضل در "توحید مفضل"، پیرامون این که، اگر مسئله درک وجود خدا از تیررس عقل بشری به دور است، پس چگونه عقل یکی از طرق معرفت خدا شناخته شده می‌فرماید:

إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ تَوْجِبِ عَلَيْهِ الْأَقْرَارُ وَلَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ بِصِفَتِهِ.

« به درستی که عقل، خداوند را از این جهت می‌شناسد که موجب اقرار به وجود او می‌شود، نه از جهت احاطه به صفات او. »^۲

اینجاست که به "حد واجب" عقل در معرفت خدا پی می‌بریم؛ که علی علیه السلام فرمود:

۱- تحف العقول

۲- بحار / ج ۳ / ص ۱۴۷

لَمْ يَطْلَعْ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ.
 «گرچه خداوند عقل‌ها را از احاطه یافتن به صفاتش آگاه نساخته، ولی آن چه
 از معرفتش، که واجب و لازم است را نیز از او پنهان نساخته.»^۱

• اتمام حجت با فطرت

نکته قابل توجه این‌که: شناخت خدا از راه تفکر و تدبّر در آثار، آدمی را به
 این درجه از معرفت واصل می‌سازد که "خدا موجود است".^۲ این شناخت عقلی،
 قابل مقایسه با معرفت فطری خداوند نیست؛ زیرا در آن، خداوند شخصی و
 خارجی وجدان می‌شود که این وجدان، در واقع اعطای معرفت از طرف خدا بر
 قلب است.

استدلال‌های عقلی، در باب خداشناسی از راه پدیده‌های هستی و تفکر در
 مخلوقات، به عنوان هموار کننده موانع هدایت، چون سایر مُذْکَّرات، مقدمه وجدان
 خدای واقعی است و در نهایت، باید موجب دریافت معرفتی شود که صنع خداست
 و به هیچ وجه، با هیچ لفظ و عبارتی قابل بیان نیست. هرگونه معرفت عقلی از خدا
 که به معرفت فطری خدا منتهی نشود و با آن هماهنگ نگردد، مردود بوده و
 نمی‌تواند بیانگر معرفت راستینی از خدا باشد. همه راه‌های خداشناسی باید به
 فطرت منجر شود؛ زیرا به قدری پر جاذبه و قوی است که همه حجت‌ها به آن ختم
 و پایدار می‌گردد. اگر فطرت نباشد، هیچ ادله و حجج دیگری نفع نمی‌بخشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

بَصْنَعِ اللَّهِ يُسَدِّلُ عَلَيْهِ، وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَ تَثْبُتُ .

۱- نهج البلاغه / صبحی صالح / خطبه ۴۹

۲- ... غیرانه موجود فقط (بحار / ج ۳ / ص ۱۴۸)

« صنع خدا دلیل وجود اوست، عقل ما را به معرفت او معتقد می‌سازد و با فطرت، حجت تمام می‌گردد.»^۱

در این فرمایش نورانی به خوبی نقش آثار خدا، عقل و فطرت (سه عنصر معرفت) در ارتباط با بحث خداشناسی، بیان شده است.

هم‌چنین امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، الهام معرفت را که صنع خداست، موجب تمام شدن حجت بر بندگان معرفی می‌نماید.

أَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ بِأَنْ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ.

« با الهام معرفت خود بر من، حجت را تمام و واجب ساختی.»

۴. بلا

انسان، هنگامی که پا به این جهان می‌نهد، مجموعه‌ای از توانمندی‌ها و استعدادها را همراه دارد که در وجود او دهن است و علاوه بر قوای مختلف نفس او حامل زیباترین و پرجاذبه‌ترین جلوه معرفت، یعنی فطرت خداشناسی می‌باشد. این توانایی‌ها با آمدن او به سرای خاکی، با تعلق یافتن او به دنیا محجوب شده و مورد غفلت قرار گرفته است. این امور پنهان مانده، که بالقوه و به گونه‌ای بسیط در وجود آدمی هست و مورد نسیان او واقع شده، نیاز به مذكّر و منبّه دارد تا به صورت مرکّب، بالفعل گردد و مورد توجه قرار گیرد.

پیامبران الهی، به عنوان بزرگ‌ترین مذكّرین، مهم‌ترین نقش را در بیداری وجدان‌های خفته دارند. اما گاهی وابستگی انسان به زرق و برق دنیای فانی، آن چنان او را وابسته و در بند م‌سازد، و آدمی به قدری شیفته زیبایی‌های فریبنده مادی می‌گردد، که تحت تأثیر جاذبه کاذب آن، به تذکرات و دلسوزی‌های پیامبران

۱- توحید صدوق / ص ۳۵

توجه نمی‌کند و هم‌چنان راه خود را می‌رود و در غفلت از دارایی‌ها و آگاهی‌های گران سنگ خود - که از جمله قوی‌ترین آن‌ها معرفت خداست که در وجود او فراموش شده مانده است - اصرار می‌ورزد.

جمال یار ندارد غبار و پرده ولی غبار جان بنشان تا نظر توانی کرد

• عامل رهایی از غیر خدا

این جاست که خدای رحیم، بنده‌ای را که چنین به متاع دنیا دل بسته و از گوهر مخزون در نفس خویش غافل مانده، مورد توجه قرار می‌دهد و با تازیانهٔ بلا، انسان خفته در غفلت را بیدار می‌کند. چون انسان، براساس "حب ذات" خود را دوست دارد، لذا بلا یکی از بهترین اسباب کنده شدن او از وابستگی‌هایی است که به شدت او را به خود مشغول ساخته است.

هنگام بلا و مصیبت، چون غل و زنجیرهای جاذبه‌های کاذب کنار می‌رود انسان از همه چیز بریده شده و خودش می‌شود. آنگاه براساس همان غریزه حب ذات، آدمی در موقعیتی قرار می‌گیرد که حاضر است برای رهایی از بلا و حفظ "خود"، همه چیز را رها کند تا خود را نجات دهد^۱. وقتی وابستگی‌های فریبنده دنیا قطع شد و انسان دستش از همه جا کوتاه گردید و خودش شد، در این‌جا آن فطرت و معرفت، که در وجود او هست و تاکنون به علّت تعلّقات مادی نمی‌خواست به آن توجه کند و پنهان مانده بود، از روی اضطرار آشکار می‌گردد و فرد مبتلا، برای نجات خود با تمام وجود به سوی خدایی که با مهر او آشنایی قبلی

۱- همان گونه که وقتی در جسمش مرض صعب‌العلاجی پیدا شود، برای حفظ خود حاضر می‌شود از همه ثروت و موجودی خویش بگذرد تا بهبود یابد.

دارد و او را بالاترین یاری دهنده می‌داند، روی می‌آورد و با تمام وجود او را وجدان می‌کند و از او مدد می‌طلبد.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

مردی درباره تفسیر "الله" از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسد. حضرت می‌فرماید: هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعٍ مَا هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ...

« خدا کسی است که به هنگام نیازها و سختی‌ها، هر آفریننده‌ای وقتی امیدش از غیر او قطع شد و دستش از علل طبیعی کوتاه گردید، به او پناهنده می‌شود. »^۱
هنگام بلا و ناچاری، چون انسان در یک وضع و شرایطی می‌افتد که از محسوسات کنده می‌شود، در موقعیتی قرار می‌گیرد که ارتباط او با قدرتی پنهان برقرار می‌گردد؛ اما این ارتباط بوسیله حواس ظاهری نیست، بلکه با قلب است. بنابراین، از این دریافت وجدانی خود، هیچ صورت ادراکی و حسّی نمی‌تواند داشته باشد. حتّی این یافتن خود را، با این زبان که در دهان است و هیچ ابزار مادی دیگری نمی‌تواند به لفظ و عبارت در آورد.

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

در این حالت، او خدا را با تمام وجود یافته، ولی چون ابزار این یافتن دل بوده و امکان بیان این دریافت شدید، به هیچ گونه‌ای در او نیست، لذا به وّله می‌افتد. زیرا او الله است و الله، از ریشه وّله (وّله، یأله) و حیرت است و معرفت او وّله انگیز می‌باشد.

در این حال، نه می‌تواند بگوید، خدا نیست (حدّ تعطیل)، نه می‌تواند بگوید، خدا چیست (حدّ تشبیه). بدین سبب، امر خدا عجیب است. (امر الله کله عجیب).

• کشتی نشستگان

در کتاب آسمانی قرآن، در آیات زیادی مسئلهٔ بلا به عنوان یکی از بهترین راه‌های معرفت خدا معرفی شده^۱ و دربارهٔ گروهی که روی عوامل غفلت آور و فطرت پوش، خدا را فراموش کرده‌اند می‌فرماید:

« هنگامی که در کشتی سوار می‌شوند و بلایی به آن‌ها روی می‌آورد از عمق جان الله را می‌خوانند، ولی آنگاه که آن‌ها را به ساحل نجات رساندیم دگر بار مشرک می‌شوند.»^۲

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، مرا به شناسایی خدا راهنمایی کن و بگو وجودش چگونه است؟ زیرا اهل جدل و شک اندازان، پیش من از شبهات در این باره زیاد بازگو کرده‌اند و من سرگردان شده‌ام!

حضرت فرمود: ای بنده خدا آیا سوار کشتی شده‌ای؟ گفت: آری، حضرت فرمود: آیا شده که کشتی شما در گرداب‌ها از پای در آید و هیچ کس و یا کشتی‌ای نباشد تا شما را نجات دهد؟
- آری؛

۱- برای نمونه رجوع به آیات: ۵۳ نحل - ۸ زمر - ۱۲ یونس - ۳۳ روم - ۶۷ اسراء - ۷ زمر و ...

۲- فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. (عنکبوت / آیه ۶۵)

- در آن صورت، وقتی که دستت از همه جا کوتاه و امیدت از هر جا قطع گشت از که امید خلاصی داشته‌ای؟ و آیا شده که قلبت به سوی کسی رفته و از وی امید نجات از هلاکت را داشته باشی؟
- آری؛

امام علیه السلام فرمود: همان خداست ... (فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ)^۱
کشتی نشستگانیم، ای باد شطّه بر خیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

« ... در یکی از کشتی‌های اقیانوس پیما سوار بودم و از قاره‌ای به قاره‌ای می‌رفتم. قریب دو هزار مسافر در این کشتی بود. انواع وسایل تفریح از قبیل: سینما، تئاتر، استخر شنا، مغازه‌های متعدّد ... در آن‌جا وجود داشت و مردم همه سرگرم بودند. برای تشریفات، کلیسای کوچکی هم در کشتی ساخته بودند و من چند بار که به آن‌جا سرکشی کردم، دیدم در فضای کوچک آن‌جا جز دو سه پیرمرد و پیرزن دیده نمی‌شود! ناگهان در بولتن خبری کشتی خبر دادند که اطلاع رسیده که چند کوه یخ مواج در مسیر کشتی وجود دارد. چون حضار کم و بیش از سرنوشت کشتی تایی تانیک^۲ و برخورد آن با کوه یخ اطلاع داشتند و می‌دانستند که متجاوز از ۱۵۰۰ نفر در این حادثه از بین خواهد رفت. دچار رعب و ترس فوق العاده‌ای شدند و همه دست به دعا و تضرّع و زاری برداشتند و به اطاق کوچک کلیسا هجوم بردند و ازدحام جمعیت در آن محل چنان شد که، اگر سرسوزن

۱- توحید صدوق / ص ۲۳۱

۲- کشتی تایی تانیک مجهزترین کشتی عصر خود بود که ناخدای آن گفته بود: "خدا هم نمی‌تواند کشتی مرا غرق کند." اتفاقاً در همان سفر اول با کوه یخ تصادف کرد و نزدیک به دو هزار نفر از سرنشینان آن که اغلب از ثروتمندان بودند جان سپردند.

می افتاد به زمین نمی رسید! و تازه جمعیت کثیری پشت در و دالان نزدیک کلیسا اجتماع کرده و سعی داشتند خود را به آنجا برسانند. نکته جالب در این جا بود که در بین کسانی که به طرف معبد هجوم کردند چند نفر مادی و طبیعی وجود داشت که اتفاقاً چند ساعت قبل آن ها را مشغول بحث و جدال با عده ای دیدم و می خواستند با هر زبانی که شده، ثابت کنند بشر متکی به خود است و هیچ مبدأ و منشأی که بدان ملتجی شود نیست...! اما همین اشخاص بی دین را مشاهده کردم که در آخرین لحظات احساس خطر، ناچار شدند که رو به خدا آورند و با همه هم صدا شوند! شنیدم که یکی از آن ها به کسی که در کنارش ایستاده بود می گفت: ما با شما هم عقیده شدیم، بایستی پناهگاهی برای موقع بیچارگی باشد! ^۱

کشتی شکسته، دست زجان شوید از تو نه

آنجا که عاجز آمده، تدبیر ناخدا

آنجا که دست هیچ کسش نیست دستگیر

مسکین دل شکسته تو را می کند صدا

فرعون، طاغوت خون آشام تاریخ مصر که فریاد " انا ربکم الاعلی " سر می داد، با همه استکبار و استهزایی که از خدای موسی داشت، آنگاه که در چنگ دریا خود را گرفتار دید (حتی اذا ادركه الغرق)، او هم، این چنین به ندای فطرت پاسخ گفت:

أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ^۲

۱- مبانی خداشناسی / محمدی ری شهری / به نقل از سالنامه نور دانش سال ۱۳۴۲ / ص ۵۴

۲- یونس / آیه ۹۰

« پاسکال به دین و امور معنوی اعتقاد نداشت. او روزی با درشکه خود از روی پلی عبور می کرد که اسب وی رم کرد و او در یک وضعیت بسیار خطرناکی، با درشکه به زیر پل سقوط کرد ولی به طرز اسرارآمیزی از این حادثه عجیب جان سالم به در برد، این مسئله موجب بیداری فطرت وی گردید. او از آن به بعد، در کلیسای "پروویل" معتکف گردید و به امور دینی پرداخت، آنچنان که روسو وی را "ریاضیدان عارف"، نامید.^۱»

علی هذا، در منطق دینی، بلاها یکی از مهم ترین عوامل یاد کرد و تذکر خداست. خصیصه بسیاری از بلاها و سختی ها در این است که گوهر فطرت توحیدی انسان ها را از لابلای موانع غفلت ها ظاهر می کند و او در کنه وجود خویش به یاد خدا می افتد و از عمق جاننش خدا را می خواند. در واقع بلا پلی است بین خالق و مخلوق، که از این رهگذر عنایت و مهرورزی خدا شامل حال بنده می شود. بلا آیت دوستی خداست. (البلاء للولاء)

« هرگاه خدا بنده ای را محبوب شمارد، او را در بلا غوطه ور می کند.^۲»

« خدای بزرگ با بلا بنده مؤمن خویش را مورد عنایت قرار می دهد.^۳»

پاکان، ستم زجور فلک بیشتر کشند گندم چو پاک گشت، خورد زخم آسیا

از این رو مردان خدا، بلا را هدیه ای از جانب محبوب دانسته و مقاومت و بردباری در مقابل آن را شرط دوستی واقعی می دانند.

عشق دعوی و بلا دیدن گواه چون گواهی نیست دعوی شد تباه

۱- آفریدگار جهان ص ۷۹

۲- قال الصادق علیه السلام : ان الله اذا احب عبدا غنه بالبلاء غنا (بحار / ج ۶۷ / ص ۲۰۸)

۳- قال الصادق علیه السلام : ان الله تبارک و تعالی ليتعاهد المؤمن بالبلاء. (همان / ص ۲۳۶)

معمولاً انسان در راحتی‌ها و شادی‌ها کمتر یاد خدا می‌کند و با وابسته شدن به زر و زیور دنیای فانی خویشتن را سرگرم می‌سازد. و چه بسا، با دست یابی به قوا و امکانات زودگذر، سر به عصیان بر می‌دارد و گاهی با استغنائی که در خور می‌بیند، پرچم طغیان و سرکشی به پا می‌کند. (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَاهُ اسْتَغْنَى) اما آن هنگام که تیر بلا و مصیبت به سوی او نشانه می‌رود، چون زنگ بیدار باشی او را از خواب غفلت بیدار و متوجه خالق هستی می‌کند. خالق که پاسخ دهنده درخواست بیچارگان است و آنگاه فریاد بر می‌آورد:

يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ^۱

یا مُلْجَأِیْ عِنْدَ اضْطِرَّارِیْ.^۲

۵. فقر

• غرق فقر و فاقه

با وجود توانمندی‌های فراوانی که به انسان عطا شده و قدرت‌ش به حدی است که می‌تواند بر طبیعت سلطه یابد و بسیاری از مشکلات درونی و برونی‌اش را به کمک اندیشه و قوای خدادای مرتفع نماید، اما این همه، او را از فقر و فاقه نمی‌رهاند و در هر لحظه ممکن است به یک دم، طومار زندگی‌اش در هم ریخته شود. هر کس یک توجه وجودی و وجدانی به خویش داشته باشد، خود را سر تا پا نیاز می‌یابد؛ نیازی که بر همه هستی‌اش سایه افکنده است. این ضعف و ناچیزی،

۱- مفاتیح الجنان / مناجات المفتقرین

۲- همان / دعای جوشن کبیر

چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد و سراسر جسم و روح، ظاهر و باطنش را در بر نگرفته باشد. قرآن می‌فرماید:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا

« انسان ضعیف آفریده شده است. »^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ضعف و بیچارگی انسان کلامی عالی و زیبا دارد که می‌فرماید:

مُسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومُ الْأَجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تَوَلَمُهُ وَ تَقْتُلُهُ وَ تُنْتِنُهُ .

« محتاج و درمانده فرزند آدم: اجلش پنهان (نمی‌داند کی می‌میرد)، بیماری و دردهایش پوشیده (همواره در معرض پیشامد و بیماری‌های ناگوار می‌باشد) عملش نگهداری می‌شود (در نامه اعمالش ثبت گردیده و اگر خودش هم فراموش کند، از او فراموش ننماید)، پشه او را دردناک می‌سازد و گلوگیری آب یا غذایی او را می‌کشد و عرق، او را متعفن و بدبو می‌سازد. »^۲

۱. در بعد جسمی: از همان ابتدا که قدم در گیتی می‌نهد موجودی ضعیف و ناتوان (اوله نطفه) و هنگامی که رشد می‌کند و به مراحل کمال جسمانی نایل می‌شود، با انواع کاستی‌ها و مرض‌ها مواجه بوده، قوایش تحلیل می‌رود، توانش کاهش می‌یابد، جسمش فرتوت می‌گردد، پشه‌ای او را از پای درمی‌آورد، دردی کوچک او را افتاده و نالان می‌سازد. هیچ لحظه‌ای نمی‌تواند به بقای خود امیدوار، و به امکانات مادی خود مطمئن باشد. در انتهای کار هم در چنگال مرگ، آن‌چنان مقهور و به ضعف و زبونی می‌افتد که دستش از همه چیز کوتاه گشته، فقیرالذات

۱- نساء/ آیه ۲۸

۲- نهج البلاغه / حکمت ۴۲۱

بودن خود را، با همه وجود می‌یابد (آخره جیفه). چه زیباست کلام گهربار صدای عدالت و انسانیت حضرت امیرالمومنین علیه السلام که می‌فرماید:

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ . وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَقَّهُ.

« فرزند آدم را با فخر فروشی چه کار؟ او که ابتدایش نطفه‌ای بدبو و انتهایش مرداری گندیده است. نه خود را روزی می‌دهد و نه مرگ خویش را دفع می‌نماید. »^۱

۲. در بعد روحی: هر لحظه با انواع دگرگونی‌ها، غم‌ها، مرض‌ها، اضطراب‌ها، کاستی‌ها و نادانی‌ها روبروست. به شادمانی‌اش نمی‌تواند دل بندد چون ناگهان به غمی جانکاه بدل می‌شود. به آرامشش نمی‌تواند امید داشته باشد چون با حادثه کوچکی به اضطراب می‌افتد. به دانایی‌های خود نمی‌تواند تکیه نماید، چون ممکن است از بین برود و به نادانی افتد. به دارایی‌هایش نمی‌تواند دل خوش کند، که با جرّقه‌ای بر باد می‌رود ...

• آئینه غنای خدا

این را هر کس می‌یابد که فقیر بالذات است. ما انسان‌ها چیزهای بسیاری را دارا هستیم اما به هیچ یک نمی‌توانیم اعتماد کنیم؛ چون هر لحظه ممکن است از ما ستانده شود. بنابراین، ما هرچه داریم به تملیک دیگری است و از خود چیزی نداریم. دارایی‌های ما متکی و مستند به دیگری است که به ما تملیک نموده چون اگر مستقیماً مربوط به خودمان باشد، ما هیچ وقت نمی‌خواهیم آن‌ها را فاقد شویم و فقیر بمانیم. هر کس همیشه خود را شاد، سالم و بی غصّه می‌خواهد و از هرگونه

کاستی گریزان است، اما چه کند که هر چه بخواهد نمی تواند بدان دست یابد و بر هیچ چیز مالک مطلق نیست. پس معلوم است آن چه را ما مالک هستیم، مالکیت ذاتی نیست، بلکه دیگری به املاک ما املکیت دارد، و تا وقتی تملیک او شامل حال ما شود مالکیم، و الا فقیریم. (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ)^۱

تأمل در این همه عجز و ناتوانی، موجب می شود تا آدمی خود را با تمام وجود وابسته و محتاج ببیند، محتاج چه کسی؟ محتاج کسی که غنای محض است (الله الصَّمَد) و نیازمند بی نیازی که، نیاز همه به سوی اوست، و نیاز در او راه ندارد. (يَا كُنْزَ مَنْ لَا كُنْزَ لَهُ)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

« ای مردم! شما همگی فقیر بسوی خدائید و خداست که غنی و ستوده است. »^۲

در این حال، بنده همه چیز را چون خود، غرق در نیاز می بیند و به گونه ای فطری، به دنبال قدرت کاملی می گردد که نیاز و فقر در او راه ندارد و غنای مطلق است. (كنز المقتقرین) نیز اگر به همه فقر و ضعف هایی که در خود دارد، توجه وجدانی کند و بباید که محتاج است، در این احساس نیاز، وجود قدرتی را می یابد که پیوسته او را تغذیه و اداره می کند و دم به دم مدد می دهد؛ و گر نه او خود، به آنچه می خواهد توان رسیدن ندارد.

نکته مهم این که، در این حالت، این را هم می یابد که این قادر فریاد رس از سنخ آنچه او دیده و تجربه نموده نیست، زیرا اگر از سنخ آن چیزی بود که او دیده و حس کرده، آن هم باز محتاج دیگری بود.

۱- محمد / آیه ۳۸

۲- فاطر / آیه ۱۵

انسان پس از شناخت فقر خود، و این احساس اولیه، که او هیچ است و ناتوان، و از هیچی به چیزهایی دست یافته و نعمت‌هایی بر او ارزانی گشته، که اگر در پی شمارش آن‌ها برآید، نمی‌تواند؛ در این صورت خود را رهین و بدهکار این همه لطف و عطای اعطا کننده نعمت‌ها می‌بیند و در مقابل او سر سپاس و تعظیم فرود می‌آورد. هر چه بیشتر به لطف و نعمت‌های منعم پی برد مهر او بیشتر در دلش جای می‌کند و شدیدتر به سویش می‌رود. این جاست که می‌گوئیم: "فقر" ما آئینه "غنا" خدا، و وجدان فقر، وجدان خداست. کسی که فقر خود را بیابد، خدا را می‌یابد و از عمق جان فریاد بر خواهد آورد:

یا مغنی البائس الفقیر.

• همه، هر چه داریم از اوست

بدین سان، می‌یابیم که ذاتاً ندار، ناتوان و فقیریم. ما دانا، دارا و توانا نبودیم دیگری به ما داد و همه غنا و مالکیت ما از غیر ماست، که او به ما املک است (بِالْقُدْرَةِ الَّتِي مَلَكَهَا وَهُوَ بِهَا أَمْلَكُ).

از این روی، ما مستکفی به ذات نیستیم و کمالات را از غیر داریم. (وَهُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ).^۱

گاهی هم همه دارایی‌ها از ما گرفته می‌شود، تا دوام فیض برای ما شبهه ذاتی بودن فیض ایجاد نکند و تصور کنیم که همه کمالات از خود ماست. مثلاً اگر کسی علی الدوام سالم باشد، ممکن است صحت را مال خودش بداند؛ لذا گاهی صحت را از او می‌گیرند، که بداند مال او نیست. کمالات ما فیوضاتی هستند که از یک فیاض خارج از ذات بر ما افاضه می‌شوند و او خداست.

۱- توحید صدوق / ص ۳۶۱

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ، بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

روی این مبنا، می‌یابیم که نفی و اثبات به دست خداست و او محول الحول و الاحوال است و ما از خودمان بالاستقلال چیزی نداریم. لذا تا انسان معتدل است و هشیاری دارد، هرگز کسی نمی‌تواند به او بگوید تو خدایی! زیرا چگونه به او خدا گفته شود، در حالی که می‌یابد سر تا پا نیازمند و فقیر است و هیچ یک از کمالات از خود او نیست. هر ذی شعوری به خوبی این حالت را در خود می‌یابد.

این‌گونه معرفت، هیچ‌گاه انسان را از خود بی خود نمی‌کند که با همه ضعف و کاستی‌ها که دارد، سخنانی کفرآمیز بر زبان براند و صدای "انا الحق" از حلقوم صادر نماید، یا همه چیز را خدا بداند. بلکه یک حالت شرمساری و خجلت به او دست می‌دهد که بدون لیاقت و شایستگی، این همه مورد عنایت ذات الهی قرار گرفته است.

شکر نعمتهای سرشارت مرا مقدور نیست

بر زبان الکنم حمد و ثنا میسور نیست

من چگونه قادرم حاصل کنم شکر تو را

چون از آن هم، جای شکر دیگری ماند، به جا^۲

۱- آل عمران/ آیه ۲۶

۲- نویسنده

• سینای نیاز

"فقر و نیاز"، یکی از زیباترین صفات و پرمزلت‌ترین حالات یک انسان است. کمال آدمی در سایه نیاز و فقر اوست. به جرأت می‌توان ادعا کرد: آدمیان به میزان درجات نیازشان کامل‌ترند، و به میزان بی‌نیازی که در خود می‌بینند از آن دورند. در حقیقت، اوج "کمال" انسان، در اوج "نیاز" اوست. آدمی هر چه کامل‌تر شود، خود را محتاج‌تر می‌بیند و هر چه بزرگ‌تر گردد، خود را کوچک‌تر می‌نگرد. انسان‌ها هر چه بزرگ‌ترند، محتاج‌ترند. کسی که خود را در قلّه فقر می‌بیند، هر دم بیم سقوط دارد، و آن‌که خود را در اوج بلندی نمی‌بیند و در ارتفاع نیست، ترسی و خطری احساس نمی‌کند تا مراقب خویش باشد و احتیاط کند.

بنابراین، درجات تعالی و مقامی آدمی را می‌توان به مقدار نیازی که در خود احساس می‌کند سنجید. هر چه این شعاع در او پرتو افکن تر و گسترده‌تر گردد ابعاد وسیع‌تری از وجودش را روشن می‌سازد.

پیامبران و امامان علیهم السلام که خویش را در اوج نیاز می‌دیده‌اند، به اوج عزّت پرواز کرده‌اند، که جلوه این نیازها در دعاها و مناجات‌هایی که از آن قدسی صفتان به ما رسیده منعکس می‌باشد. زیرا دعا بهترین و پرشکوه‌ترین ابزار ابراز "نیاز" به درگاه "بی‌نیاز" است.

0 ... عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَاضِعٌ فَقِيرٌ بَائِسٌ مُسْتَكِينٌ مُسْتَكِينٌ مُسْتَجِيرٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيًّا وَلَا نُشُورًا.^۱

0 یا عَلِیمَا بَضْرًی وَ مَسْکَتًی وَ یا خَبِیراً بِفَقْرٍی وَ فَاقَتًی.^۲

0 به عیسی بن مریم گفته شد، ای روح الله! چگونه صبح را به سر آوردی؟
فرمود:

۱- مفاتیح الجنان / دعای بعد از نماز عصر

۲- همان / دعای کمیل

أَصْبَحْتُ وَ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ قُوَّتِي، وَ النَّارُ أَمَامِي، وَ الْمَوْتُ فِي طَلْبِي، لَا أَمْلِكُ مَا أَرْجُو وَ لَا أُطِيقُ دَفْعَ مَا أَكْرَهُ، فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي.

« صبح کردم در حالی که خدای تبارک و تعالی بالای سرم، آتش در مقابلم مرگ در جستجویم، مالک آنچه بخواهم نیستم و قدرت بر دفع آن چه نمی‌پسندم ندارم. پس چه فقیری از من فقیرتر؟! »^۱

O الهی کسری لا یَجْبِرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَ حَنَانُكَ وَ فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ أَحْسَانُكَ.

« خدایا ! شکستم را جز لطف و مهر تو جبران نمی‌کند و فقرم را جز محبت و احسان تو برطرف نمی‌سازد. »^۲

• بی‌نیازی در نیاز

"احساس نیاز"، اگر واقعی و از روی بندگی باشد، خود بی‌نیازی است. "وجدان ناداری"، اگر توأم با روح عبودیت باشد، خود عین "دارایی" است. در این احساس، ضمن این که آدمی خویش را در حضيض احتیاج و دردمندی مشاهده می‌کند، به اوج "بی‌نیازی" پر می‌کشد و به قله شرف و عزت و بندگی صعود می‌کند، که این همان مقام قرب بندگان صالح و عباد خالص خداست. یا غِنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي.

... و این، "بی‌نیازی در نیاز"، "دارایی در ناداری"، "ثروت در فقر" و این فقر، عین ثروت و والاترین غنا است. در یک کلام، "مقام فقر"، "مقام فخر" است. که فرمود صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ : الْفَقْرُ فَخْرِي.

۱- بحار / ج ۷۶ / ص ۱۷

۲- مفاتیح الجنان / مناجات المفتقرین

اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْغَنَىَّ مِنْ اسْتَغْنَى بِكَ وَ اِفْتَقَرَ اِلَيْكَ وَ الْفَقِيْرَ مِنْ اسْتَغْنَى بِخَلْقِكَ
عَنْكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْنِنِىْ عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَ اجْعَلْنِىْ مِمَّنْ لَا
يَسْبُطُ كَفًّا اِلَّا اِلَيْكَ .

« خدایا ! غنی کسی است که به تو استغنا جوید و فقیر تو باشد. فقیر واقعی
هم کسی است که تو را رها و از خلق تو بی نیازی جوید. پس درود بفرست بر
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و من را به وسیله خودت، از خلقت
بی نیاز ساز و آن گونه ام ساز که دستم را جز به سوی تو دراز نکنم.^۱
در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

لطف الهی را در حق بنده نظاره کن و بنگر، که ما در واقع و به کلمه جامعه
کلیه سر تا پا نیازیم.
وَسَأَلْتُكَ الْحَقِيْرَ الذَّلِيْلَ الْبَائِسَ الْفَقِيْرَ الْخَائِفَ الْمُسْتَجِيْرَ ... وَ اَنَا بَعْدُ
اَقْلُ الْاَقْلِيْنَ، وَ اَذَلُّ الْاَذَلِّيْنَ، وَ مِثْلُ اَوْ دُوْنَهَا.

« خدایا ! از تو درخواست می کنم، درخواست بنده کوچک و درمانده و
نیازمند و فقیر و ترسان و پناه آورنده، منی که کمترین کمتران و ناتوان ترین
ناتوان ها و مثل ذره، بلکه کمتر از آنم.^۲
اما خداوند مهربان، این بنده سراپا ذلت و مسکنت را به لطف خود، در سایه
اعتقاد و ایمان به توحید و بندگی، سراسر غنا و توانگری می بخشد و او را به اوج
عظمت و بزرگی پرواز می دهد و در اعلی علین ساکن می کند. اگر بنده در سایه

۱- فقرات دعای زیارت از ناحیه حضرت مهدی علیه السلام / بحار / ج ۱۰۱ / ص ۳۲۶

۲- صحیفه سجاده / دعای ۴۷ / شماره ۷۴ و ۷۵

این رحم و عطوفت خدا به مقام فقر دست یابد، بزرگترین فخر و فلاح را نصیب خود ساخته؛ آیا این بزرگترین سعادت نیست؟ آیا فقر و نیاز ما، زیباترین محل تجلّی انوار رحمت خدا نیست؟ پس جا دارد که با منادی شور و شوق بندگی و زینت عابدان واقعی، امام سجاد علیه السلام هم آواز شویم که:

... وَ زِدْنِي الْيُكَّ وَ فَقْرًا.

«خدایا! بر فقر و نیازمندیم به درگاهت بیفز.»^۱

یارب مکن از لطف، پریشان ما را هر چند که هست جرم و عصیان ما را
ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم محتاج به غیر خود مگردان ما را

• رمز نیاز

وابستگی‌های فریبده دنیوی، مانع بزرگ وجدان فقر است. انسان تا از آن‌ها رها نشود، خود را نیازمند به خدا نمی‌بیند. هر چه خود را از تعلّقات مادی رها تر سازد و لیسیده‌تر شود و زنجیرهای آرایش‌ات اعتباری فانی را از خود دورتر سازد، فقر و وابستگی خود را بیشتر احساس می‌کند و در نتیجه، خود را نیازمند تر به خالق خویش خواهد یافت. قید و بندهای دنیوی آن قدر آدمی را به خود مشغول می‌سازد، که افق‌های دور دست را نمی‌بیند و در محدودنگری، خویش را بی‌نیاز و خودکفا می‌پندارد. پول، مقام، علم، شهوت و ...، عناصری‌اند که اگر هدایت الهیه را نداشته باشند، در انسان، احساس بی‌نیازی و خود کفایی کاذب ایجاد می‌کنند و او را از دیدن واقعیت "نیازمندی خود"، و کمال یابی باز می‌دارند. گناه، خطرناک‌ترین دشمن "احساس فقر" است، که آدمی خودش را فراموش می‌کند؛ "خود محتاجش" را.

آن‌ها که خود را در جاذبه "بی‌نیازی" در حرکت می‌دانند، در غرور و کبر و خود بینی غوطه‌ورند. احساس نیاز، این صفات تیره را، که شخصیت انسانی را لکه دار می‌کند، می‌شوید، و او را در چشمه خصال زیبای تواضع، فروتنی حقیقت بینی، عزت نفس و کمال خواهی تطهیر می‌کند.

وقتی آلودگی‌های نفس، که بزرگ‌ترین حجاب "وجدان فقر" است، به کناری زده شد و فهمید که هیچ چیز مال او نیست، خود را رها و آزاد از هر چیز می‌بیند، در این رهایی از همه چیز، اتصال به یک چیز برقرار می‌شود، که او همه چیز، یعنی: کَنْزُ الْفُقَرَا است.

این قرآن است که می‌فرماید:

اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

«اگر فقیر باشند، خداوند با فضل خویش آن‌ها را بی‌نیاز خواهد ساخت و او گشایش دهنده داناست.»^۱

ای جمله بیکسان عالم را کس	یک جو کرم تمام عالم را بس
من بی کسم و کسی ندارم جز تو	یارب تو به فریاد من بیکس رس

۶. تحولات و تطورات

با نگرش به جهان پیرامون خویش، خواهیم دانست که در مجموعه هستی هیچ چیز قرار و ثبات ندارد. همه چیز در حال بی‌قراری و صیرورت است. حکما و متفکران بشر، از کهن‌ترین ایام تا کنون، هریک به نوعی بر عدم ثبات موجودات عالم، از یک ذره خاک، تا کرات و افلاک معتقدند؛ تا جایی که گفته‌اند: جوهر هر

چیز در حرکت و دگرگونی است. و اصلاً عالم را، عالم کون و فساد، یعنی: وجود یافتن و از بین رفتن می‌دانند. این حقیقتی است آشکار، که همگان بر آن اتفاق نظر دارند.

انسان به عنوان عضو بسیار کوچکی از هستی، از این قانون جهان شمول و فراگیر مستثنی نیست. بلکه او بهتر از هر چیز دیگری، با دگرگونی و زیرو رو شدن روبروست. تغییرات، در ظاهر و باطن او جاری است و این چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد.

• چهره های تحوّل

0 هر کس به روشنی جسم خویش را در حال تغییر و تبدیل می‌بیند. مراحل مختلف طفولیت، جوانی و کهولت چیزی نیست که همه آن را طی نکنند. بدن مرتّب در طول عمر، در حال افتادن از حالتی به حالتی دیگر است. شکل ظاهری آن تغییر می‌کند، جسم فرسوده می‌گردد، موها سفید می‌شود، قوای جسمانی به تدریج تحلیل می‌رود، حواسّ در حال دگرگونی و ... بدن حالات مختلف را از نظر صحّت و مرض طی می‌کند. و بشر این را می‌یابد که این‌ها را کسی غیر از خودش، در او به وجود می‌آورد .

0 روحیات و خلقیات انسان هیچ‌گاه ثابت نیست. می‌یابد که از علم به جهل، از شادی به حزن، از قوّت به ضعف، از امن به خوف و بالعکس، از حالتی به حالت دیگر می‌افتد. اگر به حالات درونی خویش اندک توجّهی کند، خواهد یافت که پیوسته زیرو رو و بالا و پایین می‌شود. هیچ لحظه‌ای نمی‌تواند به وضع موجود خود دل بندد و آن‌را پایدار پندارد. الآن در وضعیتی است، لحظه‌ای دیگر ممکن است چهره‌ای دیگر بیابد. این تحولات نفسانی

حاکمی از آن است که خود انسان، آن‌ها را برای خودش به بار نمی‌آورد، بلکه تحوّل حال و تغییر وضع او، در دست دیگری است.

0 گاهی اتفاق افتاده که مدت مدیدی به فکر یک مطلب علمی، یا حل یک مشکل فکری تلاش می‌کند، ولی به آن نمی‌رسد. ناامید و خسته، پس از گذشت سال‌ها، ناگهان در او جرقه‌ای زده می‌شود و مطلب به یادش می‌آید؛ برعکس، سال‌ها مطلبی برایش ملکه بوده و آن‌را در خاطر داشته ناگهان از دستش می‌رود و هر چه به خود فشار می‌آورد، به آن دست نمی‌یابد.

0 خواب و بیداری، دو حالتی است که هر کس می‌یابد به دست او نیست. زیرا لحظه به خواب رفتن و لحظه بیداری چیزی نیست که در اختیار ما باشد. هیچ‌کس نمی‌داند کی خوابش برد، هنگام بیداری هم ناگهان می‌یابد که بیدار شد، ولی خودش نبود که باعث بیداری خودش شده باشد، زیرا هنگام خواب حواس ظاهری در کار نیست که انسان خودش را بیدار کند. وقتی هم که بیدار می‌شود، می‌بیند که خودش موجب بیداری خودش نشده، بلکه بیدارش کرده‌اند.^۱ در متون دینی، خواب هم‌چون مرگ و بیداری هم‌چون معاد^۲ دانسته شده، منتهی خفیف‌تر. و هیچ‌کدام در اختیار انسان نیست.^۳

۱- قرآن می‌فرماید: هُوَ الَّذِي يُتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ (انعام/ آیه ۶۰)

- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ يَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ... (زمر/ آیه ۴۲)

۲- پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَتَمُوتُنَّ كَمَا تَنَامُونَ وَلَتَبْعُنَّ كَمَا تَسْتَبِقُطُونَ.

قسم به آنکه مرا به حق مبعوث کرد، می‌میرید همان‌طور که به خواب می‌روید و برانگیخته می‌شوید همان

گونه که بیدار می‌گردید. (بحار الانوار / ص ۴۷ - دارالسلام میرزا حسین نوری ۱ / ۲۴)

۳- و من آیانه منامکم. (روم / آیه ۲۳)

• طور مصنوعیت

حال نتیجه می گیریم که اگر قرار باشد ما مصنوع دیگری باشیم، آیا جز این است که ما را زیر و رو کنند و از حالی به حالی درآورند؟ انسان با یافتن این طور مصنوعیت و این که پیوسته در حال تطوّر و تحوّل است به گونه یقینی به این دریافت می رسد که او باقی و قائم به غیر است و محوّل و مغیّری دارد که همان خداست.

۰ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ^۱

۰ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْاَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ^۲

آری، انسان بسیاری از حالات را خواهان است ولی نمی تواند بدان دست یابد، و برعکس، بسیاری از شرایط را نمی خواهد ولی توان بهم زدن آن را ندارد. این را به وضوح می یابد که اگر همه چیز دست او بود، او همیشه، همه شرایط را بر وفق مراد خویش تدبیر می نمود. زیرا او هیچ گاه غم، درد، جهالت، اضطراب و کمبود را نمی پسندد. گاهی تمامی مقدمات و ابزار کار را فراهم می کند و تمامی فرمول ها دست به دست هم می دهند، تا فلان اراده را در فلان لحظه به کرسی بنشانند، که ناگهان " از نسیمی دفتر ایام برهم می خورد ". گاهی هم هیچ تصمیمی برای انجام کاری ندارد و هیچ مقدمه ای هم فراهم نساخته، ولی مشکلات آن چنان از سر راه کنار می رود و گره موانع برطرف می گردد، که کار به راحتی به انجام می رسد. لذا علی علیه السلام می فرماید:

عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ.

« خدا را از به هم خوردن اراده ها و به باز شدن گره ها شناختم. »^۳

۱- بقره/ آیه ۲۸

۲- آل عمران/ آیه ۵

۳- نهج البلاغه فیض / حکمت ۲۴۲

از همان کار که بروفق مرادت نشود پی توان برد که دست دگری در کار است

• به سوی محوّل الحول و الاحوال

قرآن در آیات مختلفی با بیان تحولات و تبدلاتی که در جهات مختلف به انسان روی می‌آورد، او را متوجّه " محوّل الحول والاحوال " نموده است. (یا محوّل الحول و الاحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال). او با تأمل در خویشتن در می‌یابد که خودش، خودش را نگاه نداشته، بلکه مغیّر و نگه دارنده‌ای دارد که او را به اوضاع گوناگون تغییر می‌دهد؛ خندان است، گریان می‌شود (هو اضحک و ابکی^۱)؛ مرده است، زنده می‌شود (هو امات و احیی^۲)؛ جاهل است، عالم می‌شود (علّمک مالّم تکن تعلّم^۳)، مریض است، شفا می‌یابد (اذا مرضت فهو یشفین^۴) و...

هم‌چنین، قرآن ما را به انقلاباتی که در نفسمان صورت می‌گیرد، تذکر می‌دهد تا قیوم خارجی را که ما به قدرت او می‌چرخیم، بیابیم. می‌فرماید:

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

« و آیا در نفستان به دیده بصیرت نمی‌نگرید. »^۵

بدین سبب، پیامبران الهی در طول دعوت انسان به سوی خدا، از این نکته غفلت نورزیده‌اند که اگر بشر به خود توجّه کند و بیابد که تغییر می‌کند و این

۱- نجم / آیه ۴۳

۲- همان

۳- نساء / آیه ۱۱۳

۴- شعراء / آیه ۸۰

۵- ذاریات / آیه ۲۱

تغییرات در دست او نیست، حرکت بخش وجود خویش را خواهد یافت و از او مدد خواهد جست و فریاد برخواهد آورد که:

یا مُفَرِّجَ الْهُمُومِ، یا مُنْقِصَ الْغُمُومِ.

« ای گشایش دهنده اندوه‌ها، ای برطرف کننده غم‌ها.»^۱

چنان که امیرالمومنین علیه السلام در قسمتی از خطبه اول نهج البلاغه پس از بیان هدف بعثت انبیا، بخشی از وظیفه آن‌ها را در رابطه با خدا، یادآوری حوادث و دگرگونی‌هایی می‌داند که متوجه انسان است. آن‌جا که می‌فرماید:

... وَ آجَالٌ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصَابٌ تُهَرِّمُهُمْ، وَ أَخْدَاثٌ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ.

« انبیا به انسان گوشزد می‌کنند؛ اجل‌هایی که آن‌ها را فانی می‌سازد، و مشکلات و رنج‌هایی که آن‌ها را پیر می‌کند، و حوادثی که پی در پی بر آنان وارد می‌گردد.»

هنگامی که از امیرمؤمنان پرسیده می‌شود: چه دلیلی برای اثبات آفریدگار وجود دارد (ما الدلیل علی اثبات الصانع؟) می‌فرماید:

قال: أَشْيَاءٌ، تَحْوِيلُ الْحَالِ، وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ، وَ نَقْصُ الْبَدَنِ.

« سه چیز دلیل وجود خداست: ۱. دگرگونی در حال، ۲. ضعیف شدن ارکان بدن، ۳. برهم خوردن اراده.»^۲

• برای منکران مغرور

داستان گفتگوی "ابن ابی العوجا" که مردی معاند و بدخوی بود، با امام صادق علیه السلام جالب است. این مرد ماتریالیسم و مغرور، آن‌گاه که در برابر

۱- مفاتیح الجنان / دعای جوشن کبیر

۲- بحار / ج ۳ / ص ۵۵

سخنان محکم و منطقی امام علیه السّلام قرار می‌گیرد، اظهار می‌دارد: اگر آن-گونه است که تو می‌گویی، چرا خدا بر خلق خود ظاهر نشده، تا در او اختلافی پیش نیاید؟ امام صادق علیه السّلام بر او بانگ بر آورد که:

وَيْلَكَ وَكَيْفَ اخْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نَشُوءَ كَ وَكَمْ تَكُنْ وَ...

« وای بر تو! چگونه او خود را از تو نهان داشته، در صورتی که قدرتش را در تو به تو نشان داده؟! پدید آورد تو را در حالی که نبودی؛ بزرگ کرد تو را بعد از اینکه کوچک بودی؛ توانا شدی بعد از ضعف؛ ضعیف شدی بعد از توانایی بیمار شدی بعد از صحّت؛ صحّت یافتی بعد از مریضی؛ خرسند شدی بعد از خشم؛ و خشمگین شدی بعد از خرسندی؛ اندوهت بعد از شادی؛ و شادیت بعد از اندوه؛ دوستی‌ات بعد از دشمنی؛ و دشمنی‌ات پس از دوستی؛ تصمیمت بعد از درنگ؛ و درنگت پس از تصمیم؛ تمایلت پس از بی میلی؛ و بی میلی‌ات پس از تمایل؛ اشتیاق بعد از هراس؛ و هراس بعد از اشتیاق؛ امیدت بعد از ناامیدی؛ و نومیدی بعد از امید؛ به خاطر آمدن آنچه در ذهنت نبود؛ و ناپیدا شدن آنچه در ذهنت بود.»

به همین‌گونه، پیوسته قدرت خدا را که در وجودم هست که نمی‌توانم آنرا دفع کنم، برایم شمرد، به طوری که گمان کردم به زودی خدا در میان من و او ظاهر می‌شود!^۱

۱- بحار / ج ۳ / ص ۴۲ و ۴۳ - کافی مترجم / ج ۱ / ص ۹۷

به همین منوال، وقتی که زندیقی در مورد خدا با امام رضا علیه السلام به مناظره پرداخت سرانجام این سؤال را مطرح ساخت که: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ، چه دلیلی بر وجود خدا هست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «من وقتی به خودم می‌نگرم، می‌بینم کاملاً از اختیار من بیرون است. جسم من از حیث طول، عرض، کمی، زیادی، دفع مضرات، جذب هوا، غذا و چیزهای مفید، کاملاً از حیطه اختیار و قدرت من خارج است. به این سبب دانستم که این بنیان را، بانی‌ای است و به وجودش اقرار می‌کنم. علاوه بر این، می‌بینم که گردش هستی به قدرت اوست. هم‌چنین پیدایش و جابه‌جایی ابرها، سیر آفتاب، ماه، ستارگان، همه و همه از نشانه‌های شگفت و اصیل و متقنی‌اند، که با توجه به آن‌ها، دانستم که برایشان تقدیر کننده و آفریننده‌ای است.»^۱

۷. اطاعت و بندگی

نقش عبادات

یکی دیگر از راه‌هایی که انسان را به خدای واقعی می‌رساند و معرفت مفطور و منسی را در بشر متذکر می‌شود، عبادت و بندگی خداست. مجاهده نفسانی و اطاعت از تعالیم ربّانی، از بهترین و پرشورترین عواملی است که بستر روح و جان را برای نزول رحمت معرفت فطری آماده و آن را شایسته تابش این نور می‌سازد. البتّه منظور از عبادت^۲ در این‌جا معنای عام آن است، همان عبادتی که هدف خلقت قلمداد شده (و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون)، و همه موارد آن از

۱- توحید صدوق / ص ۲۵۱

۲- عبادت، یعنی: تذلل همراه با تقدیس از ریشه عبد، به معنای: بنده و مطیع می‌باشد. برده را به سبب ذلت و انقیادش عبد گویند. در مجمع آمده: . در صحاح گفته: اصل العبودیة الخضوع و

جمله: اخلاقیات، احکام، عبادات، دعا و استغفار، ذکر، توبه، تفکر و بطور کلی همه وجوه بندگی خدا را در برمی گیرد. هم چنین عبادت، نقش بنیادین در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی ایفا می کند و دارای شئون مختلف و آثار گوناگونی است، که ما در این جا به جنبه مذکور بودن آن در معرفت خدای عزوجل توجه داریم.

آیات فراوانی در قرآن به این مسئله نظر دارد، چنان که در جایی اطاعت و تسلیم در برابر خدا را، شرط هدایت به سوی او می داند و می فرماید:

0 وَ اِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا.

« اگر از خدا اطاعت کنید ، هدایت می یابید.»^۱

0 فَاِنْ اَسْلَمْتُمْ اَفَقَدْ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ.

« اگر تسلیم شدند، هدایت می یابند. چنان که روی برتافتند، بر تو ابلاغ است و بس.»^۲

باز در جایی دیگر، مجاهدت در راه خدا را زمینه ساز هدایت بسوی خدا می داند و می فرماید:

0 وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فَاِنَّا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.^۳

در آیه ای دیگر عبادت از روی اخلاص، تنها راه رسیدن به گوهر معرفت که همان " دین قیمة " است، معرفی شده :

الَّذِلَّ ... و . عبارت قاموس چنین است: العبود . : در اقرب الموارد آمده :

: نَهَا التَّعْظِيمَ (قاموس قرآن / سید علی اکبر قرشی / ج ۴)

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: مَا ؟ (عبادت چیست؟) قال عليه السلام : حُسْنُ اَمِنْ الْوُجُوهِ الَّتِي يُطَاعُ اللهُ مِنْهَا. (اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۳ / باب العباده / ص ۱۳۱)

۱- نور/ آیه ۵۴

۲- آل عمران/ آیه ۲۰

۳- عنکبوت/ آیه ۶۹

O وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا
وَذَلِكَ دِينُ الْا .

« آن‌ها امر شدند که خدا را پرستند ، در حالی که در دین او اخلاص ورزند و نماز به جای آورند و زکا بدهند. این است دین استوار.»^۱

تلاش و تهذیب نفس، در راه خدای عالمیان و اطاعت و پیروی از تعالیم دینی بهترین و شدیدترین درجه معارف فطری و الهی را به دنبال دارد. هر چه میزان بندگی و مجاهده نفسانی در انسان قوی‌تر و شفاف‌تر باشد، جلوه‌های بیشتر و درخشان‌تری از معرفت مورد نسیان فطری بر قلب خواهد تابید و معرفت الله شدت بیشتری خواهد یافت. این شدت دارای مراحل و رتبه‌های بی‌شماری است، که بستگی تمام به درجه اطاعت و بندگی هر کس دارد. هیچ چیزی بسان بندگی و عبادت، در راه‌یابی بشر به سوی خدا مؤثر نیست. در اثر تسلیم بی چون و چرا در برابر خداست که انسان اوج سرسپردگی و تسلیم خود را به خالق خویش به منصه ظهور و بروز می‌رساند و شایسته جلب الطاف هدایت می‌گردد. عرفان راستین از خدا، جز در سایه عمل به فرامین او و انقیاد کامل در برابر تعالیم و دستوراتش حاصل نمی‌گردد. در اثر عبادت و بندگی است که سالک طریق عبودیت، شایسته "اهل الله"^۲ و "همنشین محبوب"^۳ خدا می‌شود.

در یک حدیث قدسی که در اصول کافی آمده، ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند، موقعی که نبی مکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفتند، یکی از مطالبی که خداوند به پیغمبرش فرمود این بود که :

۱- بینه / آیه ۵

۲- غررالحکم / ج ۱ / ص ۵۴

۳- همان / ص ۱۵

وَمَا يَتَّقِرُّ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَّقِرُّ إِلَيَّ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحَبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ.

« بنده به سوی من تقرب نمی‌جوید، به چیزی که دوست داشتنی‌تر از واجبات باشد. همانا بنده به وسیله نوافل و مستحبات به من نزدیک می‌شود تا محبوب من می‌گردد و همین‌که محبوب من گشت، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن برگیرد، اگر مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر از من بخواهد می‌بخشم.»^۱

• رابطه اخلاق و معرفت

با توجه به آنچه آمد، می‌توان به ارتباط و پیوند محکم و استوار بین بُعد معرفتی و عقیدتی دین، و بُعد عملی و رفتاری آن پی برد. بی‌جهت نیست که هادیان و مهتدیان راستین، هر چه بیشتر بر عبادات و ارتباط با خدای خویش تأکید می‌ورزیده‌اند و بین خود و محبوبشان سر و سری داشته‌اند. این‌جاست که به نقش پای‌بندی به تعالیم و دستورات دینی و نیز به نقش اخلاق و تهذیب نفس پی می‌بریم و می‌یابیم که پاک‌سازی جسم و روح از پلیدی‌های اخلاقی و آراستن آن به ملکات نفسانی، به عنوان یک راه متین و روش رَکین برای جلب شایستگی معرفت راستین از خدا و چشیدن شهد دل‌پذیر فطرت توحیدی مورد توجه است.

۱- کافی / ج ۲ / ص ۳۵۲ / حدیث ۸

علی‌هذا، علم اخلاق نه به عنوان مجموعه‌ای از مقررات و دستورالعمل‌های خشک و تکراری، بلکه به عنوان مسیری روشن است، که انسان را با اصل معرفت خدا و اساس هدایت، آشنا می‌سازد و او را به اوج کمال و عزت رهنمون می‌گردد و حاصل آن، معارفی برتر و تذکری شدیدتر، نسبت به فطرت الهی است. آری، آن گاه که آدمی خود را به فضایل اخلاقی و خصال زیبای انسانی آراسته ساخت و از قید و بند عبودیت غیر حق رها گشت و طوق پر افتخار بندگی و طاعت خدا را برگردن آویخت، به آزادی واقعی دست خواهد یافت. در این حال با همه وجود به سوی خالق خویش پر خواهد کشید.

پیوسته دلم دم به هوای تو زند جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاک من گیاهی روید از هر برگی، بوی وفای تو زند

• انقطاع به سوی خدا

عبادت و سرسپردگی در برابر خالق غفور عالمیان، اگر صادقانه باشد، موجب بُریدن از هر تعلقی و گرایشی است، که انسان را از خود و خدای خود غافل می‌کند.

قال الباقر علیه السلام : لا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ لِلَّهِ فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ.
امام باقر علیه السلام فرمود : « بنده، بنده واقعی نیست مگر این‌که از همه مردم به سوی خدا منقطع گردد (انقطاع الی الله پیدا کند)، در این هنگام است که

خداوند می‌فرماید : این بنده خالص من است و به لطف و کرمش او را قبول می‌کند.^۱

در عبادت خالص، انقطاع کلی و کامل از هر چه غیر خدا رخ می‌دهد. آن‌گاه که تعلقات و مظاهر دنیوی، که مهم‌ترین مانع و حجاب دریافت حقیقت است زدوده گردد، نور معرفت فطری بر قلب می‌تابد. عابد آن‌گاه که در مسیر عبودیت گام می‌نهد از همه جاذبه‌های مادی بریده می‌شود، حجاب‌های فطرت به کنار زده شده، قلب فقط برای خدا خالی می‌گردد.

الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ.

« خدایا، بالاترین مرتبه انقطاع به خود را به من عنایت فرما و دیده‌های دل ما را با روشنائی نظر آن، به سوی خودت نورانی نما. »^۲

آری، کسی که دل به خدا بندد و به یادش باشد، آن خالق رئوف هم او را فراموش نمی‌کند، که فرمود : فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ.^۳

لذا تا آن‌هنگام که بنده در حال ذکر است و به یاد خدا بسر می‌برد، مرتکب گناه نمی‌شود. گناه و معصیت هنگامی رخ می‌دهد که خدا فراموش می‌شود، که در این صورت روح ایمان از آدمی سلب شده و به خود رها می‌گردد.

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَاعَنِي لَمْ أَكِلْهُ إِلَى غَيْرِي وَ أَيُّمَا عَبْدٍ عَصَانِي وَ كَلَّتْهُ إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ لَمْ أَبَالِي فِي أَيِّ وَادٍ هَلَكَ.

۱- بحار / ج ۷۰ / ص ۱۱۱

۲- مفاتیح الجنان / مناجات شعبانیه

۳- بقره / آیه ۱۵۲

خدای تعالی می‌فرماید: «هرگاه بنده‌ای مرا اطاعت کند، او را به غیر خودم وا نمی‌گذارم، و هرگاه بنده‌ای از من نافرمانی نماید، او را به خودش وا می‌گذارم پس در این صورت، باکی ندارم که در کدام وادی هلاک گردد.»^۱

لطف‌ها در حق من کردی روا من نبودم لایق این لطف‌ها
 طر العینی جدا از خود مساز رحم کن بر بنده ای بنده نواز^۲

• شاهد دل‌پذیر بندگی

معرفت خدا از راه عبادت، جاذب‌ترین و دل‌نشین‌ترین نوع معرفت‌هاست. از بین راه‌های مختلفی که برای دریافت فطرت خداشناسی معرفی شد^۳، می‌توان راه بندگی و عبادت خدا را ممتازترین آن‌ها به حساب آورد. در این طریق، چون خود انسان، نقشی اساسی و کاربردی دارد و با اختیار او زمینه معرفت خدا فراهم می‌آید، لذت بخشی آن از درجه بالاتری برخوردار است.

در راه‌های قبلی، یا در بعضی از آن‌ها، اختیار انسان مطرح نبود، بلکه معرفت به صورت غیر اختیاری و "بالاضطرار"، و گاهی بدون این که انسان طالب آن باشد، ممکن بود دست دهد (مثل بلا و فقر و تحولات)؛ یا در برخی دیگر گرچه اختیار بی تأثیر نبود، اما مستلزم عمل و رفتار خارجی خاصی هم نبود. اما معرفتی که از راه تزکیه و مجاهدت و عبادت خدا حاصل می‌شود، چون با تلاش

۱- بحار / ج ۷۰ / ص ۷۱

۲- نویسنده

۳- تاکنون هفت راه برای تذکر خدا بیان شده است: ۱. انفس ۲. آفاق ۳. عقل ۴. بلا ۵. فقر ۶. تحولات ۷. عبادت.

و مجاهده و " بالاختیار " است، قلب برای پذیرش نور و تسلیم در مقابل خدا آماده‌تر است و در نتیجه لذت آن هم از بقیه راه‌ها افزون‌تر می‌باشد.

آن‌هنگام که آدمی با اختیار خویش غرق در اطاعت خداست، خود را مطیع او می‌خواهد و جز به رضای او نمی‌اندیشد و برای وصول به خالق محبوب خویش همه چیز را به کناری می‌نهد. در این زمان، از همه تعلقات و تجملاتِ فطرت پوش‌کنده می‌شود و دلش عاری از هر مهری، آماده پذیرش مهر محبوب می‌گردد. جذبه دل‌انگیز و وصف‌ناپذیر این‌حالت، چنان وجودش را در بر می‌گیرد که جدایی از آن، او را به دردی جان‌کاه مبتلا می‌سازد و فریاد بر می‌آورد:

فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَلَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سَهَادِي وَ لِقَائِكَ عَيْنِي
وَ وَصْلِكَ مُنَى نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَلَهْيِي.

« خدایا ! مراد من تویی نه غیر تو، بیداری و بی‌خوابیم برای توست نه برای غیر تو، لقای تو روشنی چشمم، و وصال تو آرزوی من است، مشتاق تو و بی‌قرار محبت توأم.»^۱

ذکر و یادت قلب احیا می‌کند	در دل شوریده غوغا می‌کند
غیر تو یا رب نگیرم یاوری	غیر مهرت نیست در دل باوری
قلب‌های ما ز مهرت روشن است	حبّ آل‌البیت ما را جوشن است ^۲

* * *

۱- مفاتیح الجنان / مناجات‌المریدین

۲- نویسنده

اثبات یا تذکر وجود خدا

وجود خدای متعال بدیهی و ظهورش آنچنان شدید است، که هیچ نیازی به اقامه دلیل و برهان به شیوه‌های متداول و رایج، برای اثبات وجودش نداریم. اگر ما مطالبی را در ارتباط با بحث‌های مربوط به خداشناسی طرح می‌کنیم و نام آنرا "دلایل اثبات وجود خدا" می‌گذاریم، باید بدانیم که از عبارت "اثبات"، دو نوع می‌توان برداشت نمود:

۱. وقتی بحث از اثبات خدا به میان می‌آوریم، مقصودمان اثبات حقیقتی براساس عبارات و اصطلاحات حکما و فلاسفه است. که باید بدانیم به این معنا اثبات یک امر، وقتی است که آن امر، برای مخاطب مجهول باشد و او هیچ زمینه قبلی و آمادگی ذهنی از آن شیء نداشته باشد؛ آن‌گاه به کمک مفاهیم تصویری و تصدیقی، دلایل آورده می‌شود، تا آن حقیقت از نظر عقل، اثبات و آنچه را که مجهول است از نظر ذهن، معلوم گردد. در این صورت، تمام تلاش‌های فکری و عقلی، در جهت معلوم ساختن آن چیزی است که قبلاً مجهول گرفته شده است. به این معنا، کلمه اثبات را در مورد خدا بکار بردن درست نیست و با وجدان آدمی و نیز با فرامین قرآن و کلام معصومین علیه السلام سازگار نمی‌باشد.

گفتیم انبیا در آغاز دعوتشان مردم را به خدایی فرا می‌خوانده اند که معلوم و هیچ شکّی در آن نیست. خداوند مجهول نبوده و نیست، که آن‌ها بخواهند وجود او را با دلیل اثبات کنند. بلکه او، آن خیر معروفی است، که از هر معلومی

معلوم‌تر است. (یا خیر معروف عَرِف - دعای جوشن کبیر) لذا پیامبران هیچ‌گاه در دعوت به‌سوی خدا، برای مردم دلیل و برهان فلسفی به این معنی اقامه نمی‌کردند؛ بلکه مردم را به سوی خدایی که برای همه معلوم است و شکی در او نیست و انسان‌ها از آن فطرت پاک منحرف گشته‌اند، فرا می‌خوانده‌اند و بدین-وسیله، خدای واقعی را به آن‌ها یادآوری می‌نموده‌اند.

۲. در حالت دوم، منظور از " اثبات " این نیست که بخواهیم امر ناشناخته و مشکوکی را ثابت کنیم، بلکه منظور این است که خدا، معروف و معلومی است که در اثر انحراف بشر از مسیر زندگی راستین، و در اثر گناه یا عوامل ضد اخلاقی دیگر، فراموش گشته و مورد انکار زبانی و قولی بعضی، قرار می‌گیرد (زیرا قلب خدا را می‌پذیرد و نمی‌تواند به او گواهی ندهد. کما اینکه در ضراء و سختی‌ها این پذیرش قلبی، که شدید است، زبان را هم به اقرار وادار می‌کند و از او مدد می‌جوید). در این جا، به‌وسیلهٔ پیامبران و پیروان آن‌ها، دلائلی آورده می‌شود تا موانع و حجاب‌های توحید برطرف گردد و این نعمت منسی و فراموش شده، به منکران " تذکر " داده شود و خدایی که مورد غفلت واقع شده یادآوری گردد (نه اینکه مجهول، معلوم شود).

براین اساس، منظور ما از " اثبات خدا "، نه به معنی معلوم ساختن آن چیزی است که مجهول است و مشکوک. اگر در سخنان معصومین علیه السلام هم دلیل برای اثبات خدا گفته شده، منظور همین است.

اصلاً پیامبران " مذکر " بوده‌اند، نه مثبت (ثابت کننده) و هنگام ظهور فریاد برآورده‌اند :

قولوا لا اله الا الله تفلحوا. نه این‌که بیایند و بگویند: بیایید تا برایتان دلایلی جهت وجود خدا اقامه کنیم، آن هم به شیوهٔ یونانی و با اصطلاحات وارداتی بیگانه!

البته آنها به تناسب فهم و درک مخاطبین خود از مباحثه و جدال احسن بهره می‌گرفته‌اند؛ اما اولاً، نه به سبک خاص فنی و عبارات فلسفی و ثانیاً قصدشان از بیان براهین، بیدارسازی وجدان خفته و غبار گرفته مخاطبین بوده، نه معلوم ساختن خدای مجهول. پیامبران از راه‌های گوناگون: نظم، حرکت، حکمت هدایت و سایر مواردی که در لابلای تعالیم دینی وجود دارد، وجدان انسان‌ها را بیدار می‌کرده‌اند و به این طُرق، خدا را تذکر می‌داده‌اند. همان خدای معروف فطری را که همه قبلاً و قلباً قبول دارند و در عوالم پیشین اعتراف کرده و بلی گفته‌اند. در زبان عربی هم "تذکر"، در مقابل نسیان (فراموشی) به کار برده می‌شود و تذکر در مورد چیزی است که آن چیز، قبلاً اتفاق افتاده و مورد غفلت واقع شده، که به وسیله تذکر، آن‌را به یاد می‌آوریم.

بنابراین، در ادیان الهی مسئله‌ای تحت عنوان "اثبات صانع" وجود ندارد. آنچه هست، "تذکر صانع" است و هر آنچه که تحت عنوان "دلایل اثبات وجود خدا" مطرح می‌شود، به این معنی بر می‌گردد که خدایی هست و حجاب‌هایی مانع وجدان او گشته، که بیان این دلایل، موجب می‌گردد تا آن حجاب‌های نشسته بر جان و قلب و فکر آدمی زدوده، و خدای معروف فطری یادآوری گردد و به وجود او اقرار شود. بدین جهت شاید مناسب باشد، به جای اثبات خدا، عبارت "یادآوری خدا" و به جای دلایل اثبات وجود خدا، عبارت "دلایل تذکر وجود خدا" آورده شود؛ که هم با هدف انبیاء که تذکر دهندگی است سازگار باشد و هم، تصوّر مجهول بودن خدا را، که ممکن است از لفظ اثبات برآید، برطرف سازد.

با عنایت به مطالب گفته شده، برای این که بتوانیم همه راه‌هایی را که در ارتباط با مسئله خدانشناسی مطرح است و بعضی از این راه‌ها، به طور صریح در کلمات و بیانات معصومین علیهم السّلام به کار برده شده و همچنین، برخی از راه‌های دیگر را، که می‌توان از شواهد دینی استنباط و دسته بندی نمود، مورد استفاده قرار داده، متناسب و هماهنگ با تعالیم آسمانی، معرفت خدا را مطرح نماییم، به فضل الهی، سخن را تحت عنوان "راه‌های خدانشناسی" دنبال می‌کنیم.

راه های خداشناسی

به طور کلی دو گونه می توان به شناخت خدا دست یافت:

اول؛ برای کسی که می خواهد از راه آثار و به وسیله اندیشه، در خلقت عالم به خدا برسد. در این صورت جهان نشانه و آیه روشن بر وجود خداست؛ لذا خدا به جهان شناخته می شود. این نوع شناخت از نوع دانستن است (دانستن اینکه جهان خدایی دارد) و عقلی و استدلالی است. در این راه، خداشناس به مرحله ای می رسد که می داند خدایی هست.

دوم؛ می توان بدون واسطه جهان و بطور مستقیم، به وسیله قلب خدا را شناخت. در نتیجه، در این حال، جهان به خدا شناخته می شود، نه خدا به جهان. این شناخت، از نوع یافتن است. در این حالت، قلب خدا را می یابد و خالق هستی وجدان می شود.

بنابراین، یکی راه عقل و استدلال و منطق است و جهان هستی، به عنوان نشانه وجود خدا، واسطه قرار می گیرد؛ و دیگری راه فطرت و وجدان است، که اندیشه و فکر در آن راهی ندارد بلکه لافکری و کنار گذاشتن افکار، زمینه دریافت این معرفت است.

هر یک از دو راه فوق، دارای ویژگی ها و انشعابات است که آن ها را شرح

می دهیم.

* * *

• راه عقلی

در این راه، عقل انسان، با تفکر و تدبّر در پدیده های هستی و این که هیچ چیز خود به خود به وجود نمی آید و هر چیزی علّتی دارد، به وجود خدا معتقد شده، با دیدن اثر پی به مؤثر می برد و به واسطه دقت و تعقل در پدیده های هستی، به خالق آن ها اعتراف می کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبَرِيَّائِهِ، مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ.

« سپاس خدایی را که از نشانه های سلطنت و جلال و بزرگی خویش، آنقدر ظاهر ساخت که عقل ها را در شگفتی ها و عجایب قدرتش حیران و مبهوت نمود.»^۱ می توان این نوع خداجویی را، " نوعی خداشناسی به آثار " دانست. زیرا آنچه باعث راهنمایی انسان به سوی خداست، آثار خلقت می باشد. نیز می توان این طریق را، خداشناسی به آیات نامید (بالآیه)، زیرا آنچه آدمی را به سوی خدای عالمیان رهنمون می گردد، همان آیات^۲ و نشانه های الهی است. جایگاه خداشناسی عقلی و استدلالی دینی، در این موقف مطرح می باشد.

در قرآن و کلام پیشوایان معصوم علیهم السلام، به نمونه هایی بر می خوریم که به این راه تأکید دارد و از انسان می خواهد، در پدیده های آفریدگار بیندیشد، تا به خالق آن ها پی برد.

۱- نهج البلاغه / صبحی صالح / خطبه ۱۹۵

۲- سَنَرِيْهِمْ اٰیٰتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ ... (فصلت/ آیه ۵۳)

- وَ یُرِیْکُمْ اٰیٰتَهُ فَاٰیٰتُ اللّٰهِ تَنْکُرُوْنَ (غافر/ آیه ۸۱)

...الم تر ان الفلک تجرى فی البحر بنعمت الله لیریکم من آیاته (لقمان/ ۳۱)

انَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي
الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...

« همانا در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های
آشکاری برای صاحبان خرد و اندیشه است. آن‌ها که در حال قیام و قعود خدا را
یاد می‌کنند، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند.»^۱

بزرگان و اندیشمندان خداپرست از دیرباز تا کنون، راه های مختلفی را تحت
عناوین : راه‌های اثبات وجود خدا، یا دلایل خداشناسی، دسته بندی کرده‌اند، که
برخی از آن‌ها را به طور خلاصه بیان نموده، مشروح این راه‌ها را، به
کتاب‌هایی که در این رابطه نوشته شده ارجاع می‌دهیم.

ذکر این نکته باز هم لازمست که: در همه راه‌هایی که عقلی است و بیان
می‌شود، انسان با استعانت از عقل و قوه تجزیه و تحلیل، به این نتیجه می‌رسد که
این عالم صاحبی و خدایی دارد، همین و بس. جهت یادآور بودن مخلوقات هم این
است که، آن‌ها نشانه وجود خداوند و علامت اوصاف اویند و تدبّر در آن‌ها سبب
متذکّر شدن معرفت فطری، و به عنوان معبر و ره‌گذاری برای رسیدن به آن است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا .

« ما آن‌ها (مخلوقات) را وسیله تذکّر قرار دادیم.»^۲

اینک، در دنباله مباحث، به بیان بعضی از راه‌های عقلی و استدلالی، برای
پی بردن به وجود خدا می‌پردازیم...

۱- آل عمران / آیه ۱۹۰ و ۱۹۱

۲- واقعه / آیه ۷۳

۱. برهان نظم

نظم حساب شده و هدفمندی که در پدیده‌های هستی، از ریزترین ذرات تا عظیم‌ترین کرات وجود دارد، به روشنی ما را به سوی خدای نظم دهنده عالم هدایت می‌کند. هرکس می‌داند که نظم، اثر علم است و نمی‌تواند باور کند که نظم آفرین، در یک پدیده، موجودی بی علم و شعور باشد. به قول "نیوتن" که می‌گوید:

« ما با مطالعه ساختمان گوش و چشم می‌فهمیم که سازنده گوش، قوانین مربوط به "صوت" را کاملاً می‌دانسته است و سازنده چشم، از قوانین پیچیده مربوط به "نور" و رؤیت با خبر بوده است. و از مطالعه در نظام آسمان‌ها به حقیقت بزرگی که آن‌ها را با نظم مخصوصی اداره می‌کند، پی می‌بریم. »^۱

پس هر جا که نظمی هست، بدون شک، پای نظم آفرینی مدبر و صاحب شعور به میان می‌آید، که این حکم کلی عقل، هیچ‌گونه استثنایی ندارد. با اندکی دقت در موجودات عالم، خواهیم یافت که بر جهان آن‌چنان نظم حکم فرماست که بلادرنگ، ما را به سوی خالق هستی می‌کشاند. راستی اگر در جهان نظم حاکم نبود، چگونه امکان داشت که قوانین آن را مسلم گرفت و با تکیه بر آن‌ها به پیش بینی علمی پرداخت؟ و آیا علم و اکتشافات و اختراعات بشر، جز کشف همین روابط و نظم عالم است؟ آیا نظم حساب شده جهان آفرینش، که عظمتش ما را به شگفتی وا می‌دارد، دلیل بر وجود تدبیری عالمانه بر پهنه گیتی نیست؟

در سراسر قرآن مجید، به آیات فراوانی برخورد می‌کنیم که انسان را به تفکر در آیات خلقت دعوت نموده، با بیان نمونه‌هایی از نظامات حیرت انگیز این جهان، زنگ بیدار باش را برایشان به صدا در می‌آورد:

۱- دوائر المعارف فرید و جدی / ج ۱۰ / ص ۴۴۸

۰ اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لَآیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ.^۱

۰ وَ فِیْ خَلْقِكُمْ وَ مَا یُبِثُّ مِنْ اَیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّوقِنُوْنَ.^۲

۰ وَ مِنْ اَیٰتِهٖ اَنْ یُّرْسِلَ الرِّیَّاحَ.^۳

۰ وَ مِنْ اَیٰتِهٖ مَنَامُكُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ.^۴

۰ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً فَآخَرَجْنَا مِنْهُ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا.^۵

در روایات فراوانی نیز، بر این مسئله تأکید شده است. به عنوان نمونه می‌توان به حدیث معروف "توحید مفضل" اشاره کرد، که امام صادق علیه السلام مشروحاً به نظم و حکمتی که در هر یک از مخلوقات بکار رفته، بر وجود خدا استدلال نموده است. اینک، قسمت کوچکی از فرمایشات آن امام بزرگوار، خطاب به "مفضل بن عمر" را نقل می‌کنیم.

یا مفضلُ اَوَّلُ الْعَبْرِ عَلَى الْبَارِیْ جَلَّ قُدْسُهُ هَذَا الْعَالَمِ وَ تَأْلِیفُ اَجْزَائِهِ وَ نَظْمُهَا عَلَى مَا هِیَ عَلَیْهِ، فَاِنَّكَ اِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِکْرِكَ وَ مِیْزَتَهُ بِعَقْلِكَ وَ جَدَّتَهُ کَالِیَّتِ الْمَبْنِیِ الْمُعَدِّ فِیْهِ جَمِیعُ مَا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ عِبَادُهُ، فَالسَّمَاءُ کَالسَّقْفِ، وَ الْاَرْضُ کَالْبَسَاطِ وَ النُّجُومُ کَالْمَصَابِیحِ ...

« ای مفضل! اولین دلیل بر وجود خداوند، نظم و ترتیب جهان است؛ که هر چیزی بدون هیچ گونه نقص به بهترین وجهی در جای خود قرار گرفته، و همچون

۱- آل عمران / آیه ۱۹۰

۲- بقره / آیه ۴

۳- روم / آیه ۴۶

۴- همان / آیه ۲۳

۵- فاطر / آیه ۲۷ و ۲۸

سرایبی منظم، همه نیاز بندگان در آن آماده می‌باشد. آسمان چون سقف افراشته شده، زمین مانند فرش گسترانیده شده، ستارگان چون چراغ‌های پر نور آویخته گشته ... این نظم و ترتیب جهان، که هر چیزی بدون ذره‌ای نقص در محل مخصوص خود قرار گرفته، بزرگ‌ترین دلیل است بر این که این عالم از روی حکمت آفریده شده.^۱

• سخن یک دانشمند

یکی از دانشمندان، به نام " سسیل بویس هامان " استاد زیست شناسی و رئیس قسمت علوم و ریاضیات کالج آسبوری، می‌گوید:

« در قلمرو علم به هر سو که می‌نگرم، نشانه‌های مشیت و اداره و قانون و نظم یک وجود عالی را مشاهده می‌کنم.

یک روز صبح، برای گردش به جاده آفتاب گیری بروید و جزئیات عجیب ساختمان گلی را تماشا کنید و به آواز دل نشین مرغ سینه سرخ گوش دهید و لانه پیچ در پیچ مرغ انجیرخوار بالتیمور را به دقت نظاره کنید و آن وقت بگویید آیا این تصادفی است که گل با تهیه شیر شیرین، حشرات را دور خود جمع می‌کند تا در مقابل، حشرات نیز وسیله تلقیح آن باشند؟ آیا این اتفاقی است که دانه‌های ریز گرده وارد تخمدان گل می‌شود و آنرا تلقیح می‌کند و در نتیجه بذر لازم، برای تولید نبات و گل سال بعدی را به وجود می‌آورد؟ آیا منطقی‌تر نیست که بگوییم تمام این کارها را دست نامرئی خدا، به واسطه قوانینی که ما تازه آن‌ها را در می‌یابیم، انجام می‌دهد؟^۲

۱- بحار / ج ۳ / ص ۶۱

۲- اثبات وجود خدا / ص ۲۵۷ - ۲۵۸

همین دانشمند، در دنباله سخنانش اظهار می‌دارد:

« اگر به طرف آسمان‌ها نگاه کنیم، از مشاهده نظم و ترتیب گسترش ستارگان، بی اختیار از تعجب فریاد خواهیم کشید. شب‌ها، فصل‌ها، سال‌ها و قرن‌های متوالی، اجرام سماوی در آسمان، روی خطوط معین در حرکتند. و به قدری منظم در مدارهای خود می‌گردند که ممکن است خسوف و کسوف را از چندین قرن قبل پیش بینی کرد. آیا باز هم کسی پیدا می‌شود که بگوید این اجرام، مواد کیهانشانی متراکمی هستند که بطور تصادفی ایجاد شده و در آسمان‌ها سرگردانند؟ ...

مشاهده قطره‌ای آب که من در زیر میکروسکوپ می‌بینم و دورترین ستاره‌ای که با تلسکوپ تماشا می‌کنم، مرا به حیرت و اعجاب وا می‌دارد؛ به قدری نظم و ترتیب در عالم طبیعت وجود دارد که ممکنست برای آن قوانین محکم و ثابت وضع کرده و حکم هر پدیده را قبل از حدوثش بیان نمود. این‌که بشر عمر خود را برای کشف قوانین طبیعی صرف می‌کند، فقط از این جهت است که به وجود صحت آن قوانین مطمئن است و بدون این اطمینان تفحصات علمی بی فایده می‌شدند. اگر فرض کنیم که پیدایش پدیده‌ها تابع قوانین طبیعی نبوده، تابع تصادف باشند، آنگاه همه تجربه‌ها بی فایده خواهند شد، زیرا در تکرار تجربه‌ای معین، نتایج مختلف بدست خواهد آمد و به معلومات بشر چیزی افزوده نخواهد شد. پس در پشت این نظم، باید قادر متعالی باشد، چون بدون یک حکمت عالیه، وجود نظم و ترتیب امکان پذیر نیست. در همه جا قدرت خدایی مشهود است و هر قانون طبیعی که کشف می‌شود با صدای بلند می‌گوید: خدا واضع من است و بشر کاشف من.^۱»

• استدلال یک ستاره شناس

در سال ۱۶۰۴ میلادی ستاره درخشانی ناگهان در آسمان ظاهر شد، و هر یک از دانشمندان فلکی پیدایش ناگهانی او را به نحوی توجیه می‌کرد. در همان روزها، دانشمند ستاره شناس مشهور آلمانی "کپلر" نیز مشغول مطالعات نجومی بود، یک روز هنگامی که مشغول مطالعه بود، همسرش به او گفت که غذا آماده است، کپلر به طرف میز غذا آمد. از تشریفات غذا مقداری سالاد بود که از برگ کاهو و تخم مرغ و گوجه فرنگی و ... تهیه شده بود. کپلر پس از مدتی تأمل سر خود را تکان داد و به همسرش گفت:

" آیا می‌توانی قبول کنی این سالاد، که مقدار نمک و تخم مرغ و گوجه و شکل تراش آن، همگی به نسبت خاصی ترکیب شده، مولود تصادف و اتفاق باشد؟! "

همسرش پاسخ داد: " چنین چیزی ممکن نیست. "

کپلر گفت: " پس اجزاء منظم و تشکیلات هماهنگ جهان نیز تصادفی نیست و خدای بزرگ پدید آورنده عالم است.^۱ "

امام باقر علیه السلام در توضیح آیه:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا.

« آن‌که در این دنیا نابیناست، او در آخرت هم نابینا و گمراه‌تر است. »^۲

۱- درسهای فطرت یا زیربنای عقاید اسلامی / ص ۲۹ / به نقل از اسلام و عقاید بشری / ص ۳۴۷

۲- اسراء / آیه ۷۲

فرمود: مَنْ لَمْ يَدُلُّهُ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَدَوْرَانِ الْفُلْكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْآيَاتِ الْعَجَبِيَّاتِ عَلَى أَنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا أَكْثَمَ مِنْهُ فَهُوَ فِي أَغْمَى وَاضِلٌ سَبِيلًا. قَالَ: فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنُ أَغْمَى وَاضِلٌ.

« هرکس که خلقت آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و گردش فلک و خورشید و ماه و آیات و نشانه‌های شگفت انگیز آفرینش، او را به سوی خدایی که ورای آنست راهنمایی نکند، او در آخرت کور و گمراه‌تر است. یعنی به خاطر بی توجهی به آنچه هست (و ندیدن خالق هستی) انگار، نابینا و در گمراهی شدید است. »^۱

۲. برهان هدایت

آنگاه که به پدیده‌های عالم می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که، علاوه بر نظم و دقتی که در آفرینش آنها بکار رفته و هر چیزی در جای خود انتظام یافته، همه موجودات عالم به نوعی هدایت گشته، در مسیر هدفی روشن راهبری شده‌اند. قرآن به این نکته اشاره دارد:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

« پروردگار ما هر چیز را خلق کرد، سپس آنرا هدایت نمود. »^۲

این آیه نشان می‌دهد که موجودات، علاوه بر این که همه قانون‌مند خلق شده‌اند، به نوعی، هدایت و رهبری می‌شوند و در آنها قدرت ابتکاری وجود دارد و به راه و رسم زندگی، آن هم بدون تعلیم در هیچ مکتبی، آشنایی دارند؛ که البته

۱- توحید صدوق / ص ۴۵۵

۲- طه / آیه ۵۰

از خودشان نیست و این " هدایت "، یک " هادی " دارد. این هدفداری و آینده نگری، که در مظاهر هستی پدیدار است و به مراتب مهم‌تر از نظم درونی مجموعه‌هاست، بدون شک، نشان از نوعی شعور و آگاهی دارد، که این خود گواه وجود آفریدگار حکیمی است که با دست حکمت آفرین قدرت خود موجودات را در جریان حیات هدایت می‌نماید.

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.
 « اسم اعلای پروردگار را تسبیح کن. آن کسی که آفرید و شکل داد و آن کسی که اندازه گیری نمود و هدایت کرد. »^۱
 حال برای این‌که چنین هدایت روشنی را بهتر درک نماییم، به ذکر چند نمونه از میان موارد فراوان، اکتفا می‌کنیم:

۱. یک مور ناتوان که سر از تخم در می‌آورد، بدون راهنمایی معلّم و مربّی به همه نیازهای خود، به طور عجیبی آشناست و راه برطرف کردن آن‌ها را می‌داند. این حشره کوچک، خوب می‌داند که باید دانه را چند تقسیم کرد تا سبز نشود! یا می‌داند چه وقت باید از لانه خود خارج یا داخل شود. و همیشه لانه خود را با دالان‌های مخصوص و تا چند طبقه روی هم در دل زمین می‌سازد. طول لانه‌های این حشره، نسبت به مناطق مختلف، متفاوت و گاهی در برخی مناطق مانند استرالیا، بسیار بزرگ و طولانی است. بدون دیدن آموزش از جایی برای لانه خود، در و پنجره می‌گذارد و در مواقع گرما آن‌ها را باز نموده، در فصل سرما آن‌ها را می‌بندد. با برنامه ریزی دقیقی، به حفر کانال‌های مختلف برای انبار آذوقه و استراحت و ارتباط با سایر مورچگان می‌پردازد. حال سؤال این است که، چه کسی

۱- اعلی / آیه ۲ و ۳ و ۴

این موجودات ریز را به این گونه راهنمایی نموده است؟! آیا این مخلوق ضعیف، برای فراگیری این فنون، مدرسه یا کلاسی را طی کرده، یا کتابی مطالعه نموده است؟!

پس چه کسی و چگونه این ها را به او آموخته و هدایتش می نماید؟! آیا می توان باور کرد که ذرات ریز و یا اتم هایی که وجود مورچه را تشکیل می دهند، قادر به اجرای این همه عملیات پیچیده و عجیب باشند، و آیا نباید گفت: قدرت و عامل با شعوری در میان است که آن ها را برای چنین کارهایی الهام می دهد؟

* * *

۲. دقت در نحوه تخم گذاری زنبور قرمز بسیار جالب است. زنبور قرمز هنگام تخم گذاری، ملخ را شکار می کند و آن را در گودالی می اندازد و به نقطه حساس بدن آن نیشی می زند و آن را بی هوش می کند و به جای گوشت زنده آن را نگه می دارد. سپس، در نقطه مناسبی از بدن ملخ شروع به تخم گذاری می کند و همین که بچه ها از تخم در آمدند، از گوشت تازه، بدن ملخ تغذیه می کنند. زنبور این عمل را هر مرتبه، باید با نهایت دقت و رعایت علم بی هوشی انجام داده باشد و الا نسلی از او به وجود نمی آید. پس از آن، زنبور سوراخی در زمین حفر می کند و خود، با خیال راحت وارد آن شده، در همان جا جان می سپارد.^۱

آیا می توان این اقدام عجیب و امثال آن را، حمل بر تصادف و اتفاق کرد و این آینده نگری را به ماده بی جان و بی شعور نسبت داد و حکومت و هدایت خدایی را در آن داخل ندانست؟!

۱- راز آفرینش انسان / نوشته دانشمند معروف آمریکایی، کرسی مورین

۳. یک قسم از عنکبوت‌های آبی، لانه گردی شبیه به توپ از تارهای خود می‌سازد و آن‌را به جسمی بسته، در زیر آب می‌اندازد، سپس خود بر سطح آب آمده، موهای زیر شکم خود را پر از هوا می‌کند و به زیر لانه رفته، هوا در آن می‌دهد و در واقع آن را باد می‌کند و آنقدر این عمل تکرار می‌شود، تا لانه او مثل توپ باد کرده می‌شود. آنوقت، در این لانه تخم می‌گذارد و بچه‌های خود را بزرگ می‌کند و به این وسیله آن‌ها را از خطرات هوایی محفوظ می‌دارد. این عمل عنکبوت، متضمن یک سلسله اقدامات دقیق عملی، از نساجی و مهندسی گرفته، تا ساختمان و عملیات دریایی می‌باشد.^۱

آیا ممکن است این کارها را تصادفی دانست، یا آن را به غریزه، یا خاصیت موجود در آن‌ها نسبت داد؟ اگر این‌طور نیست، پس عنکبوت تعلیم ندیده و ناتوان را، که توان انجام کارهای مدبرانه آموخته و او را به راه آورده است؟! *

۴. چلچله‌ای که در رواق خانه شما آشیانه می‌سازد، در فصل زمستان به قشلاق می‌رود، اما همین که طلیعه بهار آشکار شد، به لانه خود بر می‌گردد. در صورت سرمای دی‌ماه، خیلی از پرندگان به سمت جنوب و نواحی گرمسیر پرواز می‌کنند و غالب آن‌ها، صدها فرسخ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می‌پیمایند اما هرگز راه خانه خود را گم نمی‌کنند. کبوتری را در جعبه سربسته بگذارید و مسافتی بسیار بعید آن‌را ببرید، همین‌که پای او را گشودید، در هوا چرخ می‌زند و یک سر، به سوی آشیانه خویش مراجعت می‌کند.^۲

این نیرو به وسیله چه کسی در آنها قرار داده شده و چه قدرت ناپیدایی به آنان، این راه و رسم و رفتار را آموخته است؟ اگر بگوییم، این علوم و دانش ها از طریق وراثت یا چیز دیگری به آنان منتقل شده، قابل پذیرش نیست؛ زیرا علوم اکتسابی با وراثت قابل انتقال نیست. همان گونه که هیچ گاه وراثت باعث نمی شود فرزند یک طیب، بدون فراگیری و تعلیم بتواند طیب شود.

* * *

۵. داستان شگفت انگیز مارماهیان شنیدنی است. این موجودات پس از رسیدن به مرحله رشد، در هر جای عالم که باشند، به طرف منطقه ای در جنوب "جزایر برمودا" حرکت کرده، در عمق اقیانوس تخم ریزی نموده و در همان جا می میرند. آن عده از مارماهی ها، که از اروپا می آیند، هزاران میل مسافت را در دریا می پیمایند، تا به این نقطه می رسند. بچه های مارماهی، که هنگام تولد از هیچ جای عالم خبری ندارند، فقط خود را در انبوهی بی پایان از آب دیده اند شروع می کنند به مراجعت به موطن اصلی خود، و پس از عبور از دریا های بی پایان و غلبه بر طوفان ها و امواج و جزر و مد ها، دوباره به همان رودخانه یا برکه ای که والدین آنها از آن جا آمده اند بر می گردند. این مارماهی های جوان پس از آن که با زحمات و مشقات فراوان خود را به موطن اصلی رساندند، در آن جا نشو و نما می کنند و چون به سن رشد رسیدند، طبق همان قوانین مزبور و لاینحل به نزدیکی جزایر برمودا بر می گردند و همان عمل پیشینیان خود را از سر می گیرند.^۱ راستی این حس جهت یابی و بازگشت به موطن اصلی، از کجا سرچشمه گرفته است؟ تاکنون هیچ مار ماهی از سواحل آمریکا در آب های اروپا دیده نشده است. و دست پر قدرت آفریدگار طبیعت، دوره رشد این ماهی را به یک سال و گاهی بالاتر هم برده است،

تا توان این نقل و انتقال را از نظر زمانی داشته باشد. آیا ذرات و سلول‌هایی که با هم جمع شده و بدن مارماهی را به وجود آورده‌اند، دارای حس جهت یابی بوده‌اند؟ مسلماً خیر. تحلیل این واقعه شگفت‌انگیز جز با پذیرش نیرویی هدایت کننده و حاکم بر جهان وجود، امکان پذیر نیست.

همین‌گونه، هنگامی که زندگی اعجاب‌آور سایر موجودات زنده، گیاهان پرندگان، موریانه، زنبور عسل و ... حتی نحوه رشد و نمو یک سلول را مورد نظر قرار می‌دهیم، با تکیه بر این همه حساب‌گری دقیق و شعور تدبیر شده که در کار آن‌ها حاکم است، پی به وجود مدبّر قادری می‌بریم که با دست قدرت شگفت خویش، هر چیزی را در جای خود به جریان انداخته، و هیچ عقل و منطقی نمی‌پذیرد که این دانش‌ها و الهامات که در همه عالم جاری است، بدون الهام دهنده تحقق بپذیرد.

۳. برهان علیت

علیت، از قدیمی‌ترین قوانینی است که بشر بر اساس آن، برای به‌وجودآمدن هر چیزی علّتی را جستجو کرده است. "علّت" به آن چیزی گفته می‌شود که باعث به‌وجودآمدن چیز دیگری باشد، آن چیزی که از علّت به‌وجود می‌آید "معلول" نامیده می‌شود. رابطه بین علّت و معلول به قانون "علیت" معروف است.

در این عالم هیچ چیزی خود به خود، به وجود نمی‌آید و هر چه را بنگریم برای آن علّتی است. اگر بخواهیم این قانون را که بر همه روابط و پدیده‌های عالم امکان حکم فرماست نپذیریم، بنابراین، به صدفه (اتفاق) معتقد شده‌ایم؛ یعنی این‌که، هر چیزی ممکن است از هر چیز به وجود بیاید و برای حوادث عالم یک

سلسله ارتباط منطقی و منظم وجود ندارد. و حال آنکه، جریانهای طبیعت و پدیدههای آن، قانونمند و دقیق است و به وجود آمدن هر چیزی روی حساب و علت خودش می باشد.^۱

خداوند حکیم، جهان را بر اساس علل و اسباب معین و مشخص آفریده تا بشر برای بدست آوردن آن علل بکوشد و کمال یابد و ابا نموده از این که، اشیاء را بدون ارتباط و به طور اتفاقی بیافریند. (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) گرچه برای آفریدگار عالم هر کاری ممکن است و دست او بسته نیست. (ان الله علی کل شیء قدیر)

بر این اساس، بشر از دیر باز، تا چشم باز کرده، خود را در میان دنیایی دیده که برای هر حادثه و معلولی، به دنبال علتی گشته است؛ کما این که، تا صدایی را شنیده (معلول)، به دنبال صاحب صدا (علت)، تا جای پای را دیده به جستجوی صاحب پا، تا نقشی را مشاهده کرده، نقاش آن را و تا بنایی را دیده، بنای آن را جویا شده است. یعنی: برای هر پدیده ای پدیدآورنده، برای هر اثری مؤثر، برای هر

۱- از قدیم الایام به چهار نوع علت معتقد بوده اند و گفته اند، برای ایجاد یک معلول به این چهار علت نیاز است:

- علت مادی. که همان ماده تشکیل دهنده معلول است.
- علت صوری. که شکل و هندسه ظاهری معلول را گویند.
- علت غائی. هدف و غایتی است که معلول برای آن هدف ساخته شده.
- علت فاعلی. که همان فاعل و انجام دهنده فعل را گویند.

مثلاً برای ساختن یک میز، چوب علت مادی، شکل و طرح ساخت آن علت صوری، استفاده در کتابخانه یا اتاق نهار خوری علت غائی، نجار و سازنده آن را علت فاعلی می گویند، که تا علت فاعلی نباشد، سایر علت ها (معدّات) تحقق بخشیده نمی شوند و سرگردان می مانند. علت ها به انواع دیگری هم منقسم شده که ذکر آن ها در حوصله این نوشته نیست.

مصنوعی صانع، برای هر واجدی موجد، برای هر حادثی محدث و برای هر علتی معلولی، قائل شده است.

حال چگونه است، که انسان با دیدن کوچک‌ترین پدیده‌های این عالم به دنبال پدیدآورنده آن می‌گردد، ولی برای این همه مخلوقات هستی، خالق معتقد نباشد.

امیر المؤمنین علیه السلام ضمن یک خطبه توحیدی پر بار، پس از بیان رموز شگفت در بدن مورچه و نیز پدیده‌های خلقت، می‌فرماید:

فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ، زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُورِهِمْ صَانِعٌ، وَ كَمْ يَلْجَأُوا إِلَى فِيمَا ادَّعَوْا، وَ لَا تَحْقِيقَ لِمَا ادَّعَوْا. وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بِنٍ، أَوْ جِنَا مِنْ غَيْرِ جَانٍ.

« پس وای بر آن که وجود ایجاد کننده و گرداننده را انکار کند. اینان گمان دارند که هم چون گیاه خودرو، زارعی ندارند و صور گوناگونشان را صانع و نقاشی نیست. این‌ها در مدعایشان تکیه بر برهان نمی‌کنند و در آنچه معتقدند تحقیقی ندارند. آیا خانه‌ای بدون سازنده و یا جنایتی بدون جنایت کننده وجود دارد؟! »^۱

هم‌چنین از امام علی علیه السلام می‌پرسند چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ می‌فرماید:

تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ وَ تَدُلُّ عَلَى الْحَمِيرِ وَ آثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ
فَهَيْكَلٌ عَلَوَىٰ بِهَذَا وَ مَرَكَزٌ سَفْلَىٰ بِهَذِهِ كَيْفَ لَا يَدُلُّانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ

« پشکل شتر و الاغ، دلیل وجود آنهاست، آثار قدم دلیل بر وجود صاحب آن است؛ پس چگونه هیکل عالی به این لطافت و مرکز خاکی به این سنگینی دلالت بر وجود خدای لطیف خبیر ندارد؟^۱ »

آری، مصنوعات جهان آفرینش نیز صانعی دارند به نام خدا. زیرا جایی که انسان نتواند باور کند، خانه‌ای خود به خود و بدون سازنده باشد، چگونه می‌تواند بپذیرد که کاخ با عظمت هستی، بدون سازنده باشد. و جایی که ممکن نباشد، یک چراغ کوچک تصادفی به وجود آید، چگونه ممکن است، ماه و خورشید و ستارگان با عظمت، اتفاقی و خود به خود ساخته شوند؟ اگر ببینید لامپی روشن شد، بلافاصله یقین می‌کنید که کسی کلید برق را زده و لامپ روشن شده و نمی‌توانید بپذیرید که لامپ خودش، خود به خود روشن شده باشد؛ هم‌چنین، کسی نمی‌تواند وجود خالق هستی بخش و نور دهنده جهان آفرینش را انکار نماید.

آقای "کلود.م.هزاوی"، دانشمند طراح مغز الکترونیکی و متخصص در اندازه گیری فیزیکی و الکتریکی می‌گوید:

« چند سال پیش، من مأمور شده بودم که طرح یک ماشین الکترونی را که بتواند در مدت کمی فرضیه‌ها و معادلات مشکل دو بعدی را حل کند بریزم برای این کار، از صدها لامپ حبابی و ابزارهای الکترومکانیکی و چرخ‌های متعدد استفاده کردم و بالاخره این ماشین، یعنی "مغز الکترونی"، در یک اتاق کوچک در اداره کمیته مشورتی هواپیمایی ملی شهر لنگی فیلد کار گذاشته شد.

پس از سال‌های متمادی کار و رنج‌های فراوان روی یک طرح، برای من مشکل است قبول کنم که این پیچ و مهره‌ها، بدون مداخله یک طراح با هوش خود به خود، در جاهایشان قرار گرفته باشند. حال توجه کنید که دنیای محیط ما پر از

طرح‌های بی‌شمار مستقل و در عین حال به هم مربوطی است که هر یکی به نوبه خود صدها مرتبه از مغز الکترونی من پیچیده‌تر می‌باشند. اگر برای ماشین حساب من طراحی لازم بود، پس چگونه ممکن است برای بدن من، با این همه خصوصیات فیزیکی و شیمیایی و زیستی، طراحی لازم نباشد. مسلماً برای عالم کون، که من جزء ناچیزی از آن هستم طراح حکیم علی الاطلاق لازم است.^۱

هم‌چنین یکی از دانشمندان محقق شیمی به نام "المرو. و. مورر" می‌گوید:

« من به عنوان یک شیمیدان، به وجود خدایی حاضر و ناظر ایمان دارم. به عقیده من، یک حکمت عالیه لاهوتی، تمام دنیا و مافیها را آفریده و آن همانا پروردگار بزرگ است.

در نظر من غیر ممکن است که قوانین و نوامیس جهان در نتیجه تصادف محض بوجود آمده باشند، زیرا این امر، فوق العاده عجیب و شگفت انگیز است چه قانون و نظم، و عقل و ذكاء لازم و ملزوم همدند.

... اگر من در حالی که میان جنگلی انبوه گردش می‌کنم، به یک قسمت خالی از درخت برسم که در آنجا خانه‌ای زیبا ساخته شده باشد و در اطراف آن گل‌ها و بوته‌های قشنگ دیده شوند، فوراً این مطلب به نظرم خواهد رسید که درختان آن قسمت از جنگل را کسی بریده و خانه‌ای ساخته و گل‌هایی در دور و بر آن کاشته است. و اگر تصوّر کنم که این کارها خود به خود انجام یافته‌اند، همه مرا استهزاء خواهند کرد. در مورد عناصر و جدول دوری (جدول تناوب عناصر) و سایر قوانین طبیعی نیز وضع به همین طریق است. و یک منطق ساده ایجاب می‌کند که وجودی آن‌ها را طرح و ایجاد و نگاهداری نماید. و به نظر من، این طراح و موجد قوانین،

۱- اثبات وجود خدا / ص ۱۶۷ و ۱۶۸

ذات باری تعالی است. و اعتقاد به وجود آفریدگار جهان یگانه پاسخ مقنع، به آفرینش جهان و نظم پایدار آن است.^۱

با آنچه بیان شد، جای شک باقی نمی ماند که عالم خالقی دارد. اما متأسفانه گاهی از برخی نظریه پردازان و فیلسوفان، مطالبی در مورد انکار خدا به گوش می رسد، که کمال بی دقتی و بی انصافی آن ها را می رساند و انسان را در علم و صداقت آن ها دچار تردید می کند.

مثلاً از هگل نقل شده، که او گفته: « هوا و آب و مواد شیمیایی و زمان را به من بدهید و من با آن انسان خلق می کنم! »

خوبست پاسخ این فیلسوف ماتریالیست را از زبان آقای "کرسی موريسن" دانشمند معروف آمریکایی بشنویم که می گوید:

« اما هگل فراموش کرده است که برای این کار، نطفه و جرثومه حیات نیز لازم است. ایشان پس از آن که ذرات نامرئی را جمع کردند و برای خلقت انسان آن ها را با نظم و تربیت پهلوی هم چیدند، تازه باید به قالب جان بدهند. به فرض آنکه به انجام همه این امور خارق العاده توفیق یافت، از بین میلیون ها احتمال، فقط به یک احتمال، ممکن است جانوری به وجود آید که چشم روزگار غریب تر از آن چیزی ندیده باشد. و خوش مزه تر آن که، پس از کامیابی در این امر، تازه خود هگل نخواهد گفت: این موجود عجیب بر حسب اتفاق و تصادف بوجود آمده؛ بلکه می گوید: هوش و نبوغ من آن را خلق کرده است!^۲ »

^۱ - همان / ص ۲۳۸ و ۲۴۱

^۲ - راز آفرینش انسان / ص ۱۳۹ و ۱۴۰

قرآن می فرماید:

الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا.

« آن‌ها که غیر الله را می خوانند، هرگز مگسی هم نمی توانند خلق کنند. »^۱

۴. برهان حرکت

یکی از قدیمی‌ترین براهینی که از طرف خداپرستان، بر وجود خدا اقامه شده، برهان حرکت است. حرکت در پدیده‌های عالم از ذره اتم گرفته، تا بزرگ‌ترین کرات و افلاک را فرا گرفته، هیچ موجود ساکن و بی تحرکی در عالم ماده یافت نمی‌شود، تا جایی که امروز بر همگان آشکار گشته، آهنگ هستی آهنگی دینامیکی و پویا است و سکون و بی حرکتی، زوال پدیده‌های مادی را به دنبال خواهد داشت. در این عالم به هر چه بنگرید، گرچه به ظاهر آن را آرام بیابید، اما در درون غوغایی دارد و سراسر، جنبش و تلاش است.

از قدیم الایام به چهار نوع حرکت معتقد بوده‌اند:

۱. حرکت در کم، که بر اساس آن، در مقدار و تعداد اشیاء و همچنین در ابعاد و اندازه آن‌ها تغییرات به وجود می‌آید. مانند یک دانه، که به چندین دانه تبدیل شده و اندازه‌اش تغییر می‌یابد.
۲. حرکت در کیف، یا حرکت کیفی، مانند تغییر رنگ و بو و شکل و خواص دیگر اشیاء.

۳. حرکت وضعی، که حرکت در وضع قرار گرفتن اشیا است. مانند حرکت کرات به دور خود، که با وجود داشتن حرکت‌های دیگر، به دور خود می‌چرخد و هر لحظه وضعیت جدیدی پیدا می‌کند.

۴. حرکت در این، در اثر این حرکت اشیاء جابجا می‌شوند و مکان و جای آن‌ها تغییر می‌کند.

با گذشت زمان، بشر به حرکات دیگری هم پی برد، از جمله، حرکت در جوهر اشیاء است، که این نظریه حرکت را در ذات و جوهر اشیاء جاری دانسته و معتقد است همه حرکت‌های ظاهری، مولود حرکت در ذات اشیاء عالم است که یک لحظه آرام و قرار ندارند. ما کاری به درستی و نادرستی بعضی از این نظرات نداریم، بلکه می‌خواهیم بگوییم که اصل حرکت، اصلی است همگانی که همه اندیشمندان بشر، از گذشته دور تا کنون، بدان اعتراف نموده و به اثبات آن پرداخته‌اند.

همه انسان‌ها هم به خوبی تغییرات و دگرگونی را همواره در همه لحظات زندگی و در همه پدیده‌های اطراف خود احساس می‌کنند. لهذا بدیهی است که بشر از همان ابتدا به گونه‌ای طبیعی، این اصل را پذیرفته، که حرکت نمی‌تواند بدون محرک باشد. و یا در این عالم چیزی باشد که حرکت داشته باشد، ولی خودش به حرکت درآمده باشد و حرکت دهنده‌ای نداشته باشد. این اصل، به قدری محکم و استوار است که، اگر انسان شیئی را در حال حرکت ببیند ولی محرک آن را هم نبیند، باز هم وجود عاملی را به عنوان مؤثر در حرکت نفی نمی‌کند. حتی ممکن است علت اصلی حرکت را هم نداند و نشناسد، ولی این ندانستن، از یقین او مبنی بر این‌که، هیچ چیز خود به خود به حرکت نمی‌آید و حرکت دهنده می‌خواهد، هرگز نمی‌کاهد. امروز هم پیشرفت علم بخوبی بر این اصل اساسی صحه گذاشته، تا جایی که از اصول اولیه مورد قبول همه دانشمندان

قرار گرفته و بسیاری از فرضیات و مبانی علمی، بر مبنای آن بنا نهاده شده است و به عنوان یکی از معتبرترین اصول نیوتن در فیزیک مطرح است که: هر جسمی که ساکن است، همواره ساکن خواهد بود، مگر اینکه تحت تأثیر نیرویی خارج از خود قرار گیرد.

بر این اساس، بشر همواره به دنبال محرک اصلی عالم افتاده، به جستجوی قدرت قاهری که این همه حرکات موزون و شگفت‌انگیز را در سراسر هستی به جریان انداخته، برخواسته و به وجود خدای عالم و محرک اولی معتقد گشته است. بنابراین، اعتقاد به آفریدگار هستی ناشی از چند نکته واضح و بنیادی است:

۱. در جهان خلقت اصل حرکت حاکم بوده، هیچ چیز ساکن نیست.
۲. هر حرکتی که در اشیاء عالم مشاهده می‌شود، خود به خود، بوجود نیامده و محرکی می‌خواهد.
۳. مجموعه جهان هستی، نیازمند به محرک است.
۴. محرک اصلی آفرینش نمی‌تواند از سنخ این عالم باشد، چون در این صورت، او هم به محرکی نیاز خواهد داشت.

لذا نقل شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که از پیرزنی که چرخ نخریسی را می‌چرخاند، پرسید: خدایت را چگونه شناخته‌ای و چگونه او را اثبات می‌کنی؟ پیرزن بلافاصله دست از روی دست‌گیره چرخ برداشت و چرخ از حرکت باز ایستاد. در واقع پیرزن خواست بگوید: جایی که چرخ کوچک و ناچیز من نمی‌تواند بدون چرخاننده باشد و برای حرکت، نیاز به چرخاننده دارد چگونه این نظام بهت‌آور هستی و کرات که در آسمان بی‌پایان در حرکتند می‌تواند بدون گرداننده و خدایی باشد؟

از آن چرخى که گرداند زنِ پیر قیاسِ چرخِ گردنده همی گیر

این استدلال گرچه ساده، ولی در اوج استحکام و استواری، موجب شد تا آن رسول رحمت الهی بفرمایند: عَلَیْکُمْ بِدِینِ الْعَجَائِزِ. یعنی: بر شما باد بر شیوهٔ دین‌داری و استدلال پیر زنان.

سال‌ها بعد از آن پیرزن، پس از گذشت قرن‌ها، با گشوده شدن دریچه‌های وسیع دانش به روی بشر، می‌بینیم همین برهان به وسیله بزرگ‌ترین دانشمند فلکی جهان، آقای اسحق نیوتن برای اثبات وجود خدا بکار گرفته می‌شود.

داستان از این قرار است: نیوتن دوستی داشت که مادی بود و به آفریننده جهان اعتقاد نداشت و می‌گفت: عالم خودش درست شده و خالق ندارد.

نیوتن، یک بار به یک مکانیک ماهر، سفارش داد تا برای او ماکت کوچکی از منظومه شمسی بسازد، این ماکت ساخته شد و در آن یک مرکز و تعدادی سیارات قرار داده شده بود، ولی سیارات این منظومه توپ‌های کوچکی بودند که با یکدیگر به وسیله تسمه پیوند داشتند و برای آن‌ها هندلی کوچک قرار داده شده بود که با حرکت آن‌ها تمام توپ‌ها به طرز بسیار جالبی، در مدار خود حرکت می‌کردند و دور آن هسته مرکزی، به گردش در می‌آمدند.

یک روز آن دوست نیوتن، که دانشمندی مادی بود، بر او وارد شد و هنگامی که چشمش به آن ماکت فلزی منظومه شمسی افتاد، تعجب کرد و از زیبایی و ابتکار مکانیک آن در حیرت شد و حیرتش هنگامی به اوج خود رسید که هندل کوچک آن ماکت را حرکت داد، ناگاه دید که آن سیارات کوچک فلزی با سبک جالب به دور هسته مرکزی خود به گردش در آمدند. این جا بود که ناگهان فریاد برآورد:

وہ! چه چیز جالب و زیبایی! چه کسی این را ساخته است؟

نیوتن، بدون آن‌که سرش را که روی کتاب بود بر دارد، پاسخ داد: هیچ کس! تصادفاً و به خودی خود بوجود آمده!

دانشمند مادی گفت: آقای نیوتن! گویا به سؤال من توجه نکردی؟ من از شما پرسیدم که این ماکت را کدام مکانیک ماهر ساخته و چه کسی طرح آنرا ریخته است؟

نیوتن گفت: اتفاقاً به سؤال شما دقت کردم و در پاسخ همین سؤال بود که گفتم: هیچ کس این ماکت را نساخته، بلکه به خودی خود به وجود آمده است! یعنی ذرات و مواد اولیه این ماکت گرد هم جمع شدند و تصادفاً به این شکل زیبا و منظم درآمدند!

دانشمند مادی با تلخی گفت: آقای نیوتن شما فکر کردید من احمقم؟! چگونه ممکن است این ماکت با این سبک بدیع تصادفاً بوجود آمده باشد؟! خیر! نه تنها سازنده این ماکت ماهر، بلکه نابغه هم بوده است.

این جا بود که نیوتن گفت: دوست من! آنچه که شما می‌بینید و از سازنده آن می‌پرسید، چیزی جز یک ماکت کوچک نیست که از روی یک سیستم واقعی عظیم منظومه شمسی ساخته شده است، با این حال، حاضر نیستید بپذیرید تصادفی بوجود آمده باشد. حال چگونه اصرار دارید بگویید: خود منظومه عظیم شمسی با همه وسعت و پیچیدگی که دارد، آفریننده‌ای عاقل و با شعور نداشته و تصادف کر و کور و یا ماده‌ای بی شعور آنرا پدید آورده است؟! و کور و یا ماده‌ای بی شعور آنرا پدید آورده است؟!

این جا بود که دانشمند مادی شرمنده شد و از دادن پاسخ باز ایستاد.^۱

۱- از کتاب هستی بخش / سید عبدالکریم هاشمی نژاد / ص ۱۴۹ و ۱۵۰ / به نقل از سالنامه جوانان از انتشارات نسل جوان / ص ۲۹۸ سال ۱۳۵۰

ویژگی های خداشناسی عقلی

برخی ویژگی های خداشناسی از راه عقل را، می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. عقلی بودن. ابزار راه یابی به خدا در این طریق، عقل است. هر کس با بکارگیری فکر و اندیشه خویش، در پدیده های آفرینش پی می برد که این عالم خالقی دارد.

گفتیم: منظور از بکارگیری عقل، در معرفت خدا هم، همین است و چیزی بیش از این نیست. باید در مخلوقات تعقل شود، نه در خدا. نهایت سیر عقلی در این طریق، این است که: انسان بداند " خدایی هست " (حد تعطیل)، بدون این که بتواند بفهمد " خدا چیست " (حد تشبیه).

۲. عمومی بودن. عموم مردم، می توانند با اندک تفکر در شگفتی های خلقت به این اعتقاد دست یابند که، عالم به خود، رها شده نیست و صاحبی دارد. این راه کاملاً سهل و قابل دسترسی همه هست؛ هر فردی به فراخور استعداد و قدرت تفکر، وجود آفریدگار را نتیجه می گیرد. در این راه، یک عامی بی سواد هم چون پیر زن ضعیف، می تواند بیندیشد، و از اینکه " چرخ نخ ریزی " اش نمی تواند بدون گرداننده باشد، نتیجه بگیرد که چرخ افلاک و کرات بدون چرخاننده نیست. همین طور، یک دانشمند و منجم بزرگ هم با مطالعات گسترده خود در دقایق و نظامات هستی، می تواند به همین نتیجه نایل آید.

۳. آشکار ساختن عظمت خدا. با تفکر در آیات و نشانه های آفرینش و رمز و رازهای حیرت آور و محیر العقولی که در آنها به کار برده شده، خدا به عظمت جلوه می کند. همه آیات و مخلوقات این عالم، نشانه های آشکار بر جلال و شوکت خدای متعال هستند. هر چه در روابط و نظامات حاکم برعالم، بیشتر تفکر شود و هر چه اطلاعات بشر در این زمینه، افزون تر گردد، بزرگی خدا را بهتر می یابد.

۴. بیداری حسّ سپاس‌گزاری. مطالعه و تعقل در نعمت‌های بی‌شماری که آفریده شده، و این که، این همه نعمت، در دسترس انسان و برای استفاده اوست و او می‌تواند با عقل خدادادی بر جهان مادی سلطه یابد و از آن، در جهت رفاه و آسایش خویش بهره برداری نماید، حسّ سپاس‌گزاری از عطاکننده این همه لطف و احسان را، در بندگان بر می‌انگیزاند. آدمی آنگاه که پی برد، که این خوان بی‌انتهای احسان را خدا برای او گسترانیده، به حکم، هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانِ (آیا پاداش احسان، جز احسان است)، و اینکه هر کس به انسان نیکی کرد، انسان او را دوست دارد، در برابر خالق محسنِ خویش سر فرود می‌آورد و شرمنده این همه عنایت سرشارش می‌شود. در این حالت، زمینه برای این که مهر آفریدگار در دل آشیانه کند، فراهم می‌شود و روح شکر و سپاس از منعم را بر می‌انگیزاند.

۵. ملزم نبودن با عمل. با این همه، راه استدلال عقلی، کسی را ملزم به عمل نیک نمی‌کند. یعنی: به گونه‌ای نیست که اگر از این راه، کسی به وجود خدا آگاه شد، حتماً کار زشت و گناه نکند. به عبارتی دیگر، تأثیر استدلال‌های فکری در حدّی است که می‌تواند حداکثر، عقل را قانع ساخته، آن را وادار به اعتراف نماید. البته برای آنان که آمادگی داشته باشند و بخواهند، پذیرش عقلی خدا می‌تواند افعال آدمی را دگرگون سازد؛ ولی حالا کسی که از این راه، به وجود خدا پی برد، این اقرار قلبی، او را تسلیم و به عمل صالح وادار سازد، حتمی نیست. بسیاری از افراد، حتّی متفکران بزرگی هستند که به وجود خدا معترفند و برای وجود او دلایل محکم هم اقامه می‌کنند، امّا در عمل دچار اعمال ناپسند زیادی می‌شوند. بسیاری از طاغوتیان و سران کفر، در زمان پیامبران، مانند: فرعون و تابعان آنها، خیلی خوب می‌دانستند که خداوند حق است، ولی ایمان نمی‌آوردند.

۶. قابل انتقال بودن. این نوع خداشناسی، چون با مشاهده پدیده‌ها و تفکر در آنها حاصل می‌شود و از راه حواس به دست می‌آید، بنا براین، معرفت از نوع "ادراکی" است و هرکس یافته‌های فکری و ادراکی خویش را، می‌تواند به دیگری هم منتقل نماید و همان احساسی که در وجود اوست و آن برداشتی را که خودش از معرفت خدا به دست آورده، برای غیرخود هم به وجود آورد. بسیاری از یافته‌ها و معارف بشر "وجدانی" است، که امور وجدانی، قابل انتقال به غیر نیستند. هر کس باید خود آنها را بجشد. ولی امور ادراکی و ادراکات را از راه بیان و کتابت، می‌توان به دیگران انتقال داد؛ چرا که عامل ادراک، "عقل" و عامل "وجدان"، قلب است. مطالب عقلی، قابل شرح و بیان است، ولی برای مسایل قلبی، هیچ شرح و بیانی نداریم.

۷. قابل احتجاج بودن. آشنایی و اطلاع از راه‌های عقلی وجود خدا، موجب می‌شود تا قوه استدلال و بیان افراد قوی شود، و هنگام مواجهه با منکرین به وسیله مخلوقات، بر وجود خالق استدلال نمایند، و بافته‌ها و ذهنیات غلط آنها را آشکار ساخته، با جدال و احتجاج، بر مخالفین غلبه یابند. بنابراین، طریق عقلی شناخت خدا این امکان را به انسان می‌دهد تا بتواند، برای کسانی که منکر خدا نیستند، بلکه شبهاتی دارند، موانع و تردیدها را از سر راه آنها بر دارد؛ برای آنها که منکرند، زمینه انکار را در آنها از بین ببرد و با دلیل عقلی آنها را به اقرار وا دارد؛ نیز برای معاندان، که اگر هزار دلیل هم آورده شود، باز بر عناد خویش اصرار می‌ورزند، راه عنادشان را مسدود کرده و بر آنان اتمام حجت شود.

بنابراین، "احتجاج، که به معنای اقامه حجت، به جهت اثبات مطلوب می‌باشد و مراد از حجت، دلیل و برهان است"، در این طریق مطرح می‌شود.^۱

در مجادلاتی که معصومین علیهم السّلام با مخالفین انجام داده‌اند، موارد زیادی از استدلال به آیات تکوینی و نظم عالم به چشم می‌خورد. چنانکه امام صادق علیه السّلام، با بیان شگفتی‌های به کار برده شده در وجود تخم مرغ^۲ و علی علیه السّلام، با بیان زیبایی‌های موجود در مخلوقات و حیوانات، مثل خفاش^۳، طاووس^۴ و غیره، به وجود خدا استدلال نموده‌اند. قرآن هم، از قول پیامبران، ازجمله: ابراهیم و نحوه استدلال او به وسیله کرات^۵، و همچنین بیانات دیگری، اسرار اجزاء عالم وجود را، به رخ انسان می‌کشد و از این راه، به معرفی خدا می‌پردازد. بنابراین، ضمن این که براهین عقلی و تفکر در مخلوقات و آیات تکوینی، طریقی برای تذکر و یادآوری خدا و معرفت فطری هستند، وسیله‌ای برای محاجّه و جدل با مخالفین یا طالبین دلیل عقلی درباره خداوند می‌باشند.

۱- ذکر این نکته در خور توجه است که: پیامبران و امامان علیهم السّلام، مجادله و جدال احسن با منکرین و معاندین داشته‌اند و حتی در این زمینه شاگردانی هم تربیت کرده‌اند؛ ولی این نباید باعث شود تا برخی، بلا فاصله جدال احسن را در قرآن و متون دینی، دلیل بر پذیرش فلسفه از طرف دین تلقی نمایند و بگویند: با فلسفه، بهتر می‌توان دین را شناخت. زیرا جدال احسن و اقامه دلیل، که در آیات و روایات آمده، چیزی غیر از اقامه براهین فلسفی است و کیفیت این دو روش و مخاطبین آن‌ها و هدفشان با هم کاملاً متفاوت است.

۲- اصول کافی / ترجمه مصطفوی / ج ۱ / ص ۱۰۳ و ۱۰۴

۳- نهج البلاغه / صبحی صالح / خطبه ۱۵۵

۴- همان / خطبه ۱۶۵

۵- انعام / آیه ۷۶ و ما بعد آن

راه وجدان

راه وجدان یا فطرت، راهی قلبی و شهودی است. این راه هیچ گونه استدلال و برهان منطقی نیاز ندارد؛ بلکه برای این که معرفت راستین بر دل بتابد، عارف و سالک باید با عمل به فرامین شرع و طاعت و بندگی خدا و پرهیز از اعمال غیر شرعی و گناه، خود را آماده سازد. هر چه پای بندی به احکام شرعی بهتر و رهایی از قید و بندهای شهوانی و نفسانی افزون تر گردد، خدای عالمیان بهتر وجدان خواهد شد.

انبیاء آمده اند تا با بیداری فطرت و یادآوری راه های وجود خدا، آدمی را به سوی وجدان خالق هستی رهنمون گردند، تا همگان آنچه را که قبلاً (در عوالم پیشین) یافته اند، بار دیگر بدان دست یابند. به گونه ای، می توان معرفت از راه عقل را، زمینه ساز و مقدمه معرفت وجدانی دانست؛ زیرا در معرفت عقلی و استدلالی، انسان به خدا اعتراف می کند و به ذات مقدسش معتقد می شود - که البته، این اقرار و اعتقاد اولیه برای دریافت معرفت فطری امری لازم و ضروری است - ولی توقّف و تردّد در آثار، موجب دوری از وجدان خدا می شود. چنانکه در دعای عرفه می خوانیم:

تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ.

« تردّد من در آثار خلقت، موجب دوری از دیدار است. »

بر این مبنا، خداشناسی عقلی در صورتی مفید است، که به شناخت قلبی و فطری خدا منتهی گردد، زیرا مقصد اعلی و اصلی، معرفت از راه فطرت است. اگر بنده‌ای به معرفت خدا از این راه نایل گردد، به اوج قلّه خداشناسی و کمال معرفت صانع عالم دست می‌یابد و خدا را با تمام وجود، بر خویش حاضر و ناظر می‌بیند. این معرفت، آن‌چنان قوی و نافذ است، که سراسر وجود آدمی را در بر می‌گیرد و با تمام وجود، با دست‌گیری خودِ خدای مهربان، حقیقتش را شهود می‌کند (معرفت بالله)، بدون این‌که صورتی ادراکی از آن داشته باشد. لقاءالله، که عالی‌ترین سیر عرفانی در خداشناسی است، در این مرحله ظهور می‌یابد. آن ذات غیب الغیوبی که باطن است و با هیچ یک از مدارک حسی، خیالی و عقلی قابل شناخت نیست، در این مرحله ظاهر گشته، به تعریف خودش، به خلق معرفی می‌گردد. در دعا می‌خوانیم:

يَعْرِفُونَكَ بِفِطْنِ الْقُلُوبِ وَ أَنْتَ فِي غَوَامِضِ مَسَرَّاتِ سَرَائِرِ الْغُيُوبِ.
 «تورا به زیرکی‌های دل‌ها می‌شناسند، و حال آن‌که تو، در ناپیدایی‌های پیچیده و پرده‌های غیبی می‌باشی.»^۱

یعنی، همان ذات غیب متعالی که در پنهان‌ترین پرده‌ها مستور است، در این‌گاه معرفتش حاصل می‌شود.

در این‌جا، به سبب ظرافت و حسّاسیت این راه، برای پرهیز از خطای در گفتار، خوب است عنان سخن را به پیر راهی بسپاریم، که خود حقیقت این راه را یافته و قافله سالار معارف وجدانی الهی بوده است؛ بزرگ‌مرد وارسته و مشعل‌دار دل‌سوخته‌ای که قریب به یک قرن از عمر با برکت خویش را، با دلی سرشار از مهر

۱- مهج الدعوات / دعای احتجاب

مولایش، صرف پاسداریِ معارفِ تابناک الهی نمود، یعنی: استاد توانا، مرحوم "خادم الحجّه".

• بیان معرفت وجدانی

"اما بیان معرفت فطری وجدانی، که عین لقاءالله است، به نحو اجمال و اختصار چنان است که، انسان چون خود را از تعلّقات حسّی و خیالی و عقلی منخلع و منقطع سازد و به فطرت بسیط مجرد از مصنوعات فکری و به طبع ساده خودش رجوع کند، می‌یابد که او خودش را نگاه نداشته، بلکه وجدان می‌کند که او نگه داشته شده است و خودش، خودش را متبدّل و متحوّل به احوال مختلفه از حزن به نشاط و بالعکس، و از جهل به علم و بالعکس، و از ضعف به قدرت و بالعکس، نمی‌نماید؛ بلکه او دائماً در تحولات و تبدّلات، به دو طرف ضدّ است. یعنی، گاهی محزون است، پس فرحناک می‌شود و گاهی فرحناک است پس محزون می‌شود. و هکذا، در علم و جهل، و یأس و رجاء، و ضعف و قوّت و انقباض و انبساط، و عزم و فسخ عزیمت، الی غیر ذالک، از حالات متضادّه مختلفه. و با وجدان پاک و ساده خود، می‌یابد که خودش محوّل و مغیّر و مبدّل خود نمی‌باشد؛ بلکه در تحت تصرّف غیبی است که او را می‌چرخاند و حال به حال می‌کند. و این وجدان، در وقتی ظاهر و بارز می‌شود که، انسان از کلیّه افکارِ صارفه و جواذب حسّی و خیالی و وهمی و عقلی، حتّی صور علمیه ادراکیه منقطع و منخلع شود، و خود را به خود بیابد. و تا چنین نشود، وجدان او ظاهر و بارز نمی‌شود و این وجدان، به درجاتی برتر و عالی‌تر از تعقل و تخیل و توهم و احساس است. و برای توضیح و تشریح این موضوع مثالی می‌گوییم:

• فرق ادراک مفهومی و شهود وجدانی

گاهی انسان به واسطه حرارت هوا و نخوردن آب، به شدت تشنه می‌شود مانند عصر روز ماه صیام، در فصل تیرماه. و به واسطه شدت عطش، التهاب قلبی پیدا می‌کند، در این موقع، کنه و حقیقت عطش و تشنگی را خارجاً وجدان می‌کند؛ و خوب در می‌یابد که، تشنگی یعنی چه. و خارجاً می‌یابد که عطش چه مزه دارد و چه حالتی است و چه لوازم و آثار طبیعی و خارجی دارد؛ ولو اینکه در مقام بیان نتواند تعریف کنه و حقیقت عطش را بنماید، ولی خودش آن حقیقت را به کنهها می‌یابد.

خواه این شخص تشنه عامی باشد یا فیلسوف زمان، هر دو به یک منوال کنه تشنگی خارجی را وجدان می‌کنند، بدون اندک تفاوتی. و در این جا علم و جهل اصطلاحی منطقی و فلسفی، و سفاقت و حکمت، بلکه گنگی و زبان‌داری هیچگونه دخالت و تأثیری ندارد، و وجدان همه این افراد، یکسان و یک نواخت است. حال اگر همین شخص تشنه، بعد از رفع عطش و مرور زمانی از این حالت، به یاد بیاورد، آن روز معهود را و شرح عطش آن روز را برای رفیقش بدهد، که مرا در چنین روزی عطشی حاصل شد، که قلبم ملتهب شده بود و لب‌هایم خشکیده بود و چشمم کم نور گردیده بود و هم چنین سایر آثاری را که در وجود او به واسطه عطش حاصل شده بود، شرح بدهد، در این جا هر دو نفر - یعنی قائل و سامع - از عطش، یک معنی و مفهومی را درک می‌کنند و صورت خیالی عطش در نفس هر دو نفر ظاهر می‌شود. و همین صورت خیالی برای آن‌ها معنای لفظ عطش است و به اصطلاح علمی، ادراک عطش را به مفهومه، نموده‌اند و تا درجه‌ای فهمیده‌اند که عطش چیست و آثارش چه می‌باشد، و لکن، بین این ادراک مفهومی خیالی، و آن شهود وجدانی، تفاوت از زمین تا آسمان است. این جا به اصطلاح علما، ادراک عطش، مفهوم شده و آن جا وجدان خارجی عطش، به کنه و حقیقتش شده است.

مانند تفاوت بین شهود و وجدانی کسی که در میان آتش خارجی بسوزد، و ادراک مفهومی کسی که تصور سوختن را بنماید. اولی به مقام حق‌الیقین، وجدان کنه سوختن را می‌کند و حقیقت خارجی سوختن را در می‌یابد، که چیست و چه مزه دارد؛ ولو این که هیچ نتواند بیان لفظی او را و خواصش را بنماید. ولی دوّمی فقط مفاهیم تصویریّه خیالیه یا عقلیه عطش را در نفس خود موجود می‌یابد، و اما از کنه سوختن آگاهی حقیقی ندارد.

• شأن پیامبران

پس مطلق امور وجدانیه از این ردیف است. حکما و فلاسفه تصور مفاهیم خیالیه و عقلیه را می‌نمایند و آن مفاهیم را وجه و مرآت کلیه اشیاء خارجیّه و خدای واقعی خارجی قرار می‌دهند و همان مفاهیم را در ذهن مردم القاء و تلقین و تعلیم می‌نمایند، ولی انبیاء و اولیاء اولاً، خودشان در خارج وجدان خدای واقعی را می‌نمایند، سپس به تذکّرات و تنبّهات، دعوت خلق می‌کنند. یعنی می‌خواهند خلق به حال وجدان بیاید. در خارج خدای خارجی را وجدان کند و بیابد. لهذا، اعمال متبّهات و تذکّرات می‌کنند، تا مردم به حال شهود وجدانی بیایند و خارجاً مراجعه به خود نمایند و بیابند که خودشان، خودشان را نگه نمی‌دارند، بلکه نگه داشته شده و قائم بالغیر می‌باشند.

شغل انبیاء القاء مفاهیم به وسیله الفاظ نیست؛ شغل آن‌ها تعلیم علوم مصطلحه و بحث و فحص منطقی و استدلال اصطلاحی، مانند فلاسفه نیست. بلکه شغل آنان همین تذکّر و تنبّه نفوس است به وجدان خارجی آن‌ها، تا نفوسی که لجاج و عناد با جان خود ندارند و طالب وصول به حقیقتند و در حجاب و احتجاب تعلّقات مادی و وهمی و خیالی محتجب مانده‌اند، به این تذکّرات از حجاب به درآیند و وجدان آن‌ها آشکار شود و به لقاءالله فائز شوند. قرآن می‌فرماید:

فَذَكِّرْ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ.

« (به وسیله آیات قرآن) کسانی را که ترسناک از عواقب می باشند متذکر و آگاه گردان.»^۱

فَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

« تذکر بده! زیرا مردمی که با ایمانند (و با حقیقت نمی خواهند ستیزه کنند)، تذکر به حال آنها نافع و مفید می باشد.»^۲

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ.

« مردم را آگاه کن، زیرا کار تو آگاه کردن است.»^۳

الی غیر ذالک، از آیاتی که می گویند، شغل انبیاء توجّه دادن مردم است به خدا، از راه توجّه وجدانی به تحولات نفسی و آفاقی. وقتی که وجدان خارجی آنها روشن شد و به خود آمدند، دو مطلب حقیقی را در می یابند:

• دستاوردهای وجدان خدا

اول این که، اینها زنده به غیر و قائم به غیر و عالم بالغیر و قادر بالغیر می باشند و نمی توانند وجود آن غیر را انکار کنند. زیرا که در خود می یابند، عدم قدرت ذاتی و حیات ذاتی و علم ذاتی و سایر کمالات ذاتیه را می یابند که همه این کمالات به آنها رسیده و آن به آن می رسد و خودشان نمی توانند آن کمالات را در خود ایجاد کنند. فلهمذا، بعضی از این کمالات در پاره ای اوقات از آنها سلب می شود؛ مثل این که عالمند، جاهل می شوند. قادرند، عاجز می شوند.

۱- ق / آیه ۴۵

۲- ذاریات / آیات ۵۵

۳- غاشیه / آیه ۲۱

امیدوارند، مأیوس می‌شوند. فرحناک‌اند، محزون می‌شوند. و اگر کار به دست خودشان می‌بود، هیچ‌وقت حاضر نبودند که این کمالات را از دست بدهند. خلاصه آن‌که، شهود وجدانی (نه تصور علمی مفهومی) می‌کنند که، هر چه از وجود و حیات و علم و قدرت و رحمت و شفقت و غیرها دارند، از خودشان نیست و از غیر به آن‌ها می‌رسد و آن غیر را در همه وقت و همه جا و همه حالات، سمیع و بصیر و شفیق و محیط و قادر و عالم، الی آخر الاسماء الحسنی، می‌یابند و نمی‌توانند انکار او را و انکار این سمات و صفات او را بنمایند.

دوم اینکه، هر چه می‌خواهند آن غیر را ادراک کنند، که کیست و چیست و چگونه است و چه طور افاضه وجود و حیات و علم و قدرت و غیرها را می‌نماید، نمی‌توانند و از ادراک و احاطه علمی عقلی به او عاجزند؛ به طوری که هر چه در این جهات از آن‌ها سؤال شود، جواب را منفی می‌دهند. مثلاً، اگر بررسی آیا آن غیر، بالای سر شماست؟ می‌گوید: نه، آن غیر پهلوی شماست؟ می‌گوید: نه، آن غیر نار است؟ می‌گوید: نه، آن غیر نور است؟ می‌گوید: نه، آن غیر مانند وجود شما موجودیت دارد و شبیه به شما است؟ می‌گوید: نه. خلاصه آن‌که، هر چه از سنخ وجود و ماهیت و جوهر و عرض و احوال و اطوار امکانیه که قابل ادراک و تعقل است، از او نسبت به آن غیر سؤال کنی، در جواب می‌گوید: نه؛ حتی اگر سؤال کنی که تو چه طوری آن غیر را می‌شناسی؟ می‌گوید: نمی‌دانم؛ همین قدر می‌دانم که من تحت تسلط و تبدیل و تحویل غیری می‌باشم، ولکن از جمیع جهات آن غیر، نا آگاهم، ولذا متحیر و متوکلهم. و به غیر از این که او را تنزیه و تقدیس از جمیع شئون و اطوار امکانی بنمایم و در مقابل او خضوع و فروتنی و پاس ادب نگه دارم و تعظیم و تمجید او را بنمایم، راه دیگری و کار دیگری برای خود نمی‌بینم، و آن غیر را به هیچ چیز نمی‌توانم تشبیه کنم و به هیچ وصفی نمی‌توانم توصیف کنم.

این جاست که به غیر از کلمات مبارکات، سبحان الله و الله اکبر و امثال این‌ها، چیز دیگری نمی‌گوید. و همین است معرفت حقیقی به خدای حقیقی واقعی؛ که خارج از حدّین است، چنانچه در احادیث و روایات فرموده‌اند، یکی " حدّ تعطیل " و دیگری " حدّ تشبیه ". یعنی، نمی‌تواند بگوید، غیری نیست و نمی‌تواند بگوید آن غیر کیست و چطوری است و چه طور افاضه وجود و حیات و علم و معرفت و قدرت و رحمت می‌کند. و همین است معنای معرفت کنه ذات خدا در عین احتجاب، که در احادیث مذکور گردیده، و همین است آنچه فرموده‌اند که عجز از معرفت، عین معرفت است. و از همین جهت است که نام خدا، الله است. یعنی همه ممکنات، حتّی خاتم الانبیاء (صلّی الله علیه و آله)، واله و حیران در او می‌باشند و معرفت او، معرفت ولّهی است. یعنی، هر که او را شناخت، به مقدار شناسائیش واله و حیران در اوست و هر چه این معرفت بیشتر و شدیدتر شود، وله و حیرت عارف زیادتر می‌گردد و از همین جهت است که نمی‌تواند در باره او تکلم کند و به غیر از تقدیس و تنزیه و خضوع و خشوع و نیایش و ستایش و کرنش عمل دیگری و قول دیگری را جایز نمی‌داند حتّی در مقام توصیف، عاجز و متحیرند که چگونه توصیف او را بنمایند و می‌گویند:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ جَلَّ ثَنَّاكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ.

باید ثنا و مدح و توصیف خدا را خود خداوند بفرماید و خلق از خود حق توصیف ندارند.

لهذا فرموده‌اند:

إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَاسْكُتُوا.
و فرموده‌اند: اُسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ.

• رابطه ی عرفان و عبودیت

و این جاست که عارف بالله را خوف و خشیت از خدای متعال حاصل می شود و کوچکی و خضوع و لابه و تضرع را وظیفه اولیه حتمیه خود می یابد و هر چه این معرفت زیادتیر می شود، این خوف بیشتر می شود. و لهذا فرموده اند:

أَعْرِفَكُم بِاللَّهِ أَخَوْفَكُم مِنْهُ.

« شناساتر به خدا، آن کسی است که از خدا بیشترین ترسد. »

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

و بالا رفتن درجات عرفان عباد، به نسبت افزوده شدن این حیرت و این خشیت است. یعنی، هر چه بیشتر شهود وجدانی کند، حیرتش و وکلهش در خدای متعال بیشتر می شود و رب زدن فی ک تحیراً می گوید. و لامحاله خضوع و خشوع و تضرع و لابه او که کنه عبودیت اوست، خدای متعال را، افزون تر می گردد.

این هاینده عارفین حقیقی بالله. خواه سواد علی ظاهری و معلومات بشری را داشته باشند، یا به کلی عامی و جاهل به همه اصطلاحات باشند. زیرا که در این معرفت فطری جسمانی وجدانی، جمیع یکسانند و از علائم و نشانه های لاینفک این عرفان، عبودیت و تسلیم و خضوع و خشوع، نزد خدای واقعی خارجی است و هرچه عبودیت بیشتر شود، این عرفان وکله تحیری زیادتیر می شود و بالعکس. یعنی: هر چه عرفان زیادتیر شود عبودیت و تسبیح و تنزیه و خضوع و خشوع و تسلیم زیادتیر می گردد و هکذا، الی ما لایتناهی و الی الابد. و حصول این معرفت به اختیار و قدرت بندگان نیست، بلکه این معرفت صنع و فعل خدا است، که پیش از نشئه جسمانی و قبل از تعلق روح به بدن خودش را معرفتی به بندگان نموده، یعنی، خودش را به آنها شناسانده و نمایانده، و این نمایاندن طور و طرز نداشته و ندارد.

فلهذا، بشر نمی‌تواند بفهمد، که چه طوری و چگونه خدا خود را می‌نمایاند و چگونه این عبد، خدا را می‌یابد و دیگر، از هیچ جهتی از جهات تعریف و معرفی و عرفان، آگاهی ندارد. لهذا متحیر و متوکه می‌شود و این معرفت تا موقعی حاصل است که بنده از حال وجدانی خویش منحرف و منصرف نشود و متوجه به شیئی دیگری نشود، که اگر اندک انحرافی حاصل شد و متوجه به متعلقات جسمانی یا خیالی یا عقلی گردید، آن وجدان محجوب می‌شود.

• حجاب‌ها و موانع وجدان خدا

و از جمله حُجُب قویّه و پرده‌های غلیظی که حاجب وجدان خارجی می‌شود، صور علمیّه اصطلاحیه و مفاهیم تصویریّه خیالیّه و معقولات بشریه است. این‌ها بزرگ‌ترین مشاغلی هستند که انسان را به خود مشغول می‌کنند و از حال وجدان می‌اندازند. وَ الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ، که در السنّه بزرگان دائر است اشاره به این مطلب است. لهذا، در مقام وجدان خدا، باید نفس خود را از این پرده‌های غلیظ پاک کند.

بشو اوراق اگر هم درس مایی	که علم عشق در دفتر نباشد
ایّها القوم الذی فی المدرسه	کلّما حصّلتّموه وسوسه
علم رسمی سر به سر قیل است و قال	نی از او کیفیتی حاصل نه حال

وقتی که صور علمیّه اصطلاحیه و مفاهیم عقلیه تصویریّه، حاجب وجدان باشد اشتغال به امور حیوانیه شهویه و غضبیه و امور مادیّه دنیویه، به طریق اولی صادف و حاجب صاحب وجدان، از معرفت خدای سبحان می‌شود و چون این دار دنیا دار مادیّات است و بشر هم خواه ناخواه گرفتار مادیّات است، لامحاله و ناچار گرفتار این حُجُب می‌شود و از آن معرفت فطری که در عالم ارواح خودش را به آن‌ها

نمایانده، و الآن هم کماکان می‌نمایاند، محجوب می‌شود. لهذا، خداوند متعال انبیاء و رسولانش را می‌فرستد، تا آن که خلق را به آن معروف فطری متذکر بنمایند و تا آنجایی که ممکن است، تعلقات مادی و خیالی و وهمی را قطع کنند و بالوجدان، متوجه به آن معروف فطری شوند و دفع وساوس و شکوک را که زائیده اوهام و افهام است، از نفس خود نموده، به بساطت و سادگی جوهری وجودی خود در آیند و عجز و فقر و سایر نواقص خود را شهود وجدانی کنند و به این فطرت ساده، وجدان حیّ قیوم غنی قادر محیط حاضر رئوف قریب مجیب سمیع علیم، الی آخر الاسماء الحسنی را بنماید و به معرفت در عین احتجاب، نائل و سعادتمند شوند.

• بلایا رافع وجدان محجوب

انبیاء و رسل، طبق دستور الهی انجام مأموریت داده و پس از آن‌ها اوصیای آن‌ها به روش انبیا، بشر را به عجز و فقر ذاتی خود متذکر و متوجه می‌نمایند و کم و بیش، تذکرات انبیاء و اوصیاء، خلق خفته را بیدار، و وجدان محجوب آن‌ها را به معرفت شهودی خارجی حق متعال متنبه و هوشیار کرده و می‌کنند. ولی در عین حال، چون غلبه جنبه مادیّت و تعلقات حیوانیت، مانند امواج دریا پی در پی بر کشتی وجود و وجدان بشر حمله ور می‌گردد و هر چند این کشتی امواج را می‌شکافد و عبور می‌کند، باز موج‌ها از چهار جانب به سوی او بر می‌گردند و او را احاطه می‌نمایند. و مانند حصار عظیمی او را محاصره می‌کنند و مانع سیر سریع و حرکت بدیع او می‌شوند. لهذا، خداوند متعال، از نظر کمال لطف و مرحمت، برای کشف این امواج و متفرّق ساختن این افواج مذکرات و منبّهات دیگری به کار می‌برد، تا بدان وسیله، سفینه وجود و وجدان انسان را از این لجه‌ها و موج‌های متراکم بیرون بیاورد و آن مذکرات عبارتند از: شدائد و بلایا از

قبیل، امراض گوناگون و فقر و تنگدستی و مصائب و مصاعب و آلام و گرفتاری‌های رنگارنگ و غم‌ها و ستم‌ها و شکنج‌ها و رنج‌ها، که هر یک از این‌ها نعمتی است از خداوند متعال، برای بندگان مخصوصش. زیرا که به واسطهٔ ورود این شدائد، نفس انسانی از تعلّقات مادی و خیالی منقطع و بریده می‌شود و ابواب رجاء و امیدواری او به اسباب و سائل طبیعی ظاهری مسدود می‌گردد و عجز و ناتوانی جوهری او بر خودش مکشوف می‌شود؛ ثروت ظاهریش از دست رفته، بیمار شده، اطّبا از علاجش مأیوس شده‌اند، فقر و ناداری زور آورده، ارحام و اقارب و دوستانش همه از او دوری جسته و کناره گرفته‌اند و در گوشهٔ کاروان سرا، در شهر غربت، یکه و تنها افتاده، شب دراز زمستان در صبح را به روی او بسته، امیدش از زندگی و تعلّقات مادی دنیوی به کلی مقطوع شده، در این احوال فقر ذاتی و ناتوانی جوهری خودش را کاملاً وجدان می‌کند و می‌یابد که زمام تمام امور به دست توانای دیگری است که او، هم نزدیک است و هم شنوا است و هم مهربان است و هم توانای بر رفع تمام مشکلات و بیچارگی‌ها است. و اگر روزنهٔ امیدی برای رفع این مشکلات و تسهیل این صعوبات باشد، فقط از ناحیهٔ همان قادر قیوم حاضر رئوف است. لهذا د و ناگهانی از دل شکسته با تن خسته و با یأس از اغیار و امیدواری به کردگار می‌گوید: یا الله، یا شافی، یا کافی، یا وافی، یا معافی، یا راحم المساکین، یا مجیب المضطّرين، یا کاشف کرب المکروبین، یا ارحم الراحمین.

در اینجا است که وجدانِ محجوبِ او به واسطهٔ ورود این شدائد، از تمام متعلّقات مادی و خیالی که هر یک حجابی غلیظ بودند، پاک و خالص می‌شود و خودش را با فقر و عجز جوهری ذاتی، وجدان می‌کند، و به عین همین وجدانِ خدای معروفِ مستورِ غیرِ محدود را می‌یابد، در عین احتجاب. و لهذا به او متوجّه

و متوسل می‌شود و از او آمل و سائل می‌گردد و به زبان حال و مقال یا الله می‌گوید. از این جهت است که بلایا و شدائد نعمت و رحمتند

خلق را با تو همی بدخو کند تا تو را رو جانب آن‌سو کند

اَلْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ، وَ تَحْتَ كُلِّ بَلَاءٍ وَلَاءٌ

• معنی لقاءالله

و همین وجدان و یافتن خدا بعد از خلاصی از تعلقات طبیعی و تجرّد از علایق مادی و خیالی، عین لقاء خداست. و از برای لقاء خدا معنی و حقیقتی غیر از این نیست؛ زیرا چنانچه مکرراً گفته‌ایم، خدا صورت محسوس و موهوم و متخیّل و معقول ندارد، تا لقاء او عبارت از ادراک حسیّ او به لمس و بصر و سمع باشد؛ و یا عبارت از ادراک خیالی او به قوّه خیالیّه، و یا عبارت از ادراک عقلی او به قوّه عاقله باشد. و با تمام این مذکورات، غیر معروف هم نیست. بلکه با وجدان، که فوق حس و خیال و عقل است و ماورای صور محسوسه و متخیله و معقوله است، خداوند متعال، وجدان می‌شود در عین احتجاب. یعنی در عین این که نمی‌توان او را به هیچ حدّ عقلی محدود نمود، وجدان می‌شود؛ به طوری که نمی‌شود او را انکار نمود و کنه لقاءالله همین است و بر حسب مراتب شدّت و ضعف و کثرت و قلت این وجدان، مراتب لقاء هم مختلف و متفاوت می‌باشد و درجه شدیده این لقاء در این عالم، در هنگام مرگ است. خواه مرگ اختیاری که برای ارباب انخلاع و اصحاب تجرید حاصل می‌شود، و خواه مرگ اضطراری که برای جمیع بشر حاصل می‌گردد. زیرا که به واسطه انخلاع روح از بدن جمیع تعلقات مادی و طبیعی، حتّی تعلقات وهمی و خیالی قطع می‌گردد، وجدان کاملاً برهنه و عریان و آشکار و نمایان می‌شود. زیرا که فقر و عجز انسان به واسطه متحوّل شدن از عالمی به عالمی، زودتر و بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد. مانند موقع بیدار شدن از خواب،

که خودش را بعد از بودن در نشئه خواب، در نشئه دنیا می‌بیند و فقر و ناتوانی و بودنش را در تحت قیومیت غیر، بهتر و بیشتر می‌یابد. همچنین مرگ به عین، که انتقال از نشئه به نشئه دیگری است، در حقیقت بیدار شدن در عالم آخرت است، بعد از خواب بودن در عالم دنیا (النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا إِنْتَبَهُوا). در این انتقال فقر و عجز خود را بهتر می‌یابد و به ظهور فقر ذاتی و عجز جوهری، شهود کامل رب متعال و وجدان شدید ذات ذوالجلال، در عین احتجاب حاصل می‌شود، که:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

«ای انسان! تو با کوشش به سوی پروردگارت می‌کوشی، یک‌نوع کوشیدنی. پس او را ملاقات می‌کنی.»^۱

وَقَدِّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

«برای خودتان ازپیش چیزی بفرستید و از خدا پرهیز کنید و بدانید که شما خدا را ملاقات خواهید کرد و (ای پیغمبر) بشارت بده مؤمنین را.»^۲

• مرگ لقاء همگانی خدا

پس همه افراد انسان با سرعت و کوشش، به جانب مرگ می‌روند، بلکه می‌دوند و به مرگ، شهود و لقاء پروردگار خود را می‌نمایند؛ خواه کافر باشند یا مؤمن. نهایت این است که مؤمنین هنگام لقاء حضرت رب العالمین فرحناک و مسرور خواهند بود، زیرا که به او ایمان داشته و اطاعتش را می‌نموده اند. لهذا می‌فرماید: وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

۱- انشقاق / آیه ۶

۲- بقره / آیه ۲۲۳

و اما کفار و منکرین، چون جحود و انکار او را می‌نموده اند و یا عصیان و طغیان و تمرد و مخالفت حضرتش را می‌کرده‌اند، حال که کشف حجاب و رفع نقاب شده و لقاء پروردگار را می‌نمایند، بسیار گرفته و غمناک خواهند بود؛ زیرا که از آنها کیفر کفر و طغیان و جحود و عصیان کشیده خواهد شد و درباره آن‌ها می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ.

« اینان‌اند کسانی که کافر شدند به آیات خدای خودشان و به لقاء او، پس اعمال آن‌ها فرو ریخت.»^۱

و باز می‌فرماید: وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُونَ مِنَ الرَّحِمَتِ. « آنانی که کافر شدند به آیات خدا و به لقاء او، آن‌ها از رحمت من (که خدایم) مأیوس و محروم می‌باشند.»^۲

و درجه اشد از این لقاء در یوم آخرت و قیامت کبری است. زیرا که در آن روز، فقر و عجز و نیازمندی انسان، بیش از همه ادوار دنیا و برزخ می‌باشد و خداوند متعال، برای اظهار سلطنت مطلقه و مالکیت تامه کامله‌اش، سلب هر گونه مالکیتی را از بشر می‌نماید و همه خلق از جمیع جهات، خودشان و شئون خودشان را ملک مطلق خدا می‌یابند و چون فریاد لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ، بلند می‌شود احدی را به جز آن‌هایی که استثناء شده‌اند، یعنی انبیاء و مرسلین و حجج رب العالمین، قدرت جواب‌گویی ندارند. لهذا، جواب از صقع ارواح انبیاء و رسل و حجج، باذن‌الله تعالی داده می‌شود و آن‌ها عرض می‌کنند:

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

۱ - کهف/ آیه ۱۰۵

۲ - عنکبوت/ آیه ۲۳

چنانچه قریب به این مضمون در توحید صدوق^۱، حدیثی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است. پس روز قیامت، روز بروز و ظهور کلی فقر و نیازمندی بی پایان اهل عالم است و کمال عجز و ضعف و فقر خود را از جمیع جهات به حد اعلای وجدان، در می یابند. فلهمذا، شهود و لقاء آن ها، قادر قیوم قهار را، بیشتر و شدیدتر از همه شهودها و لقاء های ادوار قبل، یعنی از لقاء در دنیا و در هنگام مرگ و در عالم برزخ خواهد بود، و مؤمنین، به انبیاء و رسل و به روز قیامت، در این لقاء شکی ندارند؛ ولی کفار و منافقین در شک و تردیدند. لهذا، خداوند آیات و بینات خودش را روشن و آشکار می کند تا آن ها ایمان و ایقان به این لقاء بیاورند. چنانچه می فرماید:

يُذَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.

« خداوند کارها را تدبیر می کند و آیاتش را روشن و مفصل می نماید، تا شاید شما به لقاء پروردگارتان یقین حاصل نمائید.»^۲

و نیز می فرماید:

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِّ مِنَ لِقَاءِ رَبِّهِمْ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ.

« آگاه باش که این ها نسبت به لقاء پروردگارشان در شک و تردیدند. آگاه باش که خداوند به هر چیزی محیط می باشد.»^۳

۱- توحید صدوق / ص ۲۳۴

۲- رعد/ آیه ۲

۳- فصلت/ آیه ۵۴

ویژگی‌های خداشناسی فطری

اینک که به لطف الهی، راه وجدان و فطرت در خداشناسی توضیح داده شد، در پایان این نوشته، به بیان برخی از ویژگی‌های خداشناسی فطری اشاره می‌کنیم و بحث را خاتمه می‌دهیم.

۱. عقلی و استدلالی نیست. برای وجدان خدا عقل و استدلال جایی ندارد، زیرا معرفت از نوع قلبی است. البتّه استدلال عقلی، در یک مرحله ابتدایی می‌تواند به کار آید، تا بهانه‌های انکار، بر روی منکر مسدود گردد و به وجود خدا اقرار نماید؛ ولی پس از دریافت معرفت وجدانی خدا زبان بسته می‌شود و عقل به حیرت می‌افتد و از ادراک آن چه قلب بدان رسیده، عاجز می‌ماند. بنابراین، معرفت وجدانی مستلزم هیچ گونه فعالیت عقلی و استدلالی نمی‌باشد. مانند کسی که تشنگی را با تمام وجود وجدان می‌کند و فرد تشنه هیچ‌گاه برای بیان تشنگی نیاز به استدلال عقلی ندارد. همین‌طور، کسی که خدا را وجدان نموده و با جان خویش او را یافته، برای اثبات او، کجا به دنبال دلیل و برهان می‌گردد.

۲. مستلزم عمل صالح و تهذیب نفس است. وجدان خدا، بدون تهذیب نفس و پرهیز از گناه و معصیت میسر نمی‌گردد. البتّه ممکن است در یک

شرایط خاص و بدون هیچ عمل خاصی و به صورت غیر اختیاری (مثل هنگام بلا) هم هستی بخش وجدان شود، ولی این یک استثناء است که به دست خداست و اگر بشر بخواهد به اختیار و به طور مستمر به معرفت وجدانی خدا برسد، باید با عمل صالح و اجتناب از معاصی، لوح قلب خویش را پاک نگاه دارد. و حال آنکه دریافت‌های غیر وجدانی (مانند دریافت‌های ادراکی و عقلی)، مستلزم انجام فعل خاصی نیست و به عمل کسی بستگی ندارد. پس معرفت وجدانی با معصیت نمی‌سازد، و لزوماً همراه با تقوی و عمل صالح است. علاوه بر این، بر خلاف معرفت استدلالی، که پس از حصول، یا اثری در افعال به جای نمی‌گذارد، یا تأثیر آن محدود و بستگی به شرایط مخاطب دارد. معرفت وجدانی، روح و جان را زیر و رو می‌کند و بر درجه بندگی و اطاعت عارف می‌افزاید و او را به سوی زهد و نیکی سوق می‌دهد.

۳. شخصی و غیرقابل انتقال است. یعنی: هر کس باید خود آن‌را دریافت کند تا به حقیقت آن دست پیدا کند. این معرفت چون صورت ذهنی ندارد، قابل دریافت از دیگری به وسیله اصطلاحات و عبارات و استدلال‌ات نمی‌باشد. همچنین، هر کس که آن را چشید، نمی‌تواند این دریافت وجدانی خود را به دیگری منتقل سازد. بنابراین، قابل احتیاج نمی‌باشد.

ادراکات و دانش‌های عقلی، از راه تعلیم و تعلم قابل انتقال است. مثلاً کسی که ریاضی آموخته، می‌تواند آموخته‌های خود را به دیگری بیاموزاند، ولی وجدانیات این‌گونه نیست، هر کسی که گرسنه است نمی‌تواند این حالت وجدانی خود را به وسیله تعلیم به دیگری آموزش دهد. یا کسی که دردی را با تمام وجود وجدان می‌کند، در آن حال، هرگز قادر نیست آن‌را به کسی سرایت دهد، آنچه را که بگوید، عبارات و مفاهیمی بیش نیست و کنه درد غیر قابل انتقال است.

علمی که حقیقت است، درسی نبود، درسی نبود، هر آن چه در سینه بود

۴. موهبتی و صنع خداست. این معرفت قدسی، اکتسابی نیست. یعنی کسی نمی‌تواند با طی کردن مراحل خاصی بدان برسد و احتیاج به فراگیری درس و مقدمات استدلالی و منطقی ندارد. بلکه فعل خدا و موهبتی است الهی. بشر تا این اندازه نقش دارد که با عمل پاک و پرهیز از پلیدی‌ها، زمینه آن را فراهم آورد. ولی اعطای وجدان توحیدی فعل آفریدگار عالمیان بوده، که گاهی بالاضطرار و بدون اختیار (مثل حالت بلا)، و گاهی با اختیار و درخواست انسان (مثل هنگام بندگی و طاعت)، عنایت می‌فرماید.

۵- تأثیر نافذ و یقین‌آور. نیل به معرفت وجدانی، تأثیر گسترده و عمیقی در وجود آدمی به جای می‌گذارد و دارای آن‌چنان نفوذ قاطع و خدشه ناپذیری است، که هرگز قابل تشکیک نمی‌باشد. چون وجدان خدا، مواجهه مستقیم و رو در روی فطری با خداست، شعله‌های فروزان آن، چنان همه زوایای وجود آدمی را تابناک می‌سازد که هیچ نقطه مبهمی برایش باقی نمی‌ماند. تا هنگامی که این دریافت غیر قابل وصف، در کسی باشد، هیچکس نمی‌تواند او را متزلزل نماید، یا در آن چه یافته دچار شک و تردید سازد. لهذا، بر خلاف شناخت‌های عقلی و فکری که قابل نقض و تغییر است و می‌توان آن‌را پیچاند و دچار تردید ساخت، شناخت وجدانی چنان یقین‌آور است که به هیچ لفظ و عبارتی و به هیچ ایجاد شبهه‌ای، در ارکان آن خلل وارد نمی‌آید.

۶. هماهنگی و تفاهم در برداشت‌ها. در شناخت وجدانی، شناخت یک چیز، به طور یکسان و هماهنگ، در همه افراد حاصل می‌شود. و بین آن‌ها که به

حقیقت رسیده‌اند، تفاهم و اتحاد دریافتی وجود دارد. لهذا، همه یک جور و در یک سطح و بدون هیچ اختلافی در برداشت، به حقایق می‌رسند. همان‌گونه که از وجدان تشنگی، همه یک حالت را در خود می‌یابند.

اما در امور عقلی، ممکن است هر کس یک جور بفهمد، و درجه فهم و درک افراد هم ممکن است دارای درجات متفاوتی باشد. برای همین، می‌بینیم در شناخت‌های غیر وجدانی، بین افراد اختلاف‌های زیادی وجود دارد؛ ممکن است در یک مطلب، همگی به توافق و تفاهم دست نیابند و هر کس یافته خود را درست، و بقیه را نادرست بدانند.

* * *

با امید به این‌که خدای متعال شایستگی دریافت انوار درخشان معارف توحید را به ما عطا فرماید و با ظهور یگانه منادی راستین حق و عدالت - امام عصر عجل الله تعالی فرجه - روح و جانمان را نشاط بخشد و بانگ دلپذیر عبودیت الله بر بام گیتی طنین افکن گردد.

پایان